

مباحثی درباره

جایگاه

جنبش خلق کرد

در انقلاب سران سری ایران

اردیبهشت

۱۳۶۰

۵

سازمان جریکهای فدایی خلق ایران  
(اکثریت جناح چپ)

قیمت ۱۲۵ ریال

کتابهای مادی و معنوی خود را جهت ارسال به سازمان چریکهای فدایی

خلق ایران (اکثریت - جناح چپ) به آدرس زیر ارسال نمایید .

I.S.G.

P.O. BOX 11146

OAKLAND, CA, 94611

مواد امان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت - جناح چپ) در اسفند

فهرست

- ۵ ..... مقدمه
- ۸ ..... پیشگفتار
- بخش اول - بررسی بازدهی سیاسی تشویک ..... ۱۵
- مبانی اتخاذ تاکتیکها ..... ۱۶
- دو دیدگاه از مبارزه، فدا میروالیستی ..... ۲۰
- مسئله، قهر و انقلاب ایران ..... ۴۲
- بخش دوم - جنبش خلق کرد جنبشی از کل انقلاب ایران ..... ۵۱
- روند مبارزه، طبقاتی بعد از قیام ..... ۵۲
- موقعیت جنبش خلق کرد در جنبش سراسری و مسئله ..... ۶۲
- حاکمیت در ایران ..... ۶۲
- بخش سوم - طبقات اجتماعی و گرایشهای سیاسی در جنبش خلقی ..... ۷۳
- کسود ..... ۷۳

**ضمیمه ها :**

**مقدمه**

- ۱- تحریریه، جنبش های ملی در سالهای ۲۴-۲۵ ..... ۲۲
- ۲- مصالحه و سازش از دیدگاه دلنشین ..... ۱۲۱

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت - جناح چپ)

- میا حتی دربارۀ "جا بگا" جنبش خلق کرد در انقلاب سراسری ایران

چاپ اول ..... اردیبهشت ۱۳۶۰

بها : ۱۲۵ ریال



### عقدنامه

مقاله "سیاحتی درباره جایگاه جنبش خلق کسود در انقلاب سراسری ایران" در زمانی که هنوز جدایی قطعی ما از "جناح راست" در سطح جنبش اعلام نشده بود در نقد و بررسی دیدگاه "جناح راست" نسبت به جنبش خلق گردنوشته شده. "جناح راست" در مقاله‌ای تحت عنوان "کردستان" خطوط کلی مواضع خود را نسبت به جنبش خلق کرد طرح نموده بود. مقاله "سیاحتی درباره جایگاه خلق کرده" در همین حال که خطوط کلی مقاله "کردستان" را نقد می‌نمود، مواضع ما را نسبت به باره‌ای مسائل شوریک و همچنین مسائل مربوط به جنبش خلق کرد شرح می‌کرد.

مقالات بالا در مرحله خاصی از رشد و تکوین خط راست در زمان تنظیم گردیده در این مرحله سیاست رهبری خط راست عمدتاً متکی بر آن بود که با استفاده از پیچیدگی اوضاع سیاسی چه در مقیاس سراسری و چه در کردستان و همچنین تعسف مفرط شوریک گادرها و اعضا، شی سیاسی خود را در تشکیلات پیش ببرد و برای سهیل این امر مباحثی ایدئولوژیک ایسین سیاستها را بطرز روشنی طرح ننموده و از جریان افشادن بسک مبارزه ایدئولوژیک فعال جلوگیری کند. رهبری خط راست این امید را داشت که با ایجاد یک جو مناسب نسبت به مباحثی سیاسی خود در درون تشکیلات، بتدریج قادر خواهد بود که زمینه مدیریت آشکار مباحثی ایدئولوژیک ایورتونیم راست را شیر در تشکیلات بوجود آورد. و مباحثی بابت

سازمان جریگهای فدایی خلق ایران ( اکثریت - جناح چپ ) منتشر کرده است :

- ۱- جنگ ایران و عراق، انحلال طلبی راست و مواضع ما (جناح چپ)
- ۲- نکاتی پیرامون مسئله، انترناسیونالیسم پرولتری
- ۳- بحثی پیرامون بحران در سازمان ما
- ۴- خصمناک از امیرالیسم هراسان از انقلاب  
(نقدی بر پیشش حاکم بر "جناح راست اکثریت")

برده های این عوامفریبی جناح راست را بکنار برنشد و مرحد امکان مباحث و اختلافات سیاسی را تا سطح مباحث ایدئولوژیک گمراه کننده نگاه کنی کوتاه نه مباحثات مختلف ما با "جناح راست" که تاکنون در سطح جنبش منتشر نموده ایم (مباحثات مربوط به بحران در تشکیلات، انترناسیونالیسم پرولتری، مسئله جنگ، ...). و همچنین موضعگیری های جناح راست در ارگان سازمان بخوبی تحت این ادعای ما را نشان میدهد.

در مقاله "مباحثی درباره جایگاه خلق کرد" ... نیز، ما کوشیدیم که مباحثات و اختلافات سیاسی در مورد جنبش خلق کرد را از زاویه مسائل ایدئولوژیک و اختلافات سیاسی مورد بحث قرار دهیم. به همین جهت بخشهای ابتدایی مقاله به مباحث عام شورویک و مسائل مربوط به انقلاب سراسری اختصاص داده شده است و سپس آنگاه، در بخشهای آخر، به مسائل سیاسی ویژه جنبش خلق کرد پرداخته ایم. ما اعتقاد داشتیم که طرح مسائل بدین ترتیب این امکان را فراهم میآورد که رفقای تشکیلات ارزیابی درستی از عمق اختلافات پیرامون جنبش خلق کرد بدست آورند و تنها به مسائل تاکتیکی ارزیابی وضعیت سیاسی، توازن نیروها و ... نپردازند. ما کوشیدیم نشان دهیم که اختلافات ما و "جناح راست" نه ناشی از ارزیابیهای متفاوت از وضعیت سیاسی در کردستان بلکه ناشی از اختلافات ایدئولوژیک اصولی است.

از زمانیکه مقاله "مباحثی درباره جایگاه خلق کرده" نوشته شد تا با امروز، تغییرات نسبتاً زیادی در سطح جنبش صورت گرفته است. ما در آن زمان مجبور بودیم در لایلهای بطور نوشته های خط راست مطالبی را جستجو کنیم که نقد آن بتواند بنیادهای فکری و هویت واقعی ایدئولوژیک رهبری "جناح راست" را مشخص کرده و برده های عوامفریبی این جریان را در مقابل رفقای تشکیلات بکنار بزند. امروز "جناح

راست" نه تنها هویت واقعی ایدئولوژیک خود را بیروشنی طرح نموده است بلکه با قبول بیروستن تشکیلاتی به حزب توده حتی در عقب افتاده ترین اذهان نیز جای شبهه ای در مورد هویت واقعی ایدئولوژیک خود باقی نگذاشته است. با توجه با این شرایط، ساخت مقاله "مباحثی" که به بررسی بخشهای از مقاله "کردستان" خط راست اختصاص داده شده با نسیبه سازگی خود را از دست داده است. ولی با این وجود با توجه با اینکه مقاله تا حدودی جنبه تاریخی دارد و همچنین نقشی که این مقاله میتواند در تشریح باره ای مواضع شورویک ما و روشن نمودن مواضع کلی ما در مورد جنبش خلق کرد داشته باشد، آنرا با تغییراتی بشکل اولیه ای منتشر میکنیم. مایه مباحث شورویک و مطالب طرح شده در مورد جنبش خلق کرد بشکل یک بررسی مقدماتی نگاه میکنیم. معتقدیم به لزوم تعمیق و گسترش مواضع مان هستیم.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

(اکثریت - جناح چپ)

## پیشگفتار

هنگامیکه جنگ اول کردستان به هیئت مقاومت و قهرمانانه و ناپای جان خلق دلاور کرد سپاری رسید و حاکمیت ناچار به شکست خود اعتراف کرد، بنظر میسر میسر میسر که پیش از هر چیز خود منطق "زندگی" و "مبارزه طبقاتی"، حقا نیت جنبش مقاومت خلق کرد را نشان داده است. جنبش مقاومت کردستان، تعادل نیروها را در مقیاس سراسری بهم زد و خطری را که از جانب حاکمیت، فضای نیمه دمکراتیک جامعه را تهدید می نمود، خنثی ساخت و جوشیده فاشیستی را درهم شکست. مهمترین دستاورد این مقاومت، گسترش آزادیهای دمکراتیک در پهنه جامعه بود. این دستاورد بخصوص برای پرولتاریا و زحمتگزاران جامعه ارزش بسیار داشت، چرا که طبقه کارگر برای رشد، شکل و ارتقاء آگاهی خود و برای پیشروی بسوی سوسیالیسم پیش از هر طبقه ای محتاج آزادی سیاسی است؛ و به همین جهت نیز مبارزه برای گسترش فضای دمکراتیک جامعه و حمایت از مبارزه انقلابی کلمه نیروهای که واقعا در این جهت گام بر میدارند همواره در برنامه طبقه کارگر جایگاهی مهم را به خود اختصاص داده است. بقول لنین:

"بدون آگاهی و شکل نوده ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکارا بر ضد تمام بورژوازی

کوچکترین سختی در باره انقلاب سوسیالیستی نمیتوانست در میان ما غده... کسیکه نخواهد از راه دیگری سوسیالیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلما چهار لحاظ اقتصادی خود از لحاظ سیاسی، سیاسی و معنی و مترجمانه ای خواهد رسید."

حدود آزادیهای گنبد شده در انتهای جنگ اول تنها به شواحي غیرکردنشین محدود نمیگشت. متعاقب شکست نیروهای مسلح "جمهوری اسلامی" و عقب نشینی اجباری آنها از کردستان، دمکراسی بمعنی واقعی و یکسره ترین شکل خود در کردستان پدید آمد. ضعف مطلق حاکمیت در اعمال کنترل بر اوضاع کردستان، وجود وحشور فعال نیروهای متعهد در عرصه مبارزات ملی - طبقاتی خلق کرد، ناتوانی نسبی هر یک از این نیروها در اعمال رهبری ملامتارح بر مجموعه جنبش خلق کرد و ضرورت همکاری و همیاری آنان در مبارزهای مشترک (که غالبترین شکل آن در تشکیل "هیئت نمایندگان خلق کرد" و ترکیب دمکراتیک آن که در برگزیده کلمه گرامشات سیاسی جنبش خلق کرد بود، تجلی یافت) شالوده این فضای سیاسی واقعا "دمکراتیک بود."

گوشه ای دیگر از دستاوردهای جنگ اول کردستان، برپائی و شکل گیری ارگانهای واقعا "توده ای، دمکراتیک، یعنی جنگه های کردستان بود."

بدین ترتیب در پیشا روی زحمتگزاران کردستان شرایط و زمینه های مناسبی برای پیشبرد سیاست مستقل شان در مورد مسئله ملی پدیدار گشت. هرگاه چنین شرایط معینی مساعدی در کنار مناسبترین عوامل ذهنی قرار میگرفت، اگر نیروهای چپ انقلابی میتوانند سیاست و برنامه های انقلابی در عرصه نبرد ملی - طبقاتی خلق کرد را ارائه دهند، آنگاه مجموعه عوامل برای رشد عنصر پرولتاری در جنبش خلق کرد

و مستگیری اصولی آن در راستای منافع جنبش سراسری و مستقل طبقه کارگر ایران نامین میشده

در این میان پاره‌ای جریانهای کمونیستی (از جمله خود ما) نسبت به این موضوع که دیگر حقانیت جنبش خلق کرد لااقل در سطح جنبش کمونیستی تثبیت شده، دچار نوعی خوش بینی شده بودند. این خوش بینی آنگاه بیشتر تقویت مییافت که تجارب و اندوخته‌های تاریخی بهرامون جنبشهای دمکراتیک، در نظر گرفته میشد. جنبشهای ملی - دمکراتیک سالهای ۲۵-۱۳۲۴ و چگونگی موضعگیری جنبش کارگری نسبت به این مبارزات\*، به بهای سنگین خون هزاران شهید، تجارت‌گرانیاری از خود باقی گذارده بود. در آن زمان کردستان و آذربایجان بمثابه پایگاههای دمکراسی در ایران و عوامل برهم زننده تعادل نیروها در مقیاس سراسری بنفع جنبش طبقه کارگر و زحمتکشان و تمامی خلقهای ایران مسؤرد توجه نبودند. اما رهبری حزب توده در زیر لوای "منافع اردوگاه سوسیالیسم" و "حفظ صلح جهانی"، نه تنها پایگاههای دمکراسی ایران را در معرض تجاوز و شتاجم گسترده نیروهای ارتجاع قرارداد و بدین ترتیب جنبش خلقهای کردستان و آذربایجان را دست بسته، روانه سلاح خانه ارتجاع گرداند بلکه همچنین کل جنبش کارگری ایران و منجمله خودتکلیلات حزب توده را نیز منحل فریادنی جانکاه و دهشتبار کرده جنبش روبه رشد طبقه کارگر ایران قادر به دفع این فریاد شده جنبش با خفت و خواری به شکستی استراتژیک تن داده شکستی که پیش روی نیروهای جنبش را برای مدتی طولانی متوقف ساخت و موانع ستروکی بر سر راه اعمال هژمونی پرولتاریا، در مراحل آتی رشد جنبش قرار داده

\* به صمیمه شماره ۱ تجربه جنبشهای ملی در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ مراجعه شود

و خود تجارب کردستان و آذربایجان از آن جهت عامل خوش بینی بود که تصور میشد توجه به نتایج اسفبار سیاست حزب توده در قبال جنبش خلقهای ایران در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ از تکرار مجدد فجایعی مشابه جلوگیری خواهد نمود. و نیز اینکه جنبش کمونیستی در این دوره از مبارزات خویش، در حفظ و تحکیم "پایگاههای دمکراسی" در ایران با چنگ و دندان خواهد کوشیده اما این خوش بینی ای بیش نبود. تجربه سالهای ۲۵-۱۳۲۴ میرفت که بار دیگر تکرار شود. سر خلاف تصور عمومی، "بیش توده‌ای" فراتر از محدوده تشکیلات قدیمش، اینبار خود را در قالب سازمان چریکهای فدائشی خلق ایران نمایان ساخت.

این مسئله از همان ابتدا روشن بود که پذیرش جنبش رفرمیستی حزب توده با خودارزیاییهای "نوین" و کاملاً متفاوتی از مضمون پیام بهمن ماه، حاکمیت جمهوری اسلامی، شرایط و دورنمای مبارزه طبقاتی جاری، بهمراه خواهد آورد. طبعاً "ناکتیک برخوردارده جنبش مقاومت خلق کرد نیز تابع این دیدگاه عمومی نسبت به مسئله انقلاب ایران قرار میگرفت. هم از این رو بود که اعلام ناکتیک جدید در کردستان با اعلام ارزیابی جدید از حاکمیت جمهوری اسلامی و طرفیست و جهت گیری آینده آن در سزمقاله کار ۵۹ همراه بود.

بلافاصله پس از انتشار کار ۵۹، مادر مقاله "خشمناک از امپریالیسم، هراسان از انقلاب"، "بیش توده‌ای" خط راست را در برخورد مبارزه فدائیمپریالیستی، مسئله تداوم انقلاب، حاکمیت و دورنمای آینده مبارزه طبقاتی و چگونگی برخورد به مسئله کردستان تا حد امکان به نقد کشیدیم. به مبهم گویی و عدم صراحت خط راست در توضیح دقیق و کامل "موانع جدید" نمیتوانست محدودیت‌های را در نقد ما بوجود نیارده. اما پس از گذشت مدت زمان کوتاهی توسط

راست. در مقاله دیدی که بشریت ضعیف بشریه شورویستگ داخلی سازمان انتشار یافت. دیدگاه خود را از "چارچوب نظام جمهوری اسلامی" و "دورنمای آن" با صراحت بیشتری تشریح نموده.

جزوه حاضر که در برنورد به این مقاله نگاشته شده، بر مبنای طرحی است که خط راست در مقاله کرهستان خوبش ارائه داده است. به نظر ما معنای تعیین تاکتیک هر نیروی سیاسی در کردستان را از مابقی هر نیروی آزادیگه بود جنبش مقاومت خلق کرد در طول مدت پس از قیام، اما مسما "در رابطه با دیدگاه آن نیرو از روند رشد مبارزه طبقاتی پس از قیام، "نظام جمهوری اسلامی" و "دورنمای آن" تفاوت داشته و فقط در چنین چارچوبی فاسل بررسی است. این دیدگاه تنها مبنای اتخاذ تاکتیک در کردستان، بلکه مبنای تعیین تاکتیک و سیاست در مورد کل جنبش کارگری و دهقانی و بیسر جنبش های دیگر استک تمام خلقهای ایران است.

دیدگاه خط راست تخریب میکند که حل فاسل سیاسی مسئله انقلاب در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، میسر است. این دیدگاه، خواهان حل مسئله کردستان، شوراهای کارگری و شوراهای روستایی در "چارچوب جمهوری اسلامی ایران" است، و از همین رو هر حرکت و زمینه ای از مبارزه طبقاتی را که فراتر از محدوده این چارچوب رود، ضربه انقلابی میداند. بنابراین اساس اختلاف ما و خط راست در مورد مسئله کردستان، نه صرف چگونگی برخورد به مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت خلقها، بلکه دودرگ منفساوت از چگونگی حل مسئله انقلاب و دورنمای جمهوری اسلامی است. به همین جهت ما در مقاله حاضر به توفیح دلائل حقانیت خلق کرد نپرداخته و کوشش خود را مبروف به تشریح اساسی اختلافات مینمائیم.

ما در بخش اول مقاله، پس از یک بحث کلی برامون مباحثی اشغال تاکتیکها، دیدگاه خود را در مورد مبارزه ضد امپریالیستی، روند رشد مبارزه طبقاتی پس از قیام و دورنمای نظام جمهوری اسلامی طرح نموده و در ضمن دیدگاه خط راست را برامون این مسئله، آنطور که در مقاله کردستان آمده به نقد میکنیم و از این زاویه ماسی تعیین تاکتیکهای متفاوت در برخورد به جنبش خلق را تشریح مینمائیم.

این شیوه برخورد، یعنی روشن نمودن دیدگاهها در ابتدا و سپس پرداختن به جزئیات مسائل برای بهره سراز غرق شدن در مسائل فرعی ضروری است. با روشن شدن دیدگاهها در بخشهای اول و دوم، زمینه برای برخورد مستقیم به مسئله کردستان فراهم خواهد شد. بخش سوم مقاله به این موضوع اختصاص داده شده است.

کتب

بخش اول

بررسی پایه‌های مبانی تئوریک

در این بخش به بررسی مبانی تئوریک پرداخته می‌شود. ابتدا به مفاهیم پایه‌ای نظیر تعاریف و اصطلاحات کلیدی پرداخته می‌شود. سپس به بررسی چارچوب‌های نظری و مدل‌های موجود در این زمینه می‌پردازد. در ادامه، به تحلیل روش‌های تحقیق و ابزارهای اندازه‌گیری می‌پردازد. در نهایت، به بررسی یافته‌های پژوهش و مقایسه آن‌ها با ادبیات موجود می‌پردازد.

این بخش به بررسی مبانی تئوریک پرداخته می‌شود. ابتدا به مفاهیم پایه‌ای نظیر تعاریف و اصطلاحات کلیدی پرداخته می‌شود. سپس به بررسی چارچوب‌های نظری و مدل‌های موجود در این زمینه می‌پردازد. در ادامه، به تحلیل روش‌های تحقیق و ابزارهای اندازه‌گیری می‌پردازد. در نهایت، به بررسی یافته‌های پژوهش و مقایسه آن‌ها با ادبیات موجود می‌پردازد.

هده و التامدی کتب

در این بخش به بررسی مبانی تئوریک پرداخته می‌شود. ابتدا به مفاهیم پایه‌ای نظیر تعاریف و اصطلاحات کلیدی پرداخته می‌شود. سپس به بررسی چارچوب‌های نظری و مدل‌های موجود در این زمینه می‌پردازد. در ادامه، به تحلیل روش‌های تحقیق و ابزارهای اندازه‌گیری می‌پردازد. در نهایت، به بررسی یافته‌های پژوهش و مقایسه آن‌ها با ادبیات موجود می‌پردازد.

این بخش به بررسی مبانی تئوریک پرداخته می‌شود. ابتدا به مفاهیم پایه‌ای نظیر تعاریف و اصطلاحات کلیدی پرداخته می‌شود. سپس به بررسی چارچوب‌های نظری و مدل‌های موجود در این زمینه می‌پردازد. در ادامه، به تحلیل روش‌های تحقیق و ابزارهای اندازه‌گیری می‌پردازد. در نهایت، به بررسی یافته‌های پژوهش و مقایسه آن‌ها با ادبیات موجود می‌پردازد.



## مبانی اتخاذ تاکتیکها

مارکسیسم - لنینیسم برای این موضوع تاکید دارد که تعیین تاکتیکها در هر مرحله از مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی همانا بر مبنای هدف نهائی پرولتاریا (یعنی تسخیر قدرت سیاسی بمثابه ابزار واژگون سازی جامعه کهن و برقراری نظم نوین) انجام میپذیرد. در این صورت تاکتیکها رشته بهم پیوسته‌ای را تشکیل میدهند که در هر مرحله از مبارزه طبقاتی همچون حلقه‌ای واسطه برای انتقال بمرحله بعدی تحقق هدف نهائی عمل نموده و حصول به هدف نهائی را میسر میسازد.

مارکسیسم به چگونگی تعیین تاکتیکها برخورد روشنی دارد. انگلس آنچه را که "تاکتیک مانیفست کمونیستی" مینامد چنین توضیح میدهد:

"تاکتیکی که در سال ۱۸۴۸، بیش از همه کامیابی سوسیالیستها را تامین کرده، تاکتیک مانیفست کمونیستی، بوده است. در مرحله‌های گوناگون پیشرفت که مبارزه پرولتاریا با بورژوازی از آن میگذرد، سوسیالیستها همواره نماینده مصالح جنبش در کل هستند. آنها برای دست یابی بر نزدیکترین هدفها و در راه مصالح طبقه کارگر می‌رزمنند، اما در عین حال، آنان در جنبش امروز، از جنبش فردا نیز دفاع میکنند." از این رو، آنها در هر یک از دوره‌های رشد مبارزه، میان این دو طبقه، فعالانه شرکت میکنند.

\* انگلس هنگام اقتباس، واژه "سوسیالیستها" را جایگزین واژه "کمونیستها" کرده است. توضیح مترجم

میکنند و هیچگاه از دیده دور نمیدارند که این دوره‌ها تنها مرحله‌هایی هستند که به هدف اساسی میانجامند، یعنی به پیروزی پرولتاریا در بدست آوردن حاکمیت سیاسی، همچون ابزار دگرگون ساختن جامعه. از اینرو آنها به هر جنبش انقلابی و یا پیشرو، چون گامی در سوی راه خویشتن مینگرند. \* (تاکید از ماست)

بر این اساس هرگونه انحراف از دیدگاه انقلابی پرولتاریا نسبت به هدف نهائی و تاریخی جنبش پرولتاریا خود بخود یک سیستم اندیشه اپورتونیستی در چگونگی برخورد به مسئله تاکتیکها را به همراه خود میآورد. در این سیستم اپورتونیستی "نزدیک ترین هدف و منافع" طبقه کارگر اصل قرار میگیرد و هدف نهائی پرولتاریا و "آینده نهضت" به دست فراموشی سپرده میشود. این سیستم فکری هیچگاه رابطه تاکتیکها را در هر مرحله از مبارزه طبقاتی با مراحل بعدی مبارزه روشن نمیکند و رابطه این مراحل را با مرحله نهائی مشخص نمینماید.

نظرات برنشتین نمونه برجسته این انحراف از دیدگاه انقلابی مارکسیسم و چگونگی برخورد به مسئله تاکتیکهاست. هنگامیکه وی برخورد فرمیستی را جایگزین برخورد انقلابی مارکسیستی نمود، به طرح شعار "هدف نهائی هیچ، جنبش همه چیز" پرداخت و بدینوسیله به بهترین نحو دیدگاه اپورتونیستی از مسئله تاکتیک را عریان ساخت.

"خط راست" ما هم با تاسی بر برنشتین، شعار وی

را نصب العین خود نموده و به کمک آن، سیاستهای خود را مرحله بمرحله پیش برده است. همواره زمانیکه در درون سازمان بحث حاوی پیرامون مبانی تعیین تاکتیکها در مورد تک مسئله

\* مقاله "انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست" از مجموعه "در باره فعالیت سیاسی طبقه کارگر" ۱۹۰۰

درگیر میشد، خط راست پیوستگی و ارتباط تعیین آن تاکتیک را با "دورنمای" مبارزه طبقاتی بی اهمیت شمرده و با اقامه دلایل گوناگون از جمله "کمبود وقت"، "حادثه بودن مسئله" در مورد مسئله بحث و ضرورت تعیین تاکتیکها، بدون آنکه هیچگاه بحث پیرامون اختلافات تاکتیکی در هر مرحله تا سطح روشن شدن دورنمای مبارزه طبقاتی پیش رود، "تاکتیکها" تعیین میگشت و "دورنمای" از قبل پیش بینی شده کماکان بهم باقی میمانده.

این نحوه برخورد به مسئله تعیین تاکتیکها، اکنون یکبار دیگر در "مقاله کردستان" خود را بنمایاند و میگذارد در پیشگفتار این نوشته، نویسندگان مقاله چنین مینویسند:

"وظیفه این مقاله نیست که بنیانهای تئوریک درستی یا نادرستی شرکت پیشرو انقلابی طبقه کارگر در جنگ کردستان را بررسی کند. همچنین قصد نیست که تمایلات و انگیزه های طبقاتی که شرکت در جنگ را تبلیغ میکند یا آنرا محکوم میکند، ریشه یابی کند. این مقاله میکوشد که"

نویسندگان مقاله کردستان از طرح موضوع بدین شکل چه هدفی را تعقیب میکنند؟ آنها میکوشند تا به خواننده خود این تصور را القاء کنند که گویا بدون تبادل افکار و ارائه نقطه نظرات مشخص پیرامون دورنمای مبارزه طبقاتی میتوان به تاکتیک مشترکی در مورد کردستان دست یافت. آنها همچون اپورتونیستهای نوع برنشتین سعی دارند تا "دورنما" را بعنوان مسئله ای پیش پا افتاده، که گوشه مدتهاست در درون سازمان حل شده جا بزنند. آنها در همین نوشته نیز با طرح حادثه بودن مسئله کردستان با رد دیگر سیاست "جنبش همد چیز، هدف هیچ چیز" خود را بنمایش میگذارند. برخلاف نویسندگان "مقاله کردستان"، ما بر اساس

آنچه که در مورد مبانی اتخاذ تاکتیک گفتیم، امتنقدیم که امروز نیز تاکتیک کمونیستها باید بر اساس همان خطوط کلی مطرح شده در مانیفست کمونیستی تعیین گردده ما اعتقاد داریم که بر اساس خود ویژگیهای مبارزه طبقاتی جاری در مختصات حاکمیت در این مرحله از انقلاب، ویژگیهای دوران معاصر و اوضاع بین المللی، دورنماهای محتمل و ممکن در این مرحله از مبارزه طبقاتی و بالاخره دخالت دادن هدفهای "یعنی" پیروزی پرولتاریا در بدست آوردن حاکمیت سیاسی، همچون ابزار دگرگون ساختن جامعه "میبايست به تعیین تاکتیکهای این مرحله از انقلاب ایران پرداخت."

بر اساس چنین دیدگاهی طبیعی است که معتقد باشیم برخورد به جنبش خلق کرد که جزئی از پیروند کمال انقلاب صدامپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران است، تنها در چارچوب مسائل فوق الذکر میتواند صورت پذیرده و ویژگیهای خاص کردستان (مسئله ملی، ساخت طبقاتی، عملکرد نیروهای انقلاب و ضدانقلاب و...) تنها زمانی میتواند در تعیین تاکتیکها دخالت داده شود که تحلیلی مشخص از حاکمیت، روند رشد مبارزه طبقاتی و چشم انداز آن صورت گیرد. از همین رو ما بخشهای اول و دوم این مقاله را به ارائه نقطه نظرات خود در مورد روند مبارزه طبقاتی جاری، حاکمیت و دورنمای عمومی آن اختصاص داده ایم. ما در این نوشته میکوشیم تا راستای عمومی مسائل مورد مشاجره خود را با خط راست "روشن کرده و آنگاه به توضیح نقطه نظرات خویش در مورد جنبش خلق کرد بپردازیم. بدین منظور لازم است قبل از هر چیز تفاوتهای برخورد دو خط را در مورد مبارزه ضد امپریالیستی مورد بررسی قرار دهیم:

## دو دیدگاه از مبارزه ضد امپریالیستی

فروپاشی سیستم استعمار کهن که تقریباً "تسلا" اواسط دهه ۷۰ تکمیل شد، بدون شک باید بعنوان یکی از مهمترین پروسه‌های بعد از جنگ جهانی دوم محسوب گردد. در این ارتباط، برخی از کشورهای که تواما "مجموعه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را تشکیل میدادند بوسیله انقلاباتی که در تداوم خود منجر به تامین هژمونی عنصر پرولتری شد، از مجموعه این سیستم خارج شده و آغاز به ساختن سوسیالیسم نمودند (ویتنام، کره، موزامبیک و یمن) در پاره‌ای دیگر از این کشورها که عنصر پرولتری موفق به تامین هژمونی خویش بر مجموعه جنبش نشد، جنبشها تحت رهبری نیروهای خرده بورژوازی سیر رشد اقتصادی ای را پیمودند که طی آن، رشد نیروهای مولده در چهارچوبی خارج از روابط گسترده با کشورهای امپریالیستی صورت گرفت و

تامين هژمونی عنصر پرولتری در این کشورها منوط به تداوم "پروسه انقلاب" بوده است. وجه مشخصه این "پروسه انقلابی" را امکان رشد و گسترش "عمل و تفکر مستقل توده‌ها" و شرکت فعال آنها در تعیین سیر حرکت جامعه، تعیین میکند. تجربه زندگی و مبارزه طبقاتی نشان داده است که کمونیستها میتوانند با دامن زدن به چنین زمینه‌هایی و کسب رهبری مبارزات توده‌ها، امکان جهت‌گیری سوسیالیستی انقلاب را متحقق سازند. این تجارب همچنین مبین آن است که در هر حال شرط اصلی سمت‌گیری سوسیالیستی نه "موقعیت جهانی" و کمک "اردوگاه سوسیالیسم" بلکه مشخصاً "امکان وجود آن شرایطی است که" تفکر و حرکت مستقل توده‌ها "و شرکت آنان

در این تجارب، رشد پروسه‌های اقتصادی در ادامه خود منجر به استحاله یافتن حاکمیت‌های این کشورها به حکومت‌هایی بورژوازی گردید و روابط گسترده اقتصادی نوسان‌شعرازی با امپریالیسم جایگزین روابط با کشورهای سوسیالیستی شد. (بشر، سوسیالیسم) و اگر در کشورهای چون برزیل و آرژانتین که در حال پیمودن چنین مسیری هستند، پروسه‌های انقلابی آغاز نگردد، بدون شک در این باره به سرنوشت مصر دچار خواهند گردیده‌اند. اما، این پروسه قانوناً نتواند اجتنابناپذیر باشد. دورانی است که مادر آن زندگی میکند.

بخش دیگری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره با انجام برخی اقدامات که از بالا صورت گرفت، در مسأله تناسبات نو استعماری با امپریالیسم قرار گرفته‌اند. تکوین پاره‌ای از پروسه‌های اقتصادی در کشورهای امپریالیستی و جوامع تحت سلطه منجر به تسلط تناسبات سرمایه‌داری وابسته در اغلب این کشورها و حذف آن طبقات حاکمی که معسرف تناسبات ناقص سرمایه‌داری بودند گشت. اکنون، زمانیکه در این کشورها صحبت از "بالائی‌ها" میشود، باید از بورژوازی یاد کرد که در وابستگی به سرمایه جهانی قرار گرفته و بخشهایی از آن نیز که قبلاً از پتانسیل ضد امپریالیستی برخوردار بودند (بورژوازی ملی) در بطن این بورژوازی رو به رشد تحلیل رفته‌اند. در قسمت اعظم کشورهای تحت سلطه،

را در پروسه ساختن نظم نوین شکوفای می‌سازد. تنها در صورت وجود "پروسه انقلابی" و امکان "حرکت و تفکر مستقل توده‌ها" حرکت فعال و موثر عنصر پرولتری، کمک پرولتاریای جهانی میتواند در تقویت عنصر پرولتری و کسب هژمونی از جانب آن و تسریع سمت‌گیری سوسیالیستی نقش بسیار موثری ایفاء نماید. در غیر این صورت، کمک پرولتاریای جهان راه بجائی نخواهد برد. وسادات نتیجه و محصول طبیعی با صر خواهد بود.

پروسه رشد و تسلط مناسبات سرمایه داری و بورژوازی شدن این حکومتها تا اواسط دهه ۷۰ بطور کامل پایان یافت. توضیح این نکته ضروری است که همراه با بورژوازی شدن حکومتهای این جوامع که مشخصه اصلی آن وابستگی همسایه جانبه به امپریالیسم است، بازسازی ماشین سیاسی - نظامی حاکم نیز با آهنگ پرشتایی انجام پذیرفت. در واقع - متناسب با تغییر پروسه های اقتصادی در این کشورها، ماشین دولتی فرتوت دوران استعمار جای خود را با ماشین پیچیده سیاسی - نظامی تعویض نموده بین ماشین سیاسی - نظامی گذشته از حفظ مناسبات جدید، خود حامل عنصر وابستگی به امپریالیسم است. این دستگاه دولتی، بدلیل ماهیت بورژوازی اش نقش موثری را در بسط گسترش مناسبات سرمایه - داری وابسته بازی مینماید. بدین ترتیب در کشورهای تحت سلطه دیگر سخن گفتن از "سرمایه داری" جدا از "وابستگی" فیسر نیست. در این نمونه ها رشد سرمایه داری بمفهوم رشد وابستگی است و بالعکس.

مجموعه تحولات سیاسی و اقتصادی که از ابتدای قرن بیستم تا اواسط سالهای دهه ۷۰ در کشورهای تحت تسلط صورت گرفته و مابینه فهرستی از آن اشاره کردیم و تجارب کمونیستها در انقلابات کشورهای تحت سلطه، پیروزیها و شکستها در این انقلابات، صحت تئورهای بنیادین لنین را در مورد مسائل ملی و مستعمراتی نشان داده است. دیدگاه و تئورهای بنیادین لنین در مورد مسائل ملی و مستعمراتی متکی به قانونمندیهای بنیادین روند واحد انقلاب جهانی است. لنینیسم به مثابه بیان این قانونمندیها برای پایه شکل گرفت که متناسب با تغییر دوران و قرار گرفتن پرولتاریا در مرکز تغییر و تحولات جهانی، زمینه عینی و تاریخی انجام رسالت پرولتاریا، یعنی برپا نمودن دیکتاتوری پرولتاریا

و شروع ساختمان سوسیالیسم از نقطه نظر علمی بوجود آمد است. شاخه ای از لنینیسم که بمسئله ملی و مستعمراتی اختصاص دارد - با توجه به این شرایط عینی تاریخی و جهانی - وظیفه کمونیستها در کشورهای تحت سلطه را نیز متناسب با هدف نهائی یعنی تحقق دیکتاتوری پرولتاریا مشخص میسازد. لنینیسم معتقد است که در شرایط جدید تاریخی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، حتی در آن کشورهایی که پرولتاریا عملاً وجود ندارد، کمونیستها میتوانند با بهره گیری از شرایط عینی تاریخی جدید جهت کسب همزونی\* و برپا کردن دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کنند. در این مورد لنین بصراحت نوشت:

"..... فعالیتهای عمل کمونیستهای روسیه در مستعمرات سابق تزاری در کشورهای عقب مانده ای چون ترکستان و غیره، ما را با این مسئله روبرو کرده است که چگونه میتوان تاکتیکها و سیاستهای کمونیستی را در شرایط پیش از سرمایه - داری بکار بست. تسلط روابط پیش از سرمایه داری، هنوز هم ویژگی تعیین کننده این کشورهاست. بطوریکه موضوع جنبش صرفاً "پرولتاریائی در آنها نمیتواند مطرح باشد. در این کشورها عملاً خبری از پرولتاریای صنعتی نیست. با اینحال ماحتی در اینجا نقش رهبر بخود گرفته ایم و با پیاد

\* صرف وجود زمینه های عینی - تاریخی برای کسب همزونی و تحول به سوی سوسیالیسم به این معنی نیست که طبقه کارگر در هر لحظه معین قادر است که رهبری را از آن خود ساخته و انقلاب را به سوی سوسیالیسم فرا رویانده در عین حال شرکت در جنبش عمومی مردم، منوط به کسب همزونی توسط طبقه کارگر نمیشود. طبقه کارگر باید در طی یک پروسه طولانی و با اثبات شایستگی و لیاقت خویش به افسار و طبقات دیگر جامعه، مقام سرکردگی جنبش را احراز نماید.

بگیریم و تجربه به ما نشان داده است که در این کشورها باید بر مشکلات بسیار غلبه کنیم و امانت‌ناج عملی کارهای ما نشان داده است که ما علیرغم این مشکلات در وضعی هستیم که میتوانیم توده‌ها را با ضرورت تفکر مستقل سیاسی، اقدام مستقل سیاسی حتی درجائی که پرولتاریا "عملا" وجود ندارد آشنا کنیم ۵۵۵۵۵۵ اندیشه سازمان‌شورائی اندیشه ساده‌ای است و نه فقط در روابط پرولتاریائی، بلکه در روابط دهقانی فئودالی و نیمه فئودالی نیز قابل اجراست ۵۵۵۵۵۵۵۵ تزه‌های انترناسیونال کمونیستی باید نشان دهد که شوراهای دهقانان یعنی شوراهای استثمار شونده‌گان، سلاحی است که نه فقط در کشورهای سرمایه‌داری، بلکه در کشورهای با روابط پیش از سرمایه‌داری نیز قابل استفاده است و وظیفه بسی چون و چراى احزاب کمونیست و عناصری که برای تشکیل احزاب کمونیست آماده شده‌اند، این است که در همه جا بنفیع شوراهای دهقانان یا شوراهای زحمتکشان در کشورهای عقب مانده و مستعمره تبلیغ کنند هرچاکه شرایط اجازه دهد، باید بیدرنگ برای تامین شوراهای زحمتکشان دست‌بکار شوند" (گزارش کمیسیون مسئله ملی و مستعمراتی - مجموعه سخنرانیها در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی)

در لنین‌یسم مبارزه پرولتاریای کشورهای تحت سلطه به مبارزه بر علیه سلطه سیاسی امپریالیزم و گرفتن حق تعیین سرنوشت ویا در واقع کسب استقلال سیاسی محدود نمیشود. برای لنین این مبارزه تنها بخشی از مبارزه عمومی دمکراتیک برای نیل به دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم است و بر خلاف خرده بورژوازی، مبارزه پرولتاریا صرفا "بر علیه سلطه سیاسی امپریالیسم محدود نمیشود. پرولتاریا در هر مرحله از مبارزه علیه سلطه امپریالیسم، در اندیشه هدف‌نهایی خود یعنی سوسیالیسم است :

" ۵۵۵ نه تنها حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بلکه تمام نیازهای اساسی دمکراسی سیاسی در دوران امپریالیسم بصورت نیمه تمام و سروگوش بریده " قابل دستیابی " میباشد ۵۵۵ همچنین درخواست‌های فوری مستعمرات که از طرف کلیه سوسیال دمکرات‌های انقلابی عنوان شده، در دوران سرمایه داری بدون یک سری از انقلابات " قابل دستیابی " نیست این دال بر آن نیست که سوسیال دمکراسی باید از دست زدن به مبارزه‌ای قاطع و سریع برای کلیه این خواسته‌ها سرباز زند - سرباز زدن صرفا " به نفع بورژوازی و ارتجاع تمام خواهد شده درست به عکس، این بدان معنی است که کلیه خواسته‌ها دقیقا " نه به راه رفرم بلکه به روش انقلابی پیشنهاد گردد نه بوسیله محبوس شدن در سخنرانیهای پارلمانی و اعتراض در حرف، بلکه با کشیدن توده‌ها به عمل بوسیله بسط و ترغیب مبارزه برای هرگونه خواسته‌های اساسی و دمکراتیک تا بالاترین حد و شامل حمله شدید پرولتاریا بر علیه بورژوازی یعنی به انقلاب سوسیالیستی که از بورژوازی خلع بید\*\* عینما بیده " \*

لنین ادامه میدهد: " ما بایستی مبارزه انقلابی بر علیه سرمایه داری را با یک برنامه انقلابی و تاکتیکهای انقلابی مربوط به همه خواسته‌های دمکراتیک یک جمهوری، یک نیروی شبه نظامی، انتخاب مقامات رسمی از طرف مردم، حقوق برابر برای زنان، تعیین سرنوشت \* ملل بدست

\* "انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" (ترجمه دانش‌جویان و دانش‌آموزان هواداران سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر صفحه ۶)  
\*\* در متن ترجمه " سلب بید " آمده است.

\* لنین در تعریف حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مینویسد :

خویش و غیره ترکیب نمائیم . تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد این درخواستها تنها در موارد استثنائی قابل دستیابی بوده و آنها بصورت ناتمام و تغییر شکل داده آنه با قرار دادن خودمان بر دمکراسی که هم اکنون بدست آمده، با آشکار کردن ناتمامی آن در دوران سرمایه داری ، ما خواستار سرنگونی سرمایه داری هستیم . خلع یداز بورژوازی بعنوان پایه ای ضروری برای از بین بردن فقر توده ها و دستیابی کامل و همه جانبه به تمام اصلاحات دمکراتیک میباشد . برخی از این اصلاحات قبل از سرنگونی بورژوازی آغاز خواهد گشت ، بقیه در پروسه سرنگونی و برخی دیگر با زهم پس از آن . انقلاب اجتماعی جنگ واحدی نیست ، بلکه دوره کاملی از نبردهای متعدد اطراف کلیه مسائل اصلاحات اقتصادی و دمکراتیک میباشد ، که تنها با خلع ید از بورژوازی میتواند کامل شده بخاطر همین هدف نهائی است که ما باید هر یک از خواسته های دمکراتیک را به روشی پیوسته انقلابی فرموله کنیم . \*\*

از نقطه نظر لنین در دوران جدید ، انقلاب دمکراتیکی که در آن هژمونی پرولتاریا تامین نشود و به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل نشود ، نمیتواند به پیروزی قطعی نائل آید . ترجمان این حکم لنین در کشورهای تحت سلطه این است که بدون هژمونی طبقه کارگر در انقلاب

سرمایه داری با بیدار کردن آسیا در سراسر آن جنبشهای ملی بپاک کرده است و تمایل این جنبشها تشکیل دولت های ملی در آسیاست " و " معنای آن این است که حق ملل در تعیین سرنوشت از نظر تاریخی و اقتصادی نمیتواند معنای دیگری جز حق تعیین سرنوشت سیاسی و استقلال دولتی و تشکیل دولت ملی داشته باشد " .

دمکراتیک و بالاخره بدون انقلاب سوسیالیستی رهایی از سلطه و نفوذ امپریالیسم میسر نیست و حداکثر نتایج انقلاب تحت رهبری اقشار غیر پرولتر ، در محدوده تغییر اشکال وابستگی و نفوذ سلطه امپریالیسم خواهد بود .

" درتزه ایمان آمده است که خواست آزادی فوری مستعمرات بهمان اندازه در نظام سرمایه داری تحقق ناپذیر است (یعنی بدون انجام پذیرفتن یک سری انقلابات تحقق ناپذیر بوده و بدون سوسیالیسم بی ثبات میباشد) که حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ، انتخاب کارمندان توسط مردم ، جمهوری دمکراتیک و غیره " .

(ترازنامه مباحثه ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش . لنین )

امروز بیلان جنبشهای رهایی بخش که به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل نشدند بخوبی مویید حکم لنین است . در مصر ، سومالی و ... تنها اشکال سلطه استعمار کهن بهم ریخت و بعد از یک پروسه جامعه در اشکال جدید تحت نفوذ و سلطه امپریالیسم قرار گرفت .

از زاویه مبارزه عمومی برای سوسیالیسم و کسب هژمونی پرولتاریاست که لنین مسئله دموکراسی را از درخواستهای عمومی جنبش رهایی بخش از جمله کسب استقلال سیاسی غیر قابل تفکیک میدانده زیرا که دموکراسی ضروری ترین عامل برای فعالیت " آشکار ، آزاد و وسیع " طبقه کارگر برای سازمان یافتن ، تعلیم دیدن و آگاه شدن است و بدون دموکراسی ، بدون شکل و تربیت طبقه کارگر کسب هژمونی مقدور نیست . در اندیشه لنین در جنبش رهایی بخش کشور تحت سلطه از دموکراسی که عامل تعیین کننده در اشکال رشد عنصر پرولتری است ، نمیتوان صرف نظر نموده لنین به مبارزه ضد امپریالیستی اقشار غیر پرولتر از

زاویه مذاغه مبارزه طبقاتی پرولتاریا و کسب هژمونیسی نگاه میکند و بهمین جهت در مقابل هرگونه گرایش اینا قشار برای محدود کردن دمکراسی و در واقع محدود کردن فعالیت منبر پرولتاری برای کسب هژمونی، مبارزه ای فعال را ضروری میدانده در واقع این شیوه برخورد لعین منبر این امر است که لعین هر مبارزه ضد امپریالیستی را در ترازنامه عمومی مبارزه برای سوسیالیسم مورد بررسی قرار میدهد و از همین روست که در تعیین خط مشی انترناسیونال کمونیستی نسبت به جنبشهای رها شیبش در ۱۹۲۲ مینویسد :

"..... ما کمونیستها فقط زمانی باید از جنبشهای بورژوا - آزادیبخش در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبشها حقیقتاً " انقلابی باشند و نمایندگان آنها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده های استثمار شونده نگیرنده اگر این شرایط وجود نداشته باشد، کمونیستهای این کشورها باید با بورژوازی زفرمیست، که رهبران انترناسیونال دوم نیز از آن جمله اند مبارزه کنند"

(گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی

"از مجموعه سخنرانیهادرکنگره های کمیته بین

صفحه ۶۸)

اما جریان فکری که الیانیفکی و حزب توده معرفی آنند، متناسب با بینش خود به مجموعه تحولات درکشورهای تحت سلطه و بخصوص تحولات بعد از جنگ دوم بصورت دیگری نگاه میکند. الیانیفکی و همفکران برووجود زمینه های عینسی، در کشورهای تحت سلطه، برای پیشرفت بسوی سوسیالیسم تاکیدی ندارند در هیچیک از آثار الیانیفکی که مورد مطالعه ما قرار گرفته در این باره کوچکترین نکته ای هم بمیان نیامده است. آنچه که برای الیانیفکی در درجه اول اهمیت

قرار دارد، "زمینه های قطع سلطه امپریالیسم درکشورهای تحت سلطه است :

" امروزه این مسئله مبرم در دستور کار قرار دارد که پیروزی انقلابهای آزادیبخش ملل تحکیم شونده قدرت نیروهای ضد امپریالیستی تقویت گردد و رژیمهای ترقیخواه در قبال ضربات امپریالیسم و استعمار نیز محافظت شونده شرایط عینی برای اجرای این وظایف وجود دارد"

(الیانیفکی، درباره جبهه واحد امپریالیستی

صفحه انشترتیزایی - تاکیدا اول از الیانیفکی

و تاکید دوم از ماست)

در حالیکه لعین در او ان قرن بیستم برووجود زمینه های عینی استقرار سوسیالیسم تاکید میورزد، الیانیفکی امروز پس از گذشت ۶۰ سال از انقلاب اکتبر و تاثيرات و دستاوردهای شگرف آن تنها به وجود شرایط عینی برای تقویت "نیروهای ضد امپریالیست" و "حفظ رژیمهای ترقیخواه در قبال امپریالیسم" اشاره میکند و بدین ترتیب محدودیت افق دید خود و عدول از لعینسیم را به نمایش می گذارده

× مقایسه دیدگاه اولیانیفکی بالنعین، درک

الیانیفکی را از وظایف پرولتاریا در این دوران تاریخی، به حد درک خرده بورژواشی از مضمون مبارزات کنونی تنزل میدهد برای اولیانیفکی، آنچه که در مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی حائز اهمیت است، نتایج این مبارزه برای پرولتاریا در مسیر نیل به سوسیالیسم نیست. چراکه اساساً "او" فراموش میکند که مبارزه ضد امپریالیستی را با ترازنامه عمومی مبارزه در راه رسیدن به هدف نهائی پرولتاریا بسنجد. بنابراین طبیعی است

کد در چنین دیدگاهی نه جایگاهی خاص و نه نقش ویژه ای برای دمکراسی وجود نداشته باشد در این دیدگاه از آنجا که هدف نهائی به طاق نسیان سپرده شده است، دمکراسی این شرط ضروری تعلیم و تشکل پرولتاریا بی اهمیت و عاملی ثانوی قلمداد میشود. بعکس در دیدگاه مبارزه ضد امپریالیستی لنینی، که همواره هدف نهائی را نصب العین خود میسازد، مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه جهت تحقق دمکراسی حتی لحظه ای هم از خاطر دور نمیماند.

در دیدگاه اولیانفسکی، ضربات موقتی که خرده - بورژوازی بر پیکر محتضر امپریالیسم وارد میآورد، از بیشترین اهمیت برخوردار است. در این دیدگاه "منافع موقتی" پرولتاریا، جایگزین منافع نهائی و دراز مدت او میشود و منافع تاکتیکی جای مصالح استراتژیک را میگیرد. این دیدگاه فرمیستی کار را بجائی میکشاند که ارتباط مشروط و موقتی خرده بورژوازی حاکم کشورهای تحت سلطه را با کشورهای سوسیالیستی تحت عنوان پرطمطراق "راه رشد غیر سرمایه داری" و "سمتگیری سوسیالیستی" نام گذاری میکنند و سیاستهای ناصر، زیادباره، اسد، قذافی و بومدین را در راستای تحقق سوسیالیسم ارزیابی میکنند.

اعتقاد اولیانفسکی و همفکران ایشان در مورد تحولات بعد از جنگ جهانی دوم برای این است که در کشورهای شورهای که پای در راه سوسیالیسم نهاده اند، کشورهای دیگری یافت میشوند که در راه سمتگیری سوسیالیستی "راه رشد غیر سرمایه داری" قدم گذارده اند. همچنین بزعم ایشان، جوامع دیگری نیز وجود دارند که علیرغم رشد مناسبات سرمایه داری در آنها، توان خلاصی یافتن از "وابستگی" را داشته و قادرند بمنابیه کشورهای سرمایه داری مستقل و ضد امپریالیست عملکرد داشته باشند. این دیدگاه معتقد است که بر اثر تغییر و تحولات بعد از جنگ جهانی دوم،

بر اثر تضعیف نظام جهانی سرمایه داری و بد علت رشد کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه سوسیالیسم، امکان جهت گیری انقلاب به سوی سوسیالیسم بدون اعمال رژیم سوسی پرولتاریا ممکن و میسر است. البته از آنجا که اصل لنینی ضرورت رژیم سوسی پرولتاریا در انقلاب واضح تر و صریح تر است، آن است که یکبار به توسط اولیانفسکی و همفکرانش انکار شود، بی به این توجیه که رژیم سوسی پرولتاریا در بعد جهانی اعمال میشود. تمسک به توجیه و از این زاویه ضرورت اعمال رژیم سوسی پرولتاریا در مائیس یک کشور نشی میباید. این دیدگاه به جهت درک خاص خویش از خرده بورژوازی و توان تاریخی آن، برای این باور است که خرده بورژوازی کشورهای تحت سلطه در صورت ایجاد ارتباط با کشورهای سوسیالیستی قادرند که جامعه را در مسیر تحول سوسیالیستی قرار دهند. بهمین علت نیز آنها پرولتاریای جهانی را موظف میدانند که امکانات و وسائل لازم برای تحقق چنین تحولی را در اختیار خرده بورژوازی قرار دهد.

بدین سان در بینشی که "راه رشد غیر سرمایه داری" شکل جدیدی از فروپاشی نظام استعماری قلمداد میشود، تحولات مصر، سومالی و عراق نباید بعنوان پروسه های قانونمند تلقی و تبیین شده. در این دیدگاه تحولات این کشورها بالقوه میتواند اجتناب ناپذیر باشد. ما بجای بحث بیشتر بر این استدلال فرمیستی یکبار دیگر مدافعان نظرات اولیانفسکی را به پراتیک عینی تجارب "پیروزمند" راه رشد غیر سرمایه داری جلب میکنیم.

در دیدگاه اولیانفسکی در زمینه ویژه گیهای رشد مناسبات سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه پس از پایان جنگ دوم نیز نظرات خاصی مطرح میشود و معتقد است که امکان رشد "مترقی" و "مستقل" سرمایه داری در این مرحله



از رشد و ادغام سرمایه در سطح جهانی، امری طبیعی است که در این سیستم نظری کشورهای که "راه رشد مستقل" سرمایه‌داری را طی میکنند مترقی و ضد امپریالیست محسوب میشوند. اولیا نشکی در کتاب "مسائل معاصر آسیا و آفریقا" درباره کشورهای که به قول ایشان "راه رشد مستقل و مترقی" و یا "سمت گیری سوسیالیستی" را در پیش گرفته اند چنین سخن می‌گوید:

"تمام کشورها مجبورند، مبارزه در راه رفیع کامل نذود سیاسی امپریالیسم، از بین بردن وابستگی اقتصادی امپریالیسم، احراز مقام برابر در سیستم روابط بین‌المللی ادامه دهند. این مسئله عمده است که تمام آنها تحت تاثیر سیاست اقتصادی حاکمیت نوین دولتی، دوران در هم شکستن (بصورت رادیکال و بصورت فوق‌العاده کند، بشکل اندیشیده و یا خودبخودی) ساختارهای فرتوت اجتماعی-اقتصادی را (چه در اثر رشد سرمایه داری، چه در نتیجه سمت سوسیالیستی رشد) میگذرانند."\*

(نقل از کتاب مسائل معاصر آسیا و آفریقا، صفحه ۶۷- تاکید دوم از ماست)

\* بیهوده نیست که رهبران حزب توده که همواره یک گام جلوتر از حاکمیتها حرکت میکنند و پیوسته سودای رادیکالیزاسیون حکومتها را از طریق "اقدامات عملی" در سر می‌پروراند، بلافاصله رفرم ارضی شاه را مورد تأیید قرار داده و آنرا بعنوان "گامی مثبت" در جهت "رشد" و "ترقی" جامعه ارزیابی نمودند. نحوه برخورد حزب توده به رژیم شاه، معنایی جز اظهار امیدواری حزب از اقدامات "رژیم" مبنی بر ایجاد روابط وسیع با اتحاد جماهیر شوروی دربر نداشته از نقطه نظر حزب توده این ارتباط، میتواند زمینه مساعدی را برای رشد مناسبات سرمایه داری بگونه‌ای "مستقل"

اولیا نشکی معتقد است که در مرحله کنونی پیشرفتگی روابط نو استعماری میتوان از کشورهای سخن گفت که در راه رشد "مستقل" و "مترقی" سرمایه داری طی طریق میکنند و بالطبع از پتانسیل ضد امپریالیستی برخوردار هستند و در جایی دیگر از کتاب خود می‌گوید:

"کمک سوسیالیسم واقعا" بر وزید کشورهای دارای استگیری سوسیالیستی و به کلیه کشورهای امپریالیستی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین توسعه نیافته مبارزه این نیروها علیه امپریالیسم، در راه رها سازی اقتصادی، در راه تحولات مترقی اجتماعی و در راه نظام و "ضد امپریالیستی" فراهم نماید:

"بسط مناسبات وسیع اقتصادی و سیاسی با انحصار جواهر نیروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نه تنها عرصه تسلط امپریالیسم را محدودتر میکند، بلکه این امکان واقعی را وجود می‌آورد که استقلال قومی و سیاسی ایران بمنزله خروج از وابستگی اقتصادی علیه تسلط انحصارها و سرمایه‌های امپریالیستی بکار رود" (ماهنامه مردم آبان ۱۳۵۱)

به همین جهت بود که "رفرم ارضی" و سر شاه نه مگو جان شور و شوقی در دل رهبران حزب توده برانگیخت که فرمان اعلام جنبش مبارزه ضد امپریالیسم توسط شاه در همان خاطر ایشان محو گردید، در میان سبب و حیرت عمومی، اقدام ساززین ضد امپریالیسم با سکوت و حوسردی کامل گشته مرکز حزب توده مواحد شده چرا که بسبب حزب توده مستلزم سکوت و "خویشتن داری" است. از نظر حزب توده هر حرکت اعتراضی در آن مقطع میتواند "لطمات حیران نا پذیری" به بروسه احتمالی "رشد سرمایه داری مستقل" رژیم شاه وارد آورد و طبقه کارگر را از یک تربیت تاریخی محروم سازد.

نویسنه عادلانه‌تر اقتصادی درجهان سهم بزرگی در امر رهائی ملی واجتماعی خلقها، در روند انقلابی جهان ایفا میکنند" (همان منبع - صفحه ۵۹)

خلاصه اینکد، برای الیانسکی، کشورهای سرمایه داری ای وجود دارند که هم "سرمایه‌داری‌اند" هم "مستقل" وهم "فداامپریالیست" ودرعین حال ازکمک اردوگاه سوسیالیسم نیز بهره منده دقیقاً "براساس نظریه فستی و فرض چنین مناسباتی درعمره بین‌المللی است که الیانسکی هنوز برای بخشهای وسیعی از بورژوازی این کشورها تسمه‌ان و نقش‌ضدا امپریالیستی قائل است:

"امروز نیز در آن کشورهای خاور که زمام‌حکومت در دست نیروهای بورژوازی ملی ضدا امپریالیستی وضد استعماری قراره‌ارد، وضع به همین قرار است. هاین نیروها هنوز استعداد آن را دارند که علیه استعمار اقتصادی و سیاسی، علیه نژادپرستی و سیستم نابرابری در مناسبات بین‌المللی مبارزه کنند. (همان منبع - صفحه ۵۵)

مطابق همین دیدگاه از راه رشد "مستقل و مترقی" سرمایه‌داری در "دوران" کنونی است که می‌بایست انقلابات "ملی و دمکراتیک" آماج اصلی حملات خود را نه به سوی بورژوازی بلکه به سوی امپریالیسم ننانه روند. هاین موضوع را حزب توده به خوبی فرموله نموده است:

"تفاوت اساسی است بین انقلابهای بورژوا - دمکراتیک مورد بحث‌لنین، با انقلابات ملی - دمکراتیک معاصر. انقلابهای بورژوا - دمکراتیک خصلت ضد فئودالی دارند و درپویه تکاملی خود، بورژوازی لیبرال و سازشکار را آماج قرار می‌دهند، اما انقلابهای ملی دمکراتیک معاصر، اولاً می‌توانند بورژوازی نباشند و ثانیاً "آماج اصلی خود را امپریالیسم قرار می‌دهند" - مردم شماره

۳۵، تاکید از ماست -

در واقع این درک، حضور امپریالیسم را در آمیختگی ارگانیک با مناسبات اجتماعی - اقتصادی و با کل بورژوازی به عنوان یک طبقه نمی‌داند، شکل گیری حاکمیتی را که در برهه‌ای از زمان از نظر سیاسی به امپریالیسم وابسته نباشد، معادل پیروزی انقلاب ضدا امپریالیستی ارزیابی می‌کند. و با امپریالیسم تنها به مثابه یک عامل خارجی به مبارزه برخاسته، مبارزه ضدا امپریالیستی در مقیاس ملی را تا سطح مبارزه با "دوستان و جاسوسان امپریالیسم" تنزل می‌دهد.

X از بحث خود جمع‌بندی کنیم:

ما معتقدیم که بعد از جنگ جهانی دوم و فروپاشی سیستم مستعمراتی، بخشی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که در مسیری انقلابی قرار گرفته بودند توانستند در ادامه راه انقلابی و تحت رهبری پرولتاریا به رهائی کامل دست یافت و به ساختمان سوسیالیسم بپردازند. در بخش دیگری از جوامع، عنصر پرولتاریائی موفق به تامین هژمونی خویش نگردید و بدین لحاظ خرده بورژوازی قادر گشت تا رهبری جنبش را به دست گیرد. از این به بعد مسیر تکاملی این جوامع (لاقل برای دوره‌ای کوتاه) درمقداری خارج از روابط گسترده با امپریالیسم جریان یافت. هر چند انکشاف بعدی پروسه‌های اقتصادی، این جوامع را مجدداً به مدار سرمایه جهانی باز گرداند، و بدین طریق روابط نو استعماری به مثابه اشکال متکامل تری از مارپیچ استعمار در این جوامع مستقر گشته در پاره‌ای دیگر از کشورهای تحت سلطه، مناسبات سرمایه‌داری وابسته به عنوان شیوه اصلی تولید تسلط یافت. در نتیجه استقرار چنین مناسبات روابط جدیدی، اقتصاد این جوامع به صورت بخش تفکیک -

ناپذیری از اقتصاد جهانی امپریالیستی در آمد و وابستگی به مشابه جزء ارگانیک سرمایه‌داری، در این کشورها ریشه دوانید. در این جوامع مبارزه بر علیه مطلقاً امپریالیسم، به طور محدود از کاتال مبارزه بر علیه مناسبات سرمایه‌داری عبور کرده نمی‌تواند در حوزه سیاست محدود بماند. پیروزی انقلاب دمکراتیک و فدا امپریالیستی در این جوامع از طریق واژگون ساختن ارتش بورژوازی و دولت بورژوازی و تنها تحت رهبری پرولتاریا امکان پذیر خواهد بود. در مقابل این دیدگاه، دیدگاه دیگری که الیانتسکی یکی از معرفین آن است، قرار دارد. خطوط عمومی این دیدگاه را می‌توان چنین ترسیم نمود:

با فروپاشی نظام مستعمراتی، و با پیدایش جمهوری‌های دمکراتیک و سوسیالیستی، امکان فروپاشی نظام سرمایه‌داری جهانی به اشکال جدیدی پدیدار گشته است. این اشکال می‌توانند در ادامه یک "انقلاب ضدامپریالیستی" در جوامع تحت سلطه و از طریق طی نمودن یکی از دو "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و "راه رشد مستقل سرمایه‌داری" عملی گردند. بدیهی است که در این دیدگاه، منظور از "انقلاب ضدامپریالیستی" در جوامع تحت سلطه، که مناسبات غالب در آنها سرمایه‌داری وابسته است، تنها یک انقلاب سیاسی است که با هدف حذف لایه‌های نازکی از بورژوازی این کشورها از حاکمیت، صورت می‌گیرد. و نه چیزی بیشتر\* با حرکت از این دید، انقلاب در جوامع سرمایه‌داری وابسته می‌تواند بدون انجام دگرگونی‌های

\* چنین درکی از انقلاب ضدامپریالیستی ناشی از این دید الیانتسکی است که وی متحدین امپریالیسم در کشورهای مستعمره را نه تمامی بورژوازی این کشورها بلکه تنها بخشی از آن ارزیابی می‌کند. الیانتسکی معتقد است که

مشخصی در مناسبات سرمایه‌داری، به قطع وابستگی منجر شده و با کمک پرولتاریای کشورهای سوسیالیستی، بالقوه امکان رشد مستقل سرمایه‌داری را در این جوامع به وجود آورد. به هر حال خواه این جوامع "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را پیش گیرند و خواه "راه رشد مستقل سرمایه‌داری" را، در هر دو صورت به دلیل "ضربات مهلکی" که بر نظام سرمایه‌داری جهانی وارد می‌آورند، شایسته کمک‌های کشورهای سوسیالیستی در مبارزه "ضدامپریالیستی" شان هستند. و بالاخره اینکه: انقلاب در این کشورها اساساً به معنی واژگون ساختن دولت و ارتش بورژوازی نبوده و مبارزه ضدامپریالیستی نیز براساس این دید در مسیری سوای برخورد به مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم در این جوامع و طبقات بورژوازی، جریان می‌یابد و تنها در خدمت جلوگیری از بازگشت تسلط سیاسی امپریالیسم - به عنوان یک عامل خارجی - قرار می‌گیرد. به کلام دیگر، مبارزه ضدامپریالیستی در این جوامع عمدتاً "در حوزه سیاست متمرکز بوده و تغییر و تحولات اقتصادی در پروسه‌های بعدی و از طریق ایجاد ارتباط با کشورهای سوسیالیستی صورت می‌پذیرد. اعمال هژمونی پرولتاریا به عنوان پیش شرط پیروزی مبارزه ضدامپریالیستی ضروری نبود و طبقات غیر پرولتری (خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) شایسته و قادر به انجام این رسالت تاریخی اند.

لازم به توضیح نیست که چه دره ژرفی این دو دیدگاه را که خطوط کلی آن در فوق مطرح شد، از هم جدا می‌سازد.

حال باید دید که خطوط فکری خط راست در چهار-

امپریالیسم تنها در صفت "بورژوازی بزرگ و کمپرادور بوروکراتیک، طبقه ملاک و نظامیان مرتجع کشورهای آسیا و آفریقا برای خود متحدنی پیدا می‌کند."

چوب کدامیک از دو دیدگاه فوق جای می گیرد. اجازه دهید پاسخ به این سوءال را از لابلای متون تدوین شده توسط خط راست روشن سازیم. خط راست در مورد تعبیر و تحولاتی که در جریان قیام بهمن ماه صورت گرفت چنین می گوید:

"ما معتقدیم که جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران، درپروسه رشد خود به انقلاب ضد-امپریالیستی - دمکراتیک تحت رهبری خرده بورژوازی تبدیل گردید. این انقلاب در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ به پیروزی رسیده است."

چند سطر بعد در مورد دستاوردهای این انقلاب می خوانیم: "دستآورد این انقلاب سیاسی، استقلال سیاسی است و به تناسب این استقلال، آزادی سیاسی در چهارچوب اهداف و آمال خرده بورژوازی تامین شده است."

همچنانکه به روشنی پیداست، خط راست صریحاً اذعان دارد که این "انقلاب ضد امپریالیستی" "پیروز شده" در کشور ما، یک "انقلاب سیاسی" بوده است. طبیعی است که در بینش مطروحه در این مقاله، رابطه ای میان مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه علیه مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم و مبارزات دمکراتیک توده ها وجود نداشته باشد. بینش راست وابستگی به امپریالیسم را فقط در چهارچوب وابستگی سیاسی درک نموده و امپریالیسم را نه در تار و پود نظام اقتصادی موجود و ارگانهای سیاسی - نظامی بورژوازی، بلکه به عنوان عاملی خارجی که تنها از طریق مهره ها و جاسوسان خویش عمل می کند، ارزیابی می نماید.

در اینجا ممکن است خط راست فریاد اعتراض برآورده و مدعی شود که منظور از پیروزی انقلاب ضد-امپریالیستی - دمکراتیک این است که "انقلاب سیاسی" بهمن ماه، حاکمیتی را به قدرت رسانیده که بالقوه قادر

است "انقلاب ضد امپریالیستی" را به پیروزی برساند و نه اینکه انقلاب ضد امپریالیستی مادر حال حاضر پیروزی را در آغوش گرفته است. اما اندکی تاءمل این مسئله را نیز روشن خواهد ساخت. خط راست در توضیح ترکیب طبقاتی نیروهای حاکمیت چنین می نویسد:

"این طبقه تحت نمونه خرده بورژوازی سنتی به رهبری آیت الله خمینی و سیستم روحانیت پیرو وی است. نیروهای سیاسی درون این طبقه عبارتند از: خرده بورژوازی سنتی، بورژوازی لیبرال، بورژوازی دمکرات (ملی) و خرده بورژوازی دمکرات"

اینکه خط راست اعتقاد داشته باشد چنین طبقه از نیروها - ما، بخصوص با شرکت "بورژوازی لیبرال" قادر به برانگیختن رسانیدن انقلاب ضد امپریالیستی ایران است، آنچنان مضحک است که حتی در چهارچوبهای بی دروپیکر حزب توده هم جای نمی گیرد. خط راست کم تجربه ما نمی داند که حتی اگر حزب توده هم تصمیم به اقامه چنین ادعائی بگذرد، این "بورژوازی لیبرال" را به بورژوازی ملی تبدیل می کند و سپس رسالت پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی تا پیروزی انقلاب را به وی تفویض می نماید. مطمئناً "رفقا در پاسخ با

خط راست باید درپروسه کسب شناخت نوین "خودداران" به این نتیجه برسند (البته اگر تا به امروز نرسیده باشد) که بخشی از سرمایه داران ایران ملی است. در غیر این صورت سخن راندن از اینکه بقایای ایده ها و آرمانهای بورژوازی ملی از چنان توانی برخوردار است که می تواند انقلاب ایران را به نتیجه برساند چنان کودکانه و مبتذل است که حتی درخور برخوردی جدی نیست. اگر خود بورژوازی ملی در اوج قدرت و نیروی خویش (سال ۳۲) تا بدان حد تزلزل و تذبذب در مبارزه علیه امپریالیسم از خود نشان داد، آیا بقایای "آرمانهای" آن، آنهم در شرایطی که انقلاب ایران بمراتب پیشرفته تر از آن دوره است، می تواند عاقل به ثمر رساندن انقلاب ایران شود؟

خواهند گفت که خرده‌بورژوازی سنتی در روند رشد انقلاب بورژوازی لیبرال را کنار نهاده و به همراه بورژوازی ملی انقلاب ایران را به پیروزی می‌رساند. ایده‌ای که به صورت خجولانه‌ای در عبارات زیر بیان گشته است:

"رفرم‌های معینی در اقتصاد در جهت استقلال‌صورت گرفته است. در روابط بین طبقات نیز رفرم‌های معینی بلا مضمون دمکراتیک صورت گرفته است."

و نیز:

محاصره اقتصادی (تحریم اقتصادی غرب) گام مهمی در تضعیف پیوندهای اقتصادی و وابستگی ایفسا کرده است و در آینده نیز می‌تواند گسترش یابد. (تاکید از ما است) ما سوءال می‌کنیم؛ باید تا کجا گسترش یابد؟ به نظر شما اگر حاکمیت راه جبهه متحد خلق را به پیش گرفته و به برقراری رابطه با کشورهای سوسیالیستی اقدام ورزد، ممکن است که این "گسترش" به قطع وابستگی منجر گردد؟ نویسندگان مقاله که چنین پتانسیلی را برای حاکمیت قائلند، دیگر از چه رو از تاکتیکهای غیر مسئولانه حزب توده در کردستان سخن می‌رانند؟ مگر جز این است که حزب توده نیز دقیقاً "با روءیت چنین پتانسیلی در حاکمیت مهر "فداانقلابی" خویش را بر جنبش خلق کرد می‌زند؟

جواب این سئوالات برای هر کس که در صدد با شد در لابلاي جملات و عبارات مطمئن خط راست، نقطه نظرات صریح آنان را دریابد روشن است. به نظرم طرح چنین سوءالاتی از سوی خط راست تنها ناشی از اختلاف فازی است که میان خط راست و حزب توده وجود دارد. (خط راست به زودی و در پیروسه تکاملی خویش از هر گونه تعارف و مانور دست خواهد کشید و بدون شک در مورد چنین بیانات ناسنجیده و ناپخته‌ای به انتقاد از خود خواهد نشست.)

ما در بخش‌های بعدی این مقاله، استنتاجات تئوریک ناشی از این دیدگاه را مفصل تر خواهیم شکافت. اما لازم است تا قبل از پرداختن به مسئله روند مبارزه طبقاتی و حاکمیت، دیدگاه خط راست را از مسئله قیروانقلاب ایران بررسی نمائیم. چنین بررسی برای شناخت مبانی تئوریک خط راست، امری ضروری است.

## مسئله قهر و انقلاب ایران

خط راست ویژگی مهم مبارزه طبقاتی بعد از قیام را در ارتباط با ایده قهر در انقلاب ارزیابی کرده و می نویسد :

"هم اکنون بروسه گسترش مسالمت آمیز مبارزه توده‌ای در جریان است . . . . ریشه هر درگیری قهرآمیز را جستجو کنیم، در عمق آن، عملکرد و غلبه یکی از تضادهای فرعی و غیر طبقاتی را می توانیم بیابیم ."

در واقع از سطور فوق چنین برمی آید که خط راست به "گسترش قانونمند مسالمت آمیز انقلاب" در شرایط پس از قیام معتقد است. ضروری است که مبانی تئوریک این برخورد مورد بررسی قرار گرفته و ارتباط آن با شیوه برخورد لنینیسم با ایده انقلاب قهرآمیز روشن شود، مقدمات "مبانی تعیین شکل مبارزه از دیدگاه مارکسیسم-لنینیسم را موردتأمل قرار می دهیم :

مارکسیست-لنینیستها در تعیین اشکال مبارزه همواره برخوردی مشخص دارند. برای تعیین هر شکل مشخص از مبارزه همیشه باید مجموعه عواملی را که به نوعی در انتخاب اشکال مناسب مبارزه تاثیر دارند، مدنظر قرار داد مجموعه‌ای از شرایط تاریخی، فرهنگی، سطح رشد مبارزه طبقاتی، تعادل نیروهای طبقاتی، وضعیت طبقه حاکمه و موقعیت توده‌ها، معیارهای لازم جهت تعیین شکل قهرآمیز یا مسالمت آمیز انقلاب بوده‌اند. بر اساس این مجموعه عوامل است که مارکسیست-لنینیستها، شکل خاصی از مبارزه

را در دستور کار قرار داده و به سازماندهی مبارزه توده‌ها می پردازند. اما در عین حال، پذیرش این مطلب که شکل قهرآمیز مبارزه در یک مقطع مشخص در دست‌ورکار نیست، هرگز به معنی پذیرش "گسترش قانونمند مسالمت آمیز انقلاب" نمی باشد. مارکسیست‌ها تنها ارگانهای قدرت سیاسی خود را به وجود آورده باشند.

در شرایطی که مارکس هنوز تجربه انقلابهای ۱۸۴۸ را به چشم خود ندیده بود، در رابطه با مسئله قهر در کتاب خود موسوم به "فقر فلسفه"، مطلبی را نوشت که بعدها تمام انقلابات قرن ۱۹ و ۲۰ آنرا تأیید کرد:

"طبقه کارگر در مسیر تکاملی خود، سازمانی را جانشین جامعه کهنه بورژوازی خواهد ساخت، که فاقد طبقات و اختلافات آنها بوده و دیگر در واقع قهر سیاسی وجود ندارد. زیرا درست همین قهر است که مظهر رسمی اختلافات طبقاتی در درون جامعه بورژوازی می باشد. در این فاصله آنتاگونیسم بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر است. مبارزه‌ای است که عالی ترین تجلی آن یک انقلاب کامل می باشد." (فقر فلسفه، صفحه ۱۷۰)

تنها بعد از این "انقلاب کامل" و برپائی

دیکتاتوری پرولتاریا است که دیگر می توان از انقلاب قهر-آمیز صحبتی نکرد و انقلاب را با صفت مسالمت‌آمیز توصیف نمود. باید توجه داشت که هنگامیکه از دیکتاتوری پرولتاریا صحبت می کنیم، آنرا از یک زاویه تاریخی موردنظر داریم. بسیاری از انقلابات دمکراتیک به همراه خود ارگانهای قدرتی را به وجود می آورند که گرچه از نظر شکل متعلق به مقوله تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا است، لیکن از نظر مضمون دمکراتیک است. در چنین شرایطی دیگر انقلاب قهرآمیز سیاسی ضرورتی ندارد و در تلاش پرولتاریای آگاه ارگانهای

قدرت دولتی تدریجاً "به صورت مسالمت آمیز مضمون سوسیالیستی یافته وهم در شکل وهم در مضمون تبدیل به دیکتاتوری می شود.

جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان لنینیست دارای چنین مشخصه‌ای است. بهترین نمونه تاریخی این مسئله، شوراهای کارگران و سربازان روسیه بعد از انقلاب فوریه تا ماه ژوئن است. گرچه از یک دیدگاه تاریخی این شوراها به مثابه ارگانهای دولتی پرولتاریا محسوب می شد، اما مادامی که رهبری آن در دست خرده بورژوازی قرار داشت، هنوز نمی توانست مضمونی پرولتری به خود گیرد. در اشاره به این موقعیت نادر و استثنائی، لنین امکان گسترش مسالمت آمیز انقلاب را طرح کرد. زیرا هرگاه شعار تمام قدرت به دست شوراها تحقق می یافت، پرولتاریای روسیه قادر می گشت به تدریج شوراها را از کف خرده بورژوازی به در آورده و آنها را به ابزار دیکتاتوری پرولتاریا مبدل سازد، بی آنکه یک انقلاب سیاسی دیگر پس از فوریه ضروری باشد.

برخوردهای لنین به مسئله امکان گذار مسالمت آمیز در فاصله میان فوریه تا اکتبر دست آویزی برای اپورتونیست ها شده تا با تحریف اندیشه های لنین، نقطه نظرات فرمیستی خود را در پوشش مارکسیستی عرضه کنند. آنها بدون توجه به مشخصه های مبارزه طبقاتی در فاصله بین فوریه تا ژوئن و تنها به اتکاء چند نقل قول گوش و دم بریده از لنین، تئزهای سازشکارانه خود را پیرامون "گذار مسالمت آمیز" و "سازش ماشینی دولتی" (به جای درهم شکستن آن) ، به نام لنین ارائه می دهند.

با تمسک به چنین دست آویزی است که خط راست مانیزو درست همان خصوصیات و ویژگیهای را برای مبارزه طبقاتی در موقعیت کنونی ایران قائل می شود که لنین با در نظر گرفتن

شوراهای کارگران و سربازان، برای شرایط روسیه بعد از فوریه قائل بود. خط راست در جمهوری اسلامی همان پتانسیلی را می بیند که لنین در شوراهای کارگران و سربازان سن پترز - بورگ می دید. از نظر خط راست، همان اندازه که شوراهای کارگران و سربازان در روسیه از توان تکامل به دیکتاتوری پرولتاریا برخوردار بودند، "جمهوری اسلامی" نیز به همان اندازه مستعد تبدیل یافتن به دیکتاتوری پرولتاریاست. (البته با اختلاف زمانی بیشتر.) خط راست با طرح مسئله "گسترش قانونمند مسالمت آمیز انقلاب"، کمیته ها، سپاه پاسداران، ... و ماشین دولتی بورژوازی ایران را هم نسخ شوراهای کارگران و سربازان روسیه ارزیابی می کند. با این حساب از نظر خط راست، وجه مشخصه این تشابه در آن است که در هر دو مورد رهبری در دست خرده بورژوازی است، از این زاویه، نادر هم شکستن ماشین دولتی یعنی بوروکراسی و ارتش، بلکه باز سازی آن مورد نظر خط راست است. بر پایه چنین بینشی است که در مقاله "کردستان" خط راست می خوانیم:

"آنچه ارتش ضد خلقی را در یک نفی دیا لکتیکی به ارتش خلقی بدل خواهد ساخت، سطح رشد و آگاهی و شکل خلقی است." (صفحه ۲۹، مقاله "کردستان")

برای روشن تر شدن مبانی ایدئولوژیک "راست"، در این زمینه باید به دو مقاله "وضع جهان و جریان انقلاب" نوشته پونا ماریف و "حزب مارکسیست - لنینیست دوران ما، سازمانگر انقلابی" نوشته سوبولف مراجعه کنیم.\*

برداشت این دو تئوریسین حزب کمونیست شوروی از مسئله ایده "انقلاب قهرآمیز" به مثابه قانون عام انقلاب در این دوران،

این دو مقاله، از جمله مقالاتی است که توسط مروجین خط راست در نشریه به پیش شماره ۲ برای مطالعه ایدئولوژیک اعضاء و کادرها و "بالا رفتن آگاهی آنان" معرفی شده است.

خلاف ایده‌هایی است که مارکسیسم - لنینیسم در این باب به ما می‌آموزد. برپایهٔ چنین برداشت غیرلنینی از ایستادهٔ "انقلاب قهرآمیز" است که تجربهٔ شیلی در زمان آلنده مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما به منظور معرفی مبانی ایدئولوژیک و نیز شیوهٔ برخورد نویسندگان مقالهٔ "کردستان"، در زیر به ذکر نقل قول‌هایی طولانی از مقالات سوبولف و پونا ماریف می‌پردازیم. سوبولف در مقالهٔ "حزب مارکسیست - لنینیست دوران ما..." می‌نویسد:

"اکنون که امکان کار بست اشکال مسالمت‌آمیزگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مفهوم روشن کسب کرده است، مسئلهٔ آمادگی برای استفاده از کلیه اشکال فعالیت انقلابی و کلیه شیوه‌های مبارزه به وظیفهٔ بسیار مهم هر یک از احزاب مبدل شده است. انتخاب اشکال مبارزه به هنگام طرح ریزی مبانی استراتژیک انقلاب برپایهٔ استنتاجات ذهنی مستقل از تجربهٔ عملی یعنی از پیش انجام نمی‌گیرد و لذا وقتی حزب کمونیست سیاسی اتخاذ می‌کند که وظایف دمکراتیک و سوسیالیستی را با استفاده از وسائل و شیوه‌های مسالمت‌آمیز تحقق بخشد، همانگونه که تجربه احزاب برادر نشان می‌دهد، معنایش به هیچ وجه آن نیست که حال دیگر تمام مسیرو فعالیت حزب از پیش مشخص و معین شده است." (صفحه ۲۳، مقاله سوبولف)

سوبولف وظایف قهرآمیز انقلاب را تنها در شرایطی می‌بیند که انقلاب مورد هجوم کودتا‌های مسلح ارتجاعی قرار گرفته باشد:

"تجربهٔ بسیاری از احزاب برادر به روشنی نشان می‌دهد که حزب انقلابی فقط در صورتی می‌تواند رسالت تاریخی خویش را تحقق بخشد که از عهدهٔ سازمانگری اعتصابات اقتصادی - سیاسی همگانی برآید و هرگاه اوضاع و احوال ایجاب نکند، تودهٔ مردم را با عزمی راسخ به پیکار همگانی به منظور دفع

حملات ارتجاعی و پیشگیری کودتا‌های مسلح ارتجاعی فراخوانند" (تاکید از ما است)

همچنانکه از نقل قول‌های فوق مستفاد می‌شود، نویسنده به ایده انقلاب قهرآمیز برای درهم شکستن ماشین دولتی اعتقاد نداشته، و اعمال قهر را تنها در صورت "حملات ارتجاعی"، و به منظور "پیشگیری کودتا‌های مسلح" مجاز می‌شمارد. براساس این دیدگاه تئوریک همانطور که در بخش قبیل بدان اشاره شد، نه طبقه بورژوازی بلکه تنها لایهٔ بسیار نازکی از بورژوازی انحصاری و بزرگ به مثابه متحد امپریالیسم عمل می‌کند. از این رو انقلاب پی‌از حذف این لایه، در مسیر مسالمت‌آمیز قرار می‌گیرد. در ادامه با بازسازی ماشین دولتی، حاکمیت می‌تواند به دیکتاتوری پرولتری تبدیل گردد. مگر آنکه در روند این تغییر و تحولات، انقلاب مورد هجوم مسلحانه امپریالیسم و بورژوازی بزرگ قرار گیرد.

برای تأکید استنتاج ما از مطالب مورد بحث سوبولف کافی است به جمع‌بندی وی از تجربه شیلی دقت کنیم:

"پس از حوادث شیلی عناصر افراطی چپ و رویزیونیست‌ها بار دیگر می‌کوشند، امکان رشد مسالمت‌آمیز انقلاب را مردود جلوه دهند. ولی تجربه سدالد شیلی، به طوریکه حزب کمونیست شیلی و تجزیه و تحلیل سایر احزاب برادر نشان داده اند بار دیگر این نظریه را کاملاً تأیید کرده است که در اوضاع و احوال کنونی برای تحقق وظایف دگرگونی انقلابی جامعه، استفاده از اشکال مسالمت‌آمیز دورنمای واقعی وجود دارد. ولی در این زمینه باید درس‌های دشوار و مهم ناشی از مبارزات شیلی را در نظر گرفت."

سوبولف در جریان تشریح شرایطی که امکان‌گذار مسالمت‌آمیز انقلاب را امکان‌پذیر می‌سازد می‌گوید:

"رایعاً گسترش دامنه مبارزه در راه دمکراسی و گذار



به سوسیالیسم با استفاده از اشکال مسالمت آمیز، نوسازی دستگاه دولتی کهنه را برای دفاع از منافع خلق به وظیفه‌ای حاد برای ما می‌سازد\*"

چنین ایده‌هایی رویزیونیستی درباره مسئله انقلاب قهرآمیز و مسئله "نوسازی" دستگاه دولتی تنها می‌تواند در چهارچوب مصوبات کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی جای گیرد.

تصور می‌کنیم این احکام رویزیونیستی چنان آشکارا در تقابل با ایده‌های انقلاب قهرآمیز و "درهم شکستن" ماشین دولتی در لنینیسم - کده‌شکلی اساسی در کتاب "دولت و انقلاب" لنین توضیح داده شده است - قرار دارد که ما را از بررسی تئوریک بیشتر در این زمینه بی‌نیاز می‌سازد.

همانطور که بررسی ما نشان می‌دهد، جناح راست به مسئله قهر و انقلاب و شیوه برخورد به ماشین دولتی دیدگاهی اساساً متفاوت با لنینیسم دارد. از همین رو هر جا که مباحث ما

\* ضروری است تا در این باره به نقل مطلبی هم از مقاله "وضع جهان و جریان انقلاب" نوشته پونوماریف بپردازیم:

"مرتجعین در مبارزه بر ضد انقلاب و بطور کلی بر ضد جنبش کارگری نقش مهمی را برای ارتش و هم چنین انواع سازمانهای پلیسی قائلند و می‌کوشند آنها را به تکیه‌گاه محافظه‌کاری مبدل ساخته، از مردم جداشان کرده و با روحیه‌آنتی - کمونیستی تربیتشان کنند. واقعیات نشان می‌دهد که ارتجاع نه فقط در آمریکای لاتین با سنت‌های خاص آن، بلکه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نیز، در استفاده از ارتش، در صورت پیدایش خطر واقعی برای حکومت آن در جامعه، تزلزل بخود راه نمی‌دهد. همین سبب، هنگامیکه انقلاب، راه رفتن مسالمت آمیز را می‌پوید، بیرون کشیدن مهمترین اهرم قدرت حاکمه یعنی ارتش، از چنگ نمایندگان رژیم کهنه و ایجاد دستگاه دوستی‌نویس اهمیت قاطع دارد. ارتش مستقل از دولت، ارتش مستقل از سیاست وجود ندارد و نخواهد داشت."

(وضع جهان و جریان انقلاب - تاکید از ماست)

"جناح راست" به مسئله اشکال تکامل انقلاب مربوط می‌شود، باید ریشه اختلاف را در دیدگاههای متفاوت ایدئولوژیک جستجو کرد. ما در این زمینه نیز اساساً به لنینیسم متکی هستیم - و نه در ارزیابی‌های متفاوت از وضعیت سیاسی جامعه، به طور خلاصه، هر جا که در ارتباط با مسئله قهر و نقش آن در روند عمومی مبارزه بعد از قیام از جمله در کردستان، مورد اختلاف وجود دارد، مبنای اختلاف اساساً "ایدئولوژیک و بینشی است و محور مورد اختلاف ارزیابی وضعیت سیاسی نیست.

آشکار است که پذیرش ایده‌های لنین بدین معنا نیست که در هر مقطعی از مبارزه، باید متوسل به تاکتیک‌های قهرآمیز شد و یا از حرکات قهرآمیز پیشتیبانی کرد. به کار گرفتن قهر تنها هنگامی مجاز است که تحلیل همه جانبه سطح رشد مبارزه طبقاتی و یا ملی صحت آنرا نشان دهد. روشن است که در بسیاری مواقع کاربرد قهر در قهرزبان بخش است، ولی حتی آن مراحل از مبارزه که قهر به کار گرفته نمی‌شود، باید در چهارچوب عمومی و استراتژیک گذار قهرآمیز به سوسیالیسم مورد توجه قرار گیرد و طبقه کارگر و توده‌ها با روحیه انقلابی آمادگی برای چنین گذاری پرورش یابند.

ما در بخش اول مبانی کلی ایدئولوژیک و تئوریک را مورد بررسی قرار دادیم. با توجه به اینکه چگونگی برخورد ما به جنبش خلق کرد اساساً وابسته به ارزیابی ما از دورنمای حاکمیت و روند عمومی مبارزه طبقاتی بعد از قیام است، ما بخش دوم را به بررسی این مسئله اختصاص داده‌ایم. روشن شدن مبانی فکری در بخش اول، مباحث بخش دوم را از روشنی بیشتری برخوردار می‌کند.

بخش دوم

جنبش خلق کرد جزئی از

کل انقلاب

در این بخش به بررسی جنبش خلق کرد و جایگاه آن در کلیت انقلاب می‌پردازیم. این جنبش به عنوان یکی از اجزای مهم مبارزه برای آزادی و استقلال کشور شناخته می‌شود. هدف اصلی این جنبش، برپایی حکومتی دموکراتیک و سوسیالیستی است که به رفاه و عدالت برای همه اقشار مردم منتهی شود. این جنبش با بهره‌گیری از روش‌های مبارزه‌ای مختلف، از جمله مبارزه مسلحانه و فعالیت‌های فرهنگی، در پی تحقق اهداف خود است. این جنبش همچنین با همکاری سایر نیروهای آزادی‌خواه کشور، در پی ایجاد یک جبهه متحد برای مبارزه با استبداد و استعمار است.

در این بخش به بررسی جنبش خلق کرد و جایگاه آن در کلیت انقلاب می‌پردازیم. این جنبش به عنوان یکی از اجزای مهم مبارزه برای آزادی و استقلال کشور شناخته می‌شود. هدف اصلی این جنبش، برپایی حکومتی دموکراتیک و سوسیالیستی است که به رفاه و عدالت برای همه اقشار مردم منتهی شود. این جنبش با بهره‌گیری از روش‌های مبارزه‌ای مختلف، از جمله مبارزه مسلحانه و فعالیت‌های فرهنگی، در پی تحقق اهداف خود است. این جنبش همچنین با همکاری سایر نیروهای آزادی‌خواه کشور، در پی ایجاد یک جبهه متحد برای مبارزه با استبداد و استعمار است.

## روند مبارزه طبقاتی بعد از قیام

با سرنگونی رژیم شاه، دوران جدیدی از مبارزه طبقاتی با خود ویژگی های خاص آن آغاز گشت، مفهومی نیرو-های اجتماعی در مقایسه با روزهای قبل از قیام بهین ماه کما ملا تغییر کرد. به خصوص در صفوف آن نیروهای اجتماعی که به منافعی ناهمگون و نامنتجانس، اپوزیسیون وسیعی را در مقابل رژیم شاه تشکیل می دادند، شکاف عمیقی افتاد، نمایندگان سیاسی بخشی از این طیف، خرده بورژوازی سنتی (نمایندگان این قشر در حاکمیت روحانیت طرفدار ولایت فقیه است) و بورژوازی لیبرال (بخش های بالایی خرده بورژوازی جدید) به حاکمیت رسیدند و بخشی دیگر کماکان در بیان "پانگینی تا" به مبارزه در جهت تامین خواسته های خود ادامه دادند. خصم و ویژگی بارز این مرحله، هرچه روشن تر شدن مرز بندی های طبقاتی بود، و این در مقایسه با روزهای پیش از قیام که در اپوزیسیون ضد رژیم شاه، مرزهای طبقاتی نمود چشمگیری نداشت، تغییر مهمی بشمار می آمد. در این مرحله، طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف در پروسه تجهیز، تدارک و تشکل نیروهای خود نیز شناخت موقعیت ویژه خویش و چگونگی مناسباتشان با طبقات دیگر گام نهادند. تشکیل حزب و دستجات سیاسی مختلف، تبلوری از آغاز

در این مجموعه خرده بورژوازی سنتی مرفه، همواره نقش فائده را داشته است. نمایندگان فکور، اقدار فوقانی خرده بورژوازی که در مقطع قیام در طیف طرفداران ولایت فقیه قرار داشتند، تدریجا از این جناح فاصله گرفته و امروز در یک ائتلاف فشرده با نمایندگان لیبرال قرار گرفته اند.

این پروسه بود. در تداوم این روند و همراه با دقیق تر شدن مرز بندی های طبقاتی، بسیاری از این دستجات که در روزهای بعد از قیام شکل گرفته و رشد کرده بودند، دچار تجزیه و تسلاشی شدند. این تجزیه و تلاشی که هنوز به ویژه چشم می خورد، مناسبات تا آن زمان که اساسا سیاسی در این باقی با منافع طبقاتی اجتماعات مختلف و یا بخش هایی از یک طبقه قرار گیرند، ادامه خواهد داشت. از این زاویه می توان وجد مشاهده این دوران گذار را در زیر بندی های ناروشن و متغییر طبقاتی دانست. معذرت که این دوران گذار بدون هیچ تردیدی، سر مبتای توان و نیروی است که طبقات و اقدار جامعه در این پروسه تجهیز می نمایانند و متناسب با تعادل نیروها، به پایان خواهد رسید. در این رابطه هر نیروی طبقاتی متناسب با منافع خود به شکلی خواستار پایان به شدن به این دوران گذار است.

در این دوران گذار، حاکمیت نیز دارای ویژگی های خاص خود بوده است؛ پس از سرنگونی رژیم شاه، خرده بورژوازی سنتی حاکم موفق به کسب همبندی سیاسی در بلوک حاکم شد. اما در زمینه اقتصاد، سیستم سرمایه داری وابسته، علیرغم معادله بخش وسیعی از سرمایه های بورژوازی بزرگ، بعد از پیروزی قیام، در مجموع حفظ و ایضا گردید. به همین جهت، در موقعیت کنونی نیز بورژوازی وابسته سلطه خود را در حوزه اقتصاد کماکان حفظ نموده است. در این میان خرده بورژوازی سنتی حاکم از یک سو فاقد آلیترناتیو اقتصادی - اجتماعی است و از سوی دیگر، به پیشرفتگی مناسبات سرمایه داری در ایران، و تکامل وابستگی به شکل نواستعماری آن، امکان رشد دادن پاره ای پروسه های اقتصادی را - که خرده بورژوازی به حکومت رسیده در برخی از کشورهای مستعمره و یا نیمه مستعمره آسیای و آفریقای آن برخوردار بود - از خرده بورژوازی سنتی حاکم سلب نموده است. این تضاد بین حوزه سیاست و حوزه اقتصاد، یعنی اعمال

هژمونی خرده بورژوازی در حوزۀ سیاست در شرایطی که در حوزۀ اقتصاد حاکمیت بورژوازی وابسته برقرار است، حاکمیت و در مجموع دوران گذار را همواره با یک بحران مزمن و دائم همراه ساخته است. از نظر ما، مسلم این است که این تضاد در نهایت به نفع حوزۀ اقتصاد حل خواهد شد. اما چگونگی این امر و در واقع اینکه آیا این تضاد از طریق استحاله تدریجی حاکمیت به یک حاکمیت بورژوازی حل خواهد گشت و یا از طریق سرنگونی آن، تابع مجموعه شرایط سیاسی ایران و جهان و مسئله تعادل نیروها در سطح ایران، جهان و به خصوص منطقه است. در هر صورت، ازدید ما به هیچ وجه نمی توان دورنمای دیگری را برای حاکمیت کنونی متصور شد.

در دوران گذاری که در فوق به ویژگی های آن اشاره نمودیم، تضادهای موجود در حاکمیت حتی حادث ترین نمودهای آن هیچ گاه تا سطح برخورد جدی به نهادها و ارگانهای بورژوازی و درهم کوبیدن آنها نرسیده است. این جدال تنها آن هنگام که بورژوازی با هدف احراز نقش فائقه تعرضی را آغاز نموده است از جانب خرده بورژوازی سنتی حاکم دامن زده شده است. در این راه خرده بورژوازی همواره تنها تا بدان حد به پیش رفته که بورژوازی را به جای خود نشانده و موقعیت هژمونیک خود را از گزندوی مصون بدارد. در واقع تا به آنجا که خرده بورژوازی هژمونی سیاسی خود را از سوی بورژوازی در معرض خطر نبیند، ضرورتی برای یورش به این جناح از حاکمیت و درگیری با آن، احساس نمی کند. در مجموع ضعف تاریخی خرده بورژوازی سنتی در ارائه یک آلترناتیو اقتصادی - اجتماعی و نتیجتاً "عدم توانائی آن در پاسخگویی به مسائل و حل مشکلات موجود و به طور کلی بحرانهای کنونی جامعه، موجب مجموعه شرایط سیاسی - اقتصادی ویژه ای گردیده است که این مجموعه شرایط خرده بورژوازی را بر آن می دارد تا در عین مقابله با بورژوازی در تقابل با زحمتکشان و طبقه کارگر قرار

گرفته و در اتحاد با بورژوازی به سرکوب حرکات انقلابی توده ها که، تعرض به مناسبات سرمایه داری است، بپردازد و پیشرفت چنین حرکاتی را به طور اساسی سد نماید. عملکرد خرده بورژوازی سنتی حاکم به مثابه یک نیروی ضدمکراتیک دقیقاً ریشه در چنین واقعیتی دارد.

ماهیت ضدمکراتیک این نیرو و ضدیتش با هرگونه عمل و تفکر مستقل توده، با توجه به پایگاه توده ای آن، بیشترین خطر را برای آن طبقات انقلابی که بعد از بهمن ماه برای تجهیز و تشکیل خود، به فضای دمکراتیک در جامعه شدیداً "نیازمند بوده اند در برداشته است. این خطورتاً شیرات مهلک آن، زمانی روشن تر درک خواهد شد که اهمیت حیاتی وجود جو دمکراتیک در جامعه برای طبقه کارگر در نظر گرفته شود.

طبقه کارگر اگرچه در روزهای قبل از قیام بهمن ماه و به ویژه در جریان اعتصاب نفت نقش مؤثری در سرنگونی رژیم ایفا نمود، اما هنوز تمام نیروهای خود را به میدان نیاورده بود. با سرنگونی رژیم شاه و اعتلای مبارزه طبقاتی، بخش های وسیع طبقه به تحنه مبارزه گام نهادند. لیکن این نیروی گسترده به حداقل سازمانهای طبقاتی و آگاهی طبقاتی مجهز نبود. در دوره بعد از قیام نیروی سیاسی پرولتاریا کمتر از آن بود که بتواند تعادل نیروها را که شدیداً "به نفع جناح ولایت فقیه بود، بهم زده و فضای سیاسی جامعه را دمکراتیزه نماید. حال آنکه پرولتاریا، در مقابل ولایت فقیه و پایگاههای توده ای آن، بیشترین فضای با سیاسی برای تشکیل و تجهیز و نیز بالا بردن آگاهی خودنیا زمند نبود. لکن درباره اهمیت این مطلب چنین می نویسد:

"بدون آزادی سیاسی ... وجود مبارزه طبقاتی آشکار، آزاد، وسیع، آموزش سیاسی، تعلیم و بسیج پرولتاریا غیر قابل تصور است و از این رو مبارزه مضم برای آزادی کامل

سیاسی و انقلاب دمکراتیک همواره هدف پرولتاریای آگاه بود است. - وظایف دمکراتیک پرولتاریای آگاه -

از همین روست که در این دوره، وظایف دمکراتیک طبقه کارگر در جهت دمکراتیزه نمودن جوسیاسی جامعه از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. در این زمینه، گسیختگی بخش‌های وسیعی از لایه‌های تحتانی خرده بورژوازی، زحمتکشان شهری و طبقه کارگر از حاکمیت، از یک سو و فعال گردیدن طیف وسیعی از نیروهای دمکرات جامعه به خصوص بعد از سرنگونی رژیم شاه از سوی دیگر، در طی این دوره دو عامل مهم به نفع طبقه کارگر محسوب می شوند. ایجاد چنین تعادلی زمینه مساعد فراهم می آورد تا طبقه کارگر بتواند با استفاده از آن در جهت رشد آگاهی و سازمانی خود کاملاً برآید.

بدیهی است که اهمیت این مبارزات دمکراتیک برای طبقه کارگر، صرفاً "از زاویه تعادل نیروها در این مرحله و سود بردن از شرایط دمکراتیک در جهت کسب آگاهی طبقاتی مطرح نیست، چرا که هر آینه بپذیریم، در ادامه مبارزه، مضافاً طی با بورژوازی وابسته خواهد بود، الزاماً بایستی این موضوع را نیز بپذیرفت که طبقه کارگر برای موفقیت در چنین مصافی به نیروهای دمکرات سخت نیازمند است. بدین سبب در شرایطی که ضد انقلاب بورژوازی چه از طریق جریانهای سیاسی لیبرالی و چه از کانال جریانهای وابسته به امپریالیسم سعی دارد تا در صفوف نیروهای دمکرات نفوذ کرده و رهبری مبارزات آنها را بر علیه گرایش ارتجاعی ولایت فقیه به دست گیرد، کم بهادادن به این مبارزات و عدم حرکت در جهت کسب رهبری نیروهای دمکرات، تحت هر عنوان که صورت پذیرد انحرافی اساسی بوده و به مفهوم خالی نمودن این عرصه برای بورژوازی، بی نصیب ساختن پرولتاریا از متحدین طبیعی اش در مبارزه بر علیه بورژوازی و نهایتاً تنها گذاردن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی است. از این رو حرکت طبقه کارگر و

نیروهای هواداران، در حمایت از نیروهای دمکرات و شرکت در مبارزه آنها به منظور کسب رهبری این مبارزات از اهمیت حیاتی برخوردار است. در واقع تلاش طبقه کارگر برای کسب رهبری این مبارزات و مجموعاً "تعادل نیروها اثرات تعیین کننده در جهت گیری انقلاب خواهد داشت. (در این ارتباط، پیش خلق کرد در اینجا در چنان تعادلی از نیروها دارای جایگاه ویژه ای است. ربه همین جهت هم به بررسی از طرف نیروهای چپ به عنوان یکی از پایگاههای تداوم انقلاب شناخته شده است.) این امر بدان معناست که در صورت وجود شرایط مناسبی از تعادل نیروها به نفع زحمتکشان و طبقه کارگر، انقلاب به طور روشن به "چپ" بدجتهی که میل طبقه کارگر و توده‌هاست گشاده شد و تداوم آن علی‌رغم بورژوازی شدن حاکمیت تا مین خواهد گردید. بعد از سرنگون در صورت وجود شرایط مناسب توان نیروهای طبقاتی، بورژوازی نه از موضع قدرت، بلکه از موضع ضعف به حاکمیت خواهد رسید و بنا بر این از نیروی کافی برای جلوگیری از پیشرفت انقلاب و درهم شکستن امواج مبارزاتی توده‌ها، بی بهره خواهد ماند. در غیر این صورت، انقلاب به "راست" کشیده شده و به صورت مرحله‌ای، در جهت روزهای قبل از قیام، سیر خواهد نمود. وجود این دو امکان در مقابل این مرحله گذار، از یک سو مناسطاً در دورنمای حاکمیت بوده و از سوی دیگر وابسته به موقعیت توده‌ها از نظر درجه سازمان یافتگی، آگاهی و فعالیت آنها است. در هر حال، در مقابل این دوران گذار، امکان دیگری به جز دو مکانی که منطبق با خواست یکی از دو نیروی بورژوازی وابسته یا طبقه کارگر و زحمتکشان است، وجود نخواهد داشت. در عین حال هم اکنون نیروی دیگری نیز در صحنه مبارزه طبقاتی حضور دارد که در زیر شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی - نه راست، نه چپ - صراط مستقیم" سودای آینده دیگری را برای این دوران گذاشته و می‌پروراند. راه حل سومی که نه بورژوازی است و نه مطلوب زحمتکشان و طبقه کارگر، راه حلی که به صورت نظام جمهوری اسلامی - فرمول -

می شود. این نیروها ناخرده بورژوازی سنتی حاکم یا به عبارتی جریان طرفدار ولایت فقیه در حاکمیت است. در حالیکه طبقه کارگر و زحمتکشان به دلیل موقعیت اجتماعی شان و نیز بدان جهت که اساسی ترین خواسته های خود را تحقق نیافته می یابند، خواستار پیشرفت و تداوم انقلاب تا سرنگونی کامل مناسبات سرمایه داری وابسته اند. خرده بورژوازی سنتی تلاش دارد تا پیثروی و تداوم انقلاب را متوقف سازد. "این نیرو سعی برای این دارد تا سرنگونی بورژوازی بزرگ از قدرت سیاسی، مصادره سرمایه های بخش وسیعی از بورژوازی بزرگ و هم چنین عدم وابستگی مستقیم حاکمیت سیاسی به امپریالیسم را نتیجه نهائی انقلاب اعلام نماید. اتوپی این بخش از خرده بورژوازی حاکی از آن است که گویا تحکیم و تثبیت دستاوردهای قیام بهمن ماه بدون تداوم انقلاب نیز امکان پذیر است. خرده بورژوازی سنتی و خصوصا "اقشار مرفه آن که نمایندگان سیاسی خویش را در وجود جناحی از روحانیت می یابند به این امیدواری دل بسته اند که با تثبیت ولایت فقیه و انجام رفرم هائی در چها چوب جمهوری اسلامی بتوانند از بازگشت مجدد ضدا انقلاب بورژواشی جلوگیری به عمل آورند. این نیرو که خود را در معرض دو خطر، یکی از راست یعنی سلطه مجدد ضدانقلاب و امپریالیسم، و دیگری از چپ، از جانب پرولتاریا و زحمتکشان می بیند، تلاش داشته و دارد تا ارائه دهنده راه سومی باشد. این راه در واقع همان راهی است که با زتاب آن در حاکمیت چیزی جز ولایت فقیه و ارتجاع سیاسی همراه با آن نیست. راهی که کوشش در گشودن آن، طی دوره پس از قیام حاصلی جز به هدر دادن انرژی و پتانسیل انقلابی توده ها و کند نمودن بخش مهمی از مبارزات انقلابی زحمتکشان و خلقهای تحت ستم نداشته است. در واقع بذرت رجاعی که به وسیله خرده بورژوازی سنتی به منظور جـ فـ نـ مـ ا نمایندگان در حاکمیت محدود نمودن انقلاب افشا شده شد، علیرغم هرگونه نیتی، محصولی جز تقویت بورژوازی و فراهم نمودن زمینه

تسلط مجدد امپریالیسم در برن داشته و نخواهد داشت.

در جنبش کمونیستی نیز حاکمین گرایشات خرد شده - بورژواشی، بر اساس درک خاص خود از مبارزه ضدا امپریالیستی و گسترش مسالمت آمیز انقلاب، دست یابی به چنین راه حل "سومی" را در انتهای این دوران گذار میسر می نماید. اگر خرده بورژوازی سنتی، با کم اتوپی خود را در قالب شعار "بند شرقی، نه غربی..." بیان می دارد، تا ملین گرایشات خرده بورژواشی در جنبش کمونیستی، راه حل "سوم" خود را تحت عنوان "راه رشد غیر سرمایه داری" ("سمت گیری سوسیالیستی") عرضه می نماید. آقای احسان طبری یکی از تشویریین های این گرایش در مقاله ای تحت عنوان "انقلاب و زایش نظام سوسیالیستی انقلابی"، دیدگاه مزب توده را مبنی بر راه حل "سوم" بسط خوبی تشریح می نماید. بر طبق این دیدگاه انقلاب به ۳ مرحله "براندازی، گذار، نوسازی" تقسیم شده، در هر یک از مراحل وظایف مشخصی در دستور کار قرار دارد. برای اساس دوران بعد از قیام، مرحله گذار از زیایی می شود. الیابنفسکی در تشریح شرایطی که امکان گذار به "سمت گیری سوسیالیستی" را به وجود می آورد می نویسد:

"گذار تدریجی به مبارزه مشترک در راه آبیست - ه سوسیالیستی از طریق همکاری مارکسیست - لنینیست ها با جناح رادیکال و جناح میانه چپ ناسیونالیسم ضدا امپریالیستی میسر است." (مسائل معاصر، صفحه ۷۹)

به همین جهت حزب توده معتقد است که در این دوران گذار "مشوب کردن زمینه های این همکاری و دامن زدن به سوء ظن ها و پیش داوری های متحدان بالقوه، روند سمت گیری را از اساس به خطری اندازد." (مردم شماره ۲۴۷، صفحه ۳). طبق نظریه الیابنفسکی، حزب توده برای پرداختن به امر "نوسازی" \* جامعه در

\* اینکه چرا احسان طبری بطور کلی به "نوسازی" اشاره می کند و بطور مشخص از "سمت گیری سوسیالیستی" سخن میمان نمی آورد، خود امری درخور توجه است.

مسیر راه رشد غیر سرمایه داری (سمتگیری سوسیالیستی). بسودا" بایستی دو پایه‌ای را که چنین سمتگیری با تکیه بدانها تحقق خواهد یافت، بنانهاد:

- ۱- تشکیل جبهه متحذخلق تحت رهبری حکومت دمکراسی ملی (در شرایط ایران "جبهه متحذخلق" به رهبری آیت الله خمینی)
- ۲- ایجاد زمینه برای همکاری واتحاد حکومت (دمکراسی ملی) با کشورهای سوسیالیستی.

این دیدگاه امکان تحقق مسیر بالا را در "عصر جدید" قانون بندها نسته وزمینه آن را تا مین هژمونی غیر مستقیم

احتمال قوی می‌رود، احسان طبری رهبر جناحی باشد که علی‌رغم اعتقادش به پیش رفرمیستی "راه رشد" الیافسکی، در مورد مشخص ایران آنرا امکان پذیر نمی‌داند. مطمئناً در مورد ایران، مطلوب آقای طبری راه رشد مستقل سرمایه‌داری "زیر رهبری" بورژوازی ملی "است تا" راه رشد غیر سرمایه‌داری "تحت رهبری آیت اله خمینی (مادر قسمت دیگری از همین مقاله به "راه رشد مستقل سرمایه‌داری" پرداخته‌ایم). احسان طبری در مقاله "انقلاب و زایش نظم نوین انقلابی" هنگام بحث درباره دوران گذار، این گرایش خود را حدوداً در معرض دید قرار می‌دهد:

"مبارزه نیروهای مختلف انقلابی بر سر راه یافتن بهترین شیوه عضلاتی که

"مبارزه نیروهای مختلف انقلابی بر سر راه یافتن بهترین شیوه عضلاتی که که سطره، رژیم وازگون شده، بوجود آورده است." (تاکید از ماست). در واقع از نظری در این دوران گذار، مبارزه بین نیروهای اجتماعی متفاوت نه بمنظور پیشبرد انقلاب در جهت نائل آمدن به اهدافی که انقلاب هنوز در آن جامه، تحقق نهوشانده (بطور مشخص سرنگون ماشین دولتی بورژوازی)، بلکه این مبارزه صرفاً در جهت حل عضلاتی می‌تواند از کانال "راه رشد مستقل سرمایه‌داری" و تحت رهبری "بورژوازی ملی" نیز عملی گردد.

ما در مقاله دیگری بطور مشخص به درک تمام خلقی این جریان از مسئله "عصر" یا "دوران" که در نوشته‌های مختلفی از جمله مقاله ژوکوف تشریح شده برخورد خواهیم کرد.

پرولتاریا در مقیاس، از طریق کشورهای سوسیالیستی می‌داند، در چهار چوب مصور دانستن چنین دورنمایی مقابل دوران گذار - "فرارسیدن دوران نوسازی" - ونیز با دیدن امکان روند آینده حاکمیت به سوی حکومت "دمکراسی ملی" است که حزب توده به سوی کردستان برخورد می‌کند، در چندین چها چوبی، جنبش خلق کرد در طی این مدت تنها در خدمت "مشوب" نمودن زمینه "سمت گیری سوسیالیستی" عمل نموده و به همین جهت، عملکرد عینی پسرو - انقلاب، کردستان را به "پایگاه ضد انقلاب" تبدیل نموده است؛ اما ما با توجه به اختلافات اساسی، دیالوژیک و بر مبنای

آن ارزیابی های متفاوت، از روند عینی مبارزه طبقاتی بندها زقیام و دورنمای حاکمیت، برداشت متفاوتی از اهمیت و جایگاه جنبش خلق کرد داریم. اینک پس از بررسی مبنای تئوریک و روند مبارزه طبقاتی پس از قیام، ضروری است که به طور مشخص دیدگاه خود را در مورد موقعیت جنبش خلق کرد در جنبش سراسری بررسی کنیم. بخش بعدی به این مسئله اختصاص داده شده است.

## موقعیت جنبش خلق کرد در جنبش سراسری

### و مسئله حاکمیت ملی در کردستان

مسئله‌ای که هم اینک بیش از هر زمان دیگر حائز اهمیت است، روشن شدن ذهن پرولتاریا و زحمتکشان سراسر ایران نسبت به سرنوشت و آینده انقلاب ایران است. زحمتکشان سراسر ایران باید ذهن خود را از اوها م ساخته و پرداخته خرده بورژوازی - سنتی حاکم و جریانهای لیبرالی که وسیعاً تبلیغ می گردند، بزدابند، اوها می که به صورت "راه حل سوم" توسط خرده بورژوازی حاکم و با توسط لیبرالها به صورت امکان تشبیه دمکراسی بورژوازی، به منزله نتایج نهائی انقلاب پراکنده می گردد و ذهن زحمتکشان میهن ما را مسموم می سازد. زحمتکشان تمامی ملیتهای ایران مجابند دریا بند که به جز یک حاکمیت دمکراتیک و انقلابی که که نطفه‌های آن در شورا‌های کارگری، شورا‌های روستا، بنک‌ها و... وجود دارد و با سلطه مجدد فدا انقلاب امپریالیستی، دورنمای دیگر برای آینده نمی توان متصور شد.

شکل گرفتن ارگانهای توده‌ای که نطفه‌های اعمال حاکمیت را در خود دارد، از ویژگیهای دوران قیام میهن و دوره گذار پس از آن بوده است. با این حال وجود چنین نطفه‌های اعمال حاکمیت در این ارگانها به هیچ وجه به معنای سیردن قدرت به دست این ارگانها در این مرحله از مبارزه نیست. هرگاه پیرویه انقلاب دچار انحطاط و شکست نشود، در ادامه خود در انتهای یک فرآیند طولانی شرایط بدست گرفتن قدرت توسط چنین ارگانهایی می - تواند فراهم شود، گرچه در آن شرایط مطمئناً شکل و سطح رشد و گسترش این امکانها کاملاً متفاوت خواهد بود.

از آنجا که تاکنون رشد و گسترش این ارگانها، تا حدود زیادی تابع رشدنا موزون مبارزه طبقاتی و دمکراتیک در سراسر ایران بوده است به همین جهت، رشد این ارگانها نیز در نقاط مختلف (و در زمانهای مختلف) کاملاً ناموزون و نامتجانس بوده است. توجه به این ناموزونی و تطبیق جزئیات تاکتیک‌ها با این واقعیت پیچیدگی‌های مهم و ویژگیهای برجسته انقلاب ایران بوده است. از قیام میهن به بعد و همزمان با رشد چشمگیر جنبشهای دمکراتیک در سراسر ایران، شکل گیری چنین ارگانهایی که نطفه‌های اعمال حاکمیت را در خود دارند، در کردستان نمودیاری داشت. بنک‌های سدج و ارگانهای مسلح توده‌ای (پیشمرگه) تبلور اعمال نوعی حاکمیت از جانب خلق کرد در جهت خواسته‌های تاریخی این خلق، مبتنی بر خودمختاری و حق تعیین سرنوشت بود. در میان خلق کرد این ارگانها در مقایسه با سایر نقاط ایران بسیار پیشرفته تر بود. در حال این مشخصه اعمال حاکمیت در سایر عرصه‌های مبارزه طبقاتی و دمکراتیک، یعنی در جنبش طبقه کارگر، جنبش دهقانی، ترکمن صحرا، و رهایی تهیدستان شهرها نیز، گرچه در سطح بسیار عقب افتاده تر به چشم می خورد.

به همین جهت تعیین سیاست در قبال این ارگانهای خودجوش توده‌ای مسئله‌ای مختص به کردستان نبوده بلکه جزئی از یک سیاست سراسری است. در مورد آن نیروهای گدیخواهند مسئله انقلاب را از چهار چوب "نظام جمهوری اسلامی" حل نمایند، به دلیل آنکه این نهادها جهت گیری "رادیکالیزاسیون" امپریالیستی، حاکمیت خرده بورژوازی سنتی را دچار اغسال می نماید و مسئله کاملاً واضح و روشن است. از نقطه نظر این نیروها باید به آنها پیشمرگه‌ها، بلکه شورا‌های ترکمن صحرا... و در انتهای شورا‌های کارگری (خصوصاً "هنگامی که رشد جنبش کارگری به یک معضل عملی پیش روی کمونیستها تبدیل شود، که به زودی چنین خواهد شد) را منحل نمود. این راه حلی است که بیانش "سنگگیری



سوسیالیستی" (راه رشد غیر سرمایه داری - الیا نفسکی) بدان دست می یابد. حزب توده بعد از قیام، نظراً "و عملاً" چنین سیاستی را به طور پیگیر دنبال نموده است.

حال آنکه اگر بپذیریم که "نظام جمهوری اسلامی" سر - انجامی به جز سرنگون شدن و یا استحاله به یک حاکمیت بورژوازی نخواهد داشت و نیز اگر بر همین اساس بپذیریم که مصاف بعدی و اصلی نیروهای انقلاب با بورژوازی خواهد بود؛ آنگاه آیا دیگر می توان توده ها را از ترس اینکه مبادا در جهت گیری خلال نمایند، به انفعال کشاند؟ آیا می توان در مقابل ارگانهای خودجوش توده ها، این قلب طپنده انقلاب ایستاد، واقعیت انقلاب و پیشرفت آن را پیش روی، به چشم ندید و در عوض به امیدواری "سمتگیری..." دلخوش گرد و از حاکمیت خواست تا انقلاب را به پیش براند و با لایحه این ارگانهای راکه با سیاستی سلاح توده ها در مقابل بورژوازی باشند به انحلال کشاند؟ روشن است که جواب انقلابیون (بسیه رفرمیستهای از قماش حزب توده و شرکاء) منفی است.

هرچند که نفی صریح و روشن "راه رشد غیر سرمایه داری" غیر لنینی و مشی سیاسی مبتنی بر آن و آنگاه پذیرش اهمیت تبلیغ سراسری برای گسترش دادن این ارگانهای توده ای در کلیه نقاط ایران گام مهمی در جهت همسوئی با "انقلاب" است، ولی سیاست درست نمی تواند خود را به این همسوئی کلی محدود نماید. باید در هر مورد از مبارزه طبقاتی و ملی، متناسب با ویژگیهای آن، سیاست مشخص ارائه نمود. با سیاست مآدره جزء انقلاب سراسری در انطباق با مصالح کل انقلاب قرار داشته باشد.

ما قبلاً نوشتیم که خصلت های ضد دمکراتیک و کار بر برد شیوه های شبه فاشیستی جزئی لاینفک از حاکمیت خرده بورژوازی - سنتی بود، که در قیام بهمن به حاکمیت رسید. این امر خطرات مرگباری را هم برای رشد و گسترش جنبش دمکراتیک سراسری و هم خصوصاً "برای رشد جنبش کارگری به همراه داشت. جنبش کارگری

که در بهمن ماه هنوز در مراحل اولیه رشد سیاسی و تشکیلاتی خود قرار داشت و بیش از پیش به فضای دمکراتیک و مناسبات دمکراتیک برای رشد تفکر مستقل و به کار گرفتن ابستگار و عمل مستقیم - خوبش نیاز داشت، به تنهایی توان و قدرت، به هم زدن تبادل قوا را در مقابل حاکمیت که از پشتوانه توده ای قدرت مندی برخوردار بود، نداشت. تعادل قوایی که بدون برهم زدن آن ایجاد فضای دمکراتیک میسر نمیداد. جنبش مقاومت خلق کرد، همراه با عمیقترین خصلت های دمکراتیک و انقلابی و ستکی به ارگانهای مسلح خود یعنی نیروی پیشمرگه، عامل اساسی در ایجاد تعادل قوا به نفع فضای دمکراتیک در سراسر ایران به شمار میرفت. بدون کردستان و تاجیک و ترکمن صحرا و جنبش های دمکراتیک دیگر مانند جنبش دهقانی، جنبش های جوانان (دانشجویان، دانش - آموزان...)، جنبش کارگری متحمل ضرباتی میشد (و خواهد شد) که تا حدود زیادی امکان تجدید قوای بعدی آن را در مقابل بورژوازی سلب می نماید. در واقع بدون کردستان امکان تداوم انقلاب امکان تدارک سوسیالیستی طبقه کارگر که هنوز راه طولانی برای آن در پیش داریم، بسیار ضعیف می گردد. جنبش خلق کرد در طی این مدت به اشکال مختلف در مقابل خرده بورژوازی حاکم، لیبرالها و ارتش ضد خلقی مقاومت کرده است. مقاومت مسلحانه، مهاجرت، تحصن، اعتصاب غذا، تظاهرات و حتی مذاکره و شرکت در انتخابات، همگی بخشی از مبارزه خلق گردیده شمار می رود. این مبارزه علیرغم تنوع در شکل، همواره از مضمون یکسانی برخوردار بوده است. مضمون این مبارزه، مقاومت دمکراتیک و انقلابی برای تامین خواسته های به حق خلق کرد، حفظ فضای دمکراتیک در کردستان و در سرتاسر ایران بوده است. بدون شک مقاومت مسلحانه که متکی به ارگانهای مسلح توده ای (پیشمرگه) بوده است در تمام طول این مدت نقش بسیار مهمی در حفظ دستاوردهای خلق کرد، ایفا نموده است. ارگانهای مسلح توده ای جنبش مقاومت خلق کرد، نه

تنها در این مرحله برهم زننده، تعادل قوا به نفع تداوم انقلاب در سراسر ایران بوده اند، بلکه در مرحله بعد، در مقابل بورژوازی و امپریالیسم نیز عامل مهمی برای پیشبرد انقلاب خواهد بود. جنبش خلق کرد جزئی از انقلاب سراسری ایران است و پسترولتاریای ایران برای پیشبرد کلی انقلاب سراسری می تواند از این جنبه صرف نظر کند. جالب آنست که خود خط راست هنگامیکه امکان تغییر موضع ضد امپریالیستی را می پذیرد، می نویسد:

"باید باور کنیم که در صورت روی کار آمدن یک حکومت وابسته به امپریالیسم، کردستان مستحکم ترین نقطه ای است که می تواند به سنگر مقاومت خلق گردید. اما بسیار مهم است که فراموش نکنیم که این امر تنها در صورتی امکان پذیر است که در دوران حکومت فعلی ما مانع از آن شده باشیم که نیروهای ضد انقلاب وابسته به امپریالیسم کردستان را جولانگاه خود ساختند." (مقاله کردستان، قسمت پنجم)

"تنها" اشتباه راست در این است که "فعلا" "رادیکالیزاسیون" حاکمیت را مقدور می داند و قصد دارد نیروی پیشمرگه را منحل کرده و آنها را به استخدام "نیروهای انتظامی" درآورد. راست طالب آن است که به جای نیروی پیشمرگه، پاسداران سنی (که در عمل چیزی به جز "پیشمرگه مسلمان کرد" نخواهند بود) حفظ انتظامات را به عهده بگیرند.

برخلاف اپورتونیستهای راست، خلق کرد در جریان تجربه عملی و زندگی خود نا درست بودن بینش "راه رشد..." را احساس نموده است و هم از این رو پیشنها دهائی که بر مبنای این تئوری انحرافی به خلق کرد را شده، هیچگاه مورد پذیرش زحمتکشان کرد قرار نخواهد گرفت. تنها خاصیت چنین پیشنهادهائی از جانب "کمونیستها"، در این است که خلق کرد را از آنها رویگردان خواهد نمود، و در مسیری قرار خواهد داد که ادامه آن، کردستان را به "جولانگاه" نیروهای ضد انقلاب وابسته به امپریالیسم تبدیل

خواهد نمود و بدین سان با ردیگر بینش رفرمیستی "راه رشد غیبر" سرمایه داری" حزب توده علیه رنم ظاهر شدیدا "ضد امپریالیستی اش در خدمت بورژوازی و امپریالیسم قرار خواهد گرفت.

بجاست که در اینجا بر مسئله امکان فدا انقلاب امپریالیستی و یا بورژوازی در کردستان قدری بیشتر تا مل کنیم. خط راست با توجه به "رادیکالیزاسیون" حاکمیت هنگامیکه نیزم برکت عینی جنبش خلق کرد را اساسا "در راستای فدا انقلاب و امپریالیسم دانسته و نقش عامل ذهنی را در کردستان نمی نماید. این انحراف خط راست که بر مبنای درک آن از دورنمای حاکمیت استوار است، تنها به برخورد با جنبش مقاومت خلق کرده محدود نشده، بلکه در مورد تمام جنبش دمکراتیک در سراسر ایران قابل تعمیم است. زیرا این تنها در مورد جنبش مقاومت خلق کرد نیست که فدا انقلاب با توجه به ویژگی کردستان و امکانات تسلیحاتی این منطقه در کمین آن نشسته است. در واقع اگر در کردستان خطر آن هست که پالیزیبان و اوپسی، سپاه درزگاری و یا جریانهای خرده بورژوازی حاکم گرایشات لیبرالی رهبری جنبش دمکراتیک خلق کرد را قبضه نموده و آنها را به انحراف بکشانند، از آنجا که همین نیروها یعنی جریانهای بورژوازی امپریالیستی و نیز آن بخش از جریانهای لیبرال که از خارج حاکمیت عمل می کنند، در تمام نقاط ایران فعالیت داشته و سعی دارند تا همونی حرکات دمکراتیک روبه رشد توده ها را به دست خود گرفته و این جنبش ها را در راستای منافع ضد انقلاب قرار دهند، این خطر دیگر نه فقط کردستان بلکه بالقوه تمام جنبش دمکراتیک راست تهدید می کند.

ما معتقدیم که مکانیزم عینی حرکات جنبش های دمکراتیک و تقابل آن با حاکمیت در راستای انقلاب است. در عین حال، با توجه به ویژگیهای حاکمیت در این مرحله، هرگاه این حرکت عینی با حرکت عامل ذهنی، یعنی حرکت نیروهای چپ در جهت تائید همونی در این جنبش ها، به هم نیا میزد، این جنبش های دمکراتیک می توانند تحت همونی بورژوازی قرار گرفته و عملا

در جهت تقویت ضدا انقلاب، بورژوازی و تسلط آن بر جامعه قسار  
 گیرند. در چنین دیدگاهی است که کسب مؤمنی در جنبش های  
 دمکراتیک بخصوص در کردستان با توجه به اهمیت آن در تداوم انقلاب  
 از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. عدم برخورد نیروهای چپ به  
 جنبش خلق کرد، این عرصه مبارزه را به طور کامل در اختیار نیرو...  
 هائی قرار خواهد داد که با توجه به گرایشات ناسیونال... بورژوازی  
 - شان و بی توجهی به مرزبندی با حکومت عراق، و اولاً نیربیا لیم  
 و غیره، جنبش خلق کرد را عملاً در راستایی به جز راستای اندکس  
 ایران به پیش خواهند برد. برای جلوگیری از چنین پرومهای  
 چنین به منظور حفظ و تحکیم این پایگاه تداوم انقلاب، نیروهای  
 چپ موظف به برخوردی جدی به جنبش خلق کردهستند. شرکت آگاهانه،  
 فعال و با برنامۀ نیروهای کمونیست در جنبش مقاومت خلق کرد و  
 سازماندهی مبارزات زحمتکشان کرد و... حفظ نمودن نیروی  
 پیشمرگه می تواند در خدمت اهداف فوق قرار گیرد.

در عین حال حفظ نیروی پیشمرگه در کردستان به  
 معنای آن نیت که شکل مقاومت مسلحانه در تمامی مقاطع عمده  
 می باشد. شکل عمده مقاومت را در هر مقطع، تناسب قوا، بلوک بندی  
 نیروها نه تنها در کردستان، بلکه در مقیاس سراسری تعیین خواهد  
 کرد. خلق کرد علیرغم ضعف رهبری، در جریان مبارزه یکسال و نیمه  
 خود، به خوبی نشان داده است که این واقعیت را به درستی درک  
 نموده است. اینکه خلق کرد طی مبارزات خود از قیام تا کنون از  
 اشکال متنوع مبارزه در مقاطع گوناگون سرد برده است، خود  
 دلالت بر این امر دارد. هم اینک نیز در مقابل نیروهای انقلابی  
 برخلاف رفرمیستها، نه مسئله انحلال نیروی پیشمرگه (که با توجه به  
 دورنمای نیروهای انقلابی از مسیر مبارزه طبقاتی و روند انقلاب،  
 حفظ آن را به صورت استراتژیک در نظر دارند) و چشم پوشی از مقاومت  
 مسلحانه، بلکه مسئله تعیین شکل عمده مبارزه مطرح است. در حال  
 حاضر، با توجه به اوضاع عمومی سیاسی کشور و تعادل قوای طبقاتی،  
 به منظور در ندادن نیرو با لایحه تضمین فرصت و امکان برای رشد

بعدی جنبش کارگری، شکل عمده مبارزه می تواند مبارزه سیاسی  
 باشد. چنین مبارزه ای باید در شهرها متمرکز شده و حتی الامکان  
 نیروهای پیشمرگه عمدتاً "در روستا عمل کنند. در مجموع تعادل میل  
 مشخص از شرایط مشخصی در مرحله، باید دقیقاً "جوابگوی ویژگیهای  
 اشکال مبارزه باشد.

اما منظور که شکل عمده مبارزه تاجیک، تناسیب قوا و اوضاع  
 سیاسی در مقیاس سراسری و حتی بین المللی است. درخواست های  
 قطعی خلق کرد نیز تاجیک این مجموعه مسائل است. همبستگی و  
 منافع مشترک، پروتستاریا و زحمتکشان سراسر ایران می طلبند که  
 این دو مسئله از اویه منافع توده زحمتکش سراسر ایران در روستایی  
 شده. در این بررسی، نشان موزون مبارزه که یکی از پیچیدگی های  
 انقلاب ایران است، در نظر گرفته شد. تحویل علمی و مارکسیستی  
 به پدیده های مشخص نمودن سطح درخواستهای خلق کرد و اشکال  
 مبارزه در دو مرحله باشد. پیاده نمودن هر طرحی پیش از آنکه  
 بکول به توافق بین نیروهای سیاسی در کردستان و یا مذاکرات  
 پنهانی با حاکمیت باشد، منوط به کار سیاسی در میان توده های  
 زحمتکش، و تشریح دلایل انتخاب آن طرح مشخص است. چرا که تکلیف  
 نیروهای کمونیست در هر حال، باید توده های زحمتکش و آگاهی  
 آنها نسبت به مسائل سیاسی باشد. این مهم بعد از اولاً از طریق  
 دستور العمل و جلسات مذاکره پنهانی، بلکه با کار سیاسی در میان  
 زحمتکشان با توضیح مسائل و پیشبرد مبارزه سیاسی از طریق آنان  
 و با ایمان به حتماً نیت زحمتکشان کرده عملی خواهد بود. \* تنبها در

ما سبک لنین هرگونه مصالحه، مذاکره و سازش را مردود نمی شماریم. اما  
 معتقدیم که در هر یک از این موارد، باید بین مواردی که اپورتونیزم را منعکس می سازد  
 و مواردی که در شرایط مشخص برای رشد بعدی مبارزه اقدام بدان ضروری است،  
 تفاوت قائل شد مذاکره با بهشتی درست از مواردی برد که در چهارچوب سیاست  
 اپورتونیستی جناح راست صورت گرفت و اقدام به آن ( علیرغم هر نیت و دیدگاه  
 شرکت کننده) بطور فاحش اقدامی نادرست بود لنین در زمانی که تاکتیک مصالحه

این صورت و با تقویت آلترنا تیوز حکمتکشان خلق کرده، در مسقابل بورژوازی ضعیف و خرده بورژوازی مرفه گردویا زمینداران و صنعت انقلاب در کردستان است که زحمتکشان قادیبه تا مین رهبری خود در جنبش دهک اتیک کردستان خواهند بود.

شرایط متحول و پیچیده مبارزه طبقاتی در ایران، چگونگی تحول اوضاع جهانی، همچنین وضع پیچیده و متناقضه شرایطی را به وجود آورده است که طرح یک پلان قهرمان مشخص در مورد منشأ مسئله کردستان را امروز نمی توان چند هفته بعدویا حتی چند روز بعد کهنه شده با شد. به همین جهت ما ضمن تاکید بر این مطلب که خواستهای مرحله ای خلق کردی باید متناسب با سطح تعادل نیروها و شرایط سیاسی در سراسر کشور تدبیر گردد، معتقدیم با توجه به درونمای آینده حاکمیت و مبارزه طبقاتی و در عین حال برای آنکه جنبش خلق کرد بتواند نقش اساسی خود را در دواوم بختیدن به انقلاب

انتخاباتی شود، موضوع اصلی را بر سر آن می داند که:

"تمام مطلب بر سر آن است که بتوان این ناکتیک را بمنظور ارتقاء (نه تنزل) سطح عمومی آگاهی پرولتاریا انقلابی گری و استعداد وی برای مبارزه و بهروزی بکار بست. متن: آثار یک جلدی، چهارم روی. صفحه ۲۵۵ -

مذاکره با بهشتی نه سطح آگاهی پرولتاریا و خلق کرد را افزایش داد و نه به روحیه مبارزاتی و انقلابی مردم ما افزوده زیرا که این مذاکره اصولاً با چنین هدفی برنا به نریخته بود و سیاست سازش با حزب جمهوری و حاکمیت و منفعل نمودن توده ها را تعقیب می نمود.

خواستهای خلق کرد در طرح ۲۶ ماده ای مطرح گردیده است. بنظر ما متناسب با شرایط، در مقطعی که تعادل نیروها و مصالح انقلاب در مقیاس سراسری ایجاد نماید، تمام طرح ۲۶ ماده ای می تواند، لزوماً مجور مذاکره و "مصالحه" با حاکمیت قرار نگیرد. البته چنین "مصالحه ای" نمی تواند و نباید نافی حداقل گاتی باشد که متضمن تداوم جنبش خلق کرد و حفظ روحیه انقلابی و آگاهی توده های خلق کرد است در این ارتباط، همواره باید معیارهای لینی "مصالحه رعایت شود (۱ به ضمیمه ۲ که یک بررسی کوتاه از معیارهای لینی "مصالحه" است مراجعه شود)

ایران بازی کند، هر طرح ارائه شده در مورد کردستان با یستی حداقل شامل نکات زیر باشد:

- ۱- تبلیغ حقانیت جنبش خلق کرد و دستاوردهای آن در مقیاس سراسری سازمان داده شود.
- ۲- حق خودمختاری برای خلق کرد به رسمیت شناخته شده و تبلیغ شود.
- ۳- به دلیل نقش نیروهای پیشمرگه در ارتباط با حاکمیت ملی خلق کرد، این نیروها باید حفظ گشته و به هیچ وجه منحل نگردند.



اگرچه مباحثات امروزین جنبش کمونیستی در عراق، نقش و اهمیت جنبش های ملی عمدتاً "حول محور مسائل تشویریک مربوط به دورنما های عمومی انقلاب ایران صورت می گیرد. تنها مسائل تشویریک مربوط به جنبش های ملی، اما در هر صورت بررسی مشخصه ها و ویژگیهای جنبش خلق های تحت ستم ایران ضروری است. ما پس از بررسی جایگاه عمومی جنبش خلق کرد در جنبش سراسری، در بخش بعدی یک تمویز کلی از مشخصه های طبقاتی و تاریخی خلق کرد ارائه می دهیم. اما خود را موظف می دانیم کد نوشته های دیگری را مشخصاً "به بررسی ویژگیهای جنبش کردستان اختصاص دهیم و تحلیل های خودمان را در سطح و عمق تدقیق نماشیم.

بخش سوم

# طبقات اجتماعی و گرایشهای سیاسی

## در جنبش خلق کرد

در این بخش به بررسی طبقات اجتماعی و گرایشهای سیاسی در جنبش خلق کرد پرداخته می‌شود. ابتدا به بررسی طبقات اجتماعی در ایران می‌پردازیم. طبقه کارگر، طبقه متوسط و طبقه اشراف از جمله طبقات اصلی جامعه ایران در آن زمان بودند. جنبش خلق کرد عمدتاً از سوی طبقه کارگر و طبقه متوسط حمایت می‌شد. این جنبش به دنبال برقراری حکومتی دموکراتیک و عدالت‌محور بود. گرایشهای سیاسی در این جنبش نیز متنوع بود، از جمله مارکسیسم، سوسیالیسم و ملی‌گرایی. این جنبش در نهایت به شکست منتهی شد، اما نقش مهمی در تاریخ ایران ایفا کرد.

در ادامه به بررسی گرایشهای سیاسی در این جنبش می‌پردازیم. مارکسیسم یکی از گرایشهای اصلی بود که بر اساس آن، طبقه کارگر باید به قدرت برسد. سوسیالیسم نیز از دیگر گرایشها بود که بر عدالت اجتماعی تأکید داشت. ملی‌گرایی نیز از جمله گرایشهای دیگر بود که بر استقلال و آزادی ایران تأکید داشت. این گرایشها در نهایت به یکدیگر پیوستند و جنبش خلق کرد را شکل دادند.

در پایان این بخش، به بررسی نقش این جنبش در تاریخ ایران می‌پردازیم. جنبش خلق کرد نقش مهمی در آگاهی‌بخشی مردم ایران به حقوق و آزادیهای خود ایفا کرد. این جنبش همچنین به تقویت روحیه ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی در میان مردم ایران کمک کرد. اگرچه این جنبش به شکست منتهی شد، اما تأثیرات عمیقی در جامعه ایران گذاشت.

در این بخش به بررسی طبقات اجتماعی و گرایشهای سیاسی در جنبش خلق کرد پرداخته می‌شود. ابتدا به بررسی طبقات اجتماعی در ایران می‌پردازیم. طبقه کارگر، طبقه متوسط و طبقه اشراف از جمله طبقات اصلی جامعه ایران در آن زمان بودند. جنبش خلق کرد عمدتاً از سوی طبقه کارگر و طبقه متوسط حمایت می‌شد. این جنبش به دنبال برقراری حکومتی دموکراتیک و عدالت‌محور بود. گرایشهای سیاسی در این جنبش نیز متنوع بود، از جمله مارکسیسم، سوسیالیسم و ملی‌گرایی. این جنبش در نهایت به شکست منتهی شد، اما نقش مهمی در تاریخ ایران ایفا کرد.

در ادامه به بررسی گرایشهای سیاسی در این جنبش می‌پردازیم. مارکسیسم یکی از گرایشهای اصلی بود که بر اساس آن، طبقه کارگر باید به قدرت برسد. سوسیالیسم نیز از دیگر گرایشها بود که بر عدالت اجتماعی تأکید داشت. ملی‌گرایی نیز از جمله گرایشهای دیگر بود که بر استقلال و آزادی ایران تأکید داشت. این گرایشها در نهایت به یکدیگر پیوستند و جنبش خلق کرد را شکل دادند.

در پایان این بخش، به بررسی نقش این جنبش در تاریخ ایران می‌پردازیم. جنبش خلق کرد نقش مهمی در آگاهی‌بخشی مردم ایران به حقوق و آزادیهای خود ایفا کرد. این جنبش همچنین به تقویت روحیه ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی در میان مردم ایران کمک کرد. اگرچه این جنبش به شکست منتهی شد، اما تأثیرات عمیقی در جامعه ایران گذاشت.

## طبقات اجتماعی و گرایشهای سیاسی

### در جنبش خلق کرد

مرزهای ایران، طبقاتی مختلف را در بر می گیرد. این واقعیت بعضی شکل گرفتن و ادامه حیات ملیت های گوناگون در یک کشور گسترده، یکی از مشخصه های مهم انقلاب ایران به شمار می رود. بورژوازی فارس، بورژوازی ستمگرو خلفای ترک، کرد، عرب، ترکمن و بلوچ خلفای تحت ستم را تشکیل می دهند. ملیت های تحت ستم حدود نیمی از جمعیت ایران را رقم می زند. کثرت جمعیت این ملیت ها به تنه خود شما با نگر اهمیت آیین مسئله (ملی) در انقلاب ایران است.

موقعیت جغرافیایی ملت های تحت ستم ایران یعنی فوا و گرفتن آنها در کنار مرزهای جغرافیایی ایران، ویژگی خاصی به مسئله ملی در ایران می بخشد. تقریباً در اکثر موارد در آن طرف مرزهای ایران خلفای زندگی می کنند که با ملت های تحت ستم کشور ما دارای علائق و پیوندهای ملی و تاریخی هستند. از طریق این پیوندهای مشترک، انقلاب ایران، با مجموعه گسترده ای از پیوندهای انقلابی منطقه گره می خورد. در شرق ایران، جنبش خلق بلوچ ملی است به حوادث و رویدادهای سیاسی ماکستان و افغانستان و در غرب جنبش خلق کرد و خلق عرب خورستان پیوندی است با انقلاب در ترکیه و عراق تا قلمرو این پیوندهای مشخص

باید توجه نمود که با هر قدر گرفتن در آمیختگی بورژوازی فارس و شرق از دوران مشروطیت تا به امروز، چه در بعد اقتصادی و چه در بعد سیاسی، مسئله ملی در آذربایجان از مسئله سایر ملل تحت ستم ایران متمایز بوده و بسیاری از مشخصه های مسئله ملی را از دست داده است.

ملی - تاریخی، اخزون بر پیوندهای مشترکی است که به طور کلی سرخوش انقلاب ایران را با انقلاب در منطقه به هم پیوند می زند و لزوم اتخاذ استراتژی مشترک را در مقابل امپریالیسم آمریکا به وجود می آورد.

کثرت جمعیت خلفای تحت ستم، موقعیت خاص ژئو-پلیتیک (جغرافیایی - سیاسی) سابقه تاریخی و روحیه مبارزاتی و ملحشوری خاص بعضی از خلفا، جایگاه ویژه و مهمی به مسئله ملی به مثابه وزنه سنگینی در تقویت عنصر دمکراتیک در انقلاب ایران می بخشد.

برای آنکه طبقه کارگر بتواند جنبش های ملی را در راستای منافع مبارزه خویش و پیشروی به سوی سوسیالیسم تراز دهد، بایستی به جبران کمبودهای تاریخی خویش در مورد آیین جنبش ها بپردازد. فاش آیدن برجسته کمبودهایی به نوبه خود مستلزم تلاشی اساسی هم در زمینه تئوریک و هم در زمینه پراتیک است. فعالیت در هر دو این زمینه ها برای رها شدن طبقه کارگر و زحمتکشان از قید و بند شوونیسم بورژوازی ستمگرونا سوسیالیسم گونه بیگانه، بورژوازی ملت ستمکش، برای سروروش روح آذربایجان سوسیالیستی و انقلابی زحمتکشان، صرف نظر از تحولات ملی، و بالاخره برای گسترش روح دمکراتیکم انقلابی در خلفای تحت ستم، امری ضروری است. بقول معروف: مسئله ملی شمشیر دو لبه ای است که یک لبه آن در دست بورژوازی ولید، دیگر آن دست پرولتاریا را می برد. طبقه کارگر ایران برای آنکه پیروزی را از آن خود سازد، بایده این شمشیر را در دست بگیرد.



از زمانی که اولین نطفه‌های جنبش‌ها شیبش خلق کرد  
 در اوائل قرن نوزدهم بسته شد<sup>۱</sup> و از زمان اوچ آن در سالهای  
 ۲۵-۱۳۲۴ که منجر به تشکیل جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد  
 گردید، کردستان در جریان تحولات اقتصادی-اجتماعی عمیقی قرار  
 گرفته است.

این تحولات اقتصادی-اجتماعی، منجر به تأسیس و یا  
 تجزیه و تضعیف پایه‌های طبقات اجتماعی شده و همزمان زمین‌های  
 رشد نیروهای دیگری را فراهم آورد. در ادامه این دگرگونی‌ها،  
 بسط و گسترش مناسبات سرمایه‌داری وابسته در سراسر ایران، پایه‌ی  
 اساسی فروپاشی مناسبات کهنه‌ی اجتماعی در کردستان را بنا نهاد.  
 متأسفانه از این تحولات اجتماعی و در رابطه با مجموعه تحولات سیاسی  
 در منطقه، گرایش‌های سیاسی موجود در جنبش خلق کرد نیز دست‌خوش  
 تحولات جدی شده‌اند. پایه‌های گرایش‌های سیاسی که خاستگاه‌شان در  
 مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بود، امروز هرگونه امکان مادی  
 موجودیت و رشد خود را از دست داده و گرایش‌های سیاسی نوین  
 زمینه‌های غینی رشد بیشتری یافته‌اند.

بررسی وضعیت نیروهای طبقات اجتماعی در کردستان و  
 تحلیل ماهیت طبقاتی و عملکرد گرایش‌های سیاسی موجود در جنبش  
 خلق کرد یکی از پیش‌شرط‌های ضروری تدوین یک مشی درست و  
 اصولی در حل مسئله<sup>۲</sup> ملی است. آگاهی زحمتکشان کرد نسبت به  
 مناسبات طبقاتی و درک متفاوت این طبقات از حل مسئله<sup>۳</sup> ملی در  
 کردستان، عامل اساسی در جهت‌جدا شدن صف زحمتکشان کرد از رهبری  
 بورژوازی ضعیف<sup>۴</sup> و همچنین جریان‌های فئودال - عشیرتی است که

۱ در سال ۱۸۳۰، روسای عشایر نواحی اطراف مهاباد در منطقه امباتو گرد  
 آمدند و آزادی کردستان را در دستور کار قرار دادند. در تشکیل این گروه‌های  
 جد قاضی محمد نقش فعالی ایفا نمود.

۲ در هر گجا که در این نوشته، به بورژوازی ضعیف‌گرا اشاره کرده‌ایم، منظورمان  
 لایه‌نازکی از بورژوازی تجاری با سرمایه‌های کوچک است این گروه از سرمایه‌داران تجاری

از جمعیت کردستان در روستا و در مجموع اقتصاد فئودال - عشیرتی  
 این منطقه (که اساساً<sup>۱</sup> وابسته به کشاورزی و دامپروری سنتی  
 است) قابل تبیین است و از سوی دیگر به علت مشخصات طبیعی  
 و مناطق وسیع کوهستانی است که امکانات نظامی فراوانی برای  
 به‌طور سنتی رهبری جنبش خلق کرد را در دست داشته‌اند. تبلیغات  
 رهبری سنتی خلق کرده‌ها و راه‌حالی از آن بوده است که در کردستان  
 هنوز طبقات شکل نگرفته‌اند و در نتیجه پلاتشرم مبارزه در کردستان  
 با بیستی تنها شامل حل مسئله<sup>۲</sup> ملی گردد و مسئله<sup>۳</sup> اطلاعات اجتماعی  
 و دموکراتیک در آن منظور نشود. اگر شکست تجربه جمهوری مهاباد  
 علی‌رغم پایمردی انقلابی قاضی محمد و یا راندن نتوانست درس‌های  
 روشنی برای توده‌های خلق کرد باقی بگذارد تا از این طریق تبلیغ  
 رهبری سنتی جنبش را خنثی نماید، تجربه<sup>۴</sup> جنبش کردستان عراق با  
 توجه به شباهت‌های فراوان آن به کردستان ایران و خیانت  
 رهبری عشیرتی - بورژوازی ملامصطفی و رهبری حزب دمکرات  
 کردستان عراق به جنبش خلق کرد، سرشار از درس‌های گرانبهای  
 برای جنبش خلق کرد و مجموعه<sup>۵</sup> جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک  
 مردم ایران بوده و می‌تواند عملاً<sup>۶</sup> به نفعی چنین تبلیغات

بیانجامد.  
 روستا در کردستان همواره رل مهمی در جنبش مقاومت  
 داشته است. این اهمیت از سویی در رابطه با وجود بخش قابل توجهی

۱ بوسیله بنیانی کاملاً<sup>۱</sup> مشخص اقتصادی از اقشار مرفه خرد بورژوازی بازار جدا  
 نیستند. در زمینه سیاسی نیز مشی حدوداً<sup>۲</sup> یکسانی در برخورد به مسئله حق تعیین  
 سرنوشت ملی و به عبارتی شکل گرفتن ارگانهای سیاسی خودمختاری ملی دارند. وجود  
 چنین قهری در کردستان مبین رشد گسترده تر بازار و مناسبات سرمایه‌داری نسبت  
 به بازار سایر نقاطی است که در آنجا مسئله ملی وجود دارد به استثناء آذربایجان که  
 اصولاً<sup>۳</sup> پروسه متفاوتی را از دوران مشروطه طی نمود. ولی در سایر خلیقا، ترکمن، عرب،  
 بلوچ، بعلت شکل گرفتن بازار ملی و محلی، اصولاً<sup>۴</sup> بورژوازی تجاری بصورت یک  
 قشر رشد نکرده است.

جنبش مقاومت خلق کردفرام آورده است .

در طی تحولات دودهمه اخیر مناسبات فئودال - عشیرتی در کردستان به مقیاس وسیعی فروپاشیده است. امروزه تنها در مقیاس بسیار محدودی می توان شاهد وجود چنین مناسباتی بود. همراه با فروپاشی مناسبات کهنه، حاکم بر روستاهای کردستان، سران عشایر و فئودالها موقعیت اقتصادی پیشین خود را از دست داده اند. بخشی از این نیروها به صفوف خرده مالکان مرفه رانندگی شده اند، که از موقعیت اجتماعی گذشته خود تنها اسم و القاب قدیمی را حمل می کنند. بخشی دیگر، بزرگ مالکان را تشکیل می دهد که به طور روزافزونی معیارها و ضوابط سرمایه داری را در کشا و رزی به کار گرفته اند. زمین این بزرگ مالکان بین ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ هکتار در نوسان است. در نقاطی که بزرگ مالکی وجود دارد، تفادهای طبقاتی در روستا در اوج خرید می برد، اما در مجموع بزرگ مالکان توانسته اند تنها به بخش محدودی از زمینهای زراعی چنگ اندازی نمایند. در حال حاضر، عمده مسئله ارضی و کشا و رزی در کردستان مربوط به وجود خرده مالکی است. پس از سرنگونی رژیم شاه در پاره ای از نقاط کردستان فئودال ها و سران عشایر، به تیلای های مذبحخانه ای در جهت احیاء مناسبات و ضوابط کهنه - عشیرتی - فئودالی دست زدند، با این همه سیر حوادث نشان داد که تحولات جامعه پیشرفته تر از آن است که بتوان به کالبدی جان مناسبات کهنه - فئودال - عشیرتی مجدداً روحی دمید. در عین حال برچیده شدن این مناسبات کهنه، نمی تواند به مفهوم بسی - اهمیت انگاشتن تعلقات روبنائی آن، یعنی معیارهای فرهنگی، سنن و... باشد. این معیارها هنوز ایفاگر نقش مهمی در حوادث سیاسی و دسته بندی های گروهی کردستان بوده و تا شیرات بایستی مورد توجه جدی قرار گیرد.

همراه با فروپاشی مناسبات کهنه - فئودال - عشیرتی، دهقانان کردیکبار چگی نسبی وضعیت طبقاتی خود را از دست داده و به لایه های متفوت تجزیه شده اند.

خرده مالکین مرفه در صدکمی از جمعیت روستا را تشکیل می دهند (رقمی حدود ۱۰٪). بخشی از این قشر همان فئودال ها و سران عشایر سابق هستند و بخش دیگر دهقانان سابق، که زمینی بیشتری به آنها رسیده و نیز ثروت بیشتری داشته اند و به این ترتیب با چنگ انداختن تدریجی بر زمین های دهقانان فقیر به وسعت زمینهای خود افزوده اند. (زمین این گروه رقمی بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ هکتار است.)

دهقانان میانه حال بین ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار زمین دارند و حدود ۲۰٪ جمعیت روستا را رقم می زنند. در بسیاری موارد این قشر و قشر مرفه دهقانان برای بالابردن درآمد خود با خرید و انت بار، کار حمل و نقل روستا را به عهده می گیرند و ویسا در روستا مغازه بازمی کنند.

در صد قابل توجهی از جمعیت روستاهای کردستان را خوش نشین ها و دهقانان فقیر تشکیل می دهند (در حدود ۶۰٪ تا ۷۰٪) معمولاً یک پای این قشر در روستا و پای دیگر آن در شهرهای کردستان و یا سایر نقاط ایران به دنبال کار است. با توجه به اینکه در اکثر نقاط کردستان زمین ها در اختیار خرده مالکین است و نه بزرگ مالکان، برای قشر وسیع خوش نشینان مسئله زمین (تضادشان با خرده مالکین) عامل محرک قوی ای به حساب نمی آید. برای این قشر تا مین کار و رفاه اجتماعی خواست اصلی بوده، به مسئله ملی از زاویه تأمین این خواست می نگرد. دهقانان فقیر در کنای خوش نشینها، پتانسیل انقلابی اصلی و بالقوه روستا هستند، این قشر به سرعت در حال اضیلال و از دست دادن قطعه زمین خود است.

فروپاشی مناسبات کهن فئودال - عشیرتی و همراه با آن تضعیف سنن و پیوندهای عشیرتی، میدان گسترده ای را برای شرکت فعال تر دهقانان کرد در عرصه مبارزه در کردستان به وجود آورده است. در گذشته به علت استحکام پیوندهای عشیرتی، دهقانان ایلاتی عمدتاً از طریق عشیره خود در مبارزه شرکت می جستند. بخش قابل توجهی از روابط و پیوندهای عشیرتی، میراث دورانی بود که



هنوز بخشی از تیره عشیره مالک خصوصی وسائل تولید نشده بودیا به عبارت دیگر هنوز ساخت طبقاتی شکل نگرفته بود. در آن دوره، سران عشایر و فئودال ها با بهره گیری از این روابط و پیوندها، مسمی - توانستند دهقانان را در خدمت خود بدهکار گرفته و آنها را به صورت سیاهه لشکر عشایری به دنبال خود بکشانند. چنین مناسبات کهنه ای تا حدود زیادی مانع حرکت نیروهای متری در روستا و وسیع دهقانان می گشت. اما امروز با توجه به تضعیف این مناسبات و به خصوص وجود قشرو وسیع خوش نشینان و خرده مالکین فقیر، میدان وسیعی برای فعالیت نیروهای متری و انقلابی در روستا های کردستان به وجود آمده است.

در مقایسه با سالهای تاء سیم جمهوری مها باد، جمعیت روستا به نفع جمعیت شهرها به شدت کاهش یافته است. امروز رقم سی بین ۳۰٪ الی ۴۰٪ جمعیت کردستان در شهرها به سر می برد. تحولات اقتصادی اخیر و رشد سرمایه داری، شهرهای کردستان را از اهمیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بیشتری برخوردار نموده است. حتی در گذشته نیز همواره شهرها و به خصوص مها باد مرکز مهم رویدادهای سیاسی کردستان به شمار می رفته اند و اقشار شهری رل مهمی در رهبری جنبش خلق ایفا نموده اند.

سطح تکامل عقب افتاده کردستان، تجلی بارزی است از سیاست ستیگری حکومت دیکتاتوری بورژوازی بزرگ فارس. رشد بسیار ضعیف و محدود بورژوازی که تنها در بخش تجاری میسر بوده، مؤید عقب افتادگی اقتصاد کردستان است. قشری از پزشکان، وکلای مدافع مهندسی و مقاطع کاران شروتمند منافع نزدیکی با بورژوازی ضعیف گردیده اند و در حیات اجتماعی و سیاسی کردستان نقشی مشابه آن دارند. تا به امروز بورژوازی ضعیف کردبه همراه جریان فئودال - عشیرتی نقش مسلط را در جنبش خلق به خود اختصاص داده اند.

خرده بورژوازی شهری در برگیرنده کسبه، پیشه وران، کارمندان جز و روشنفکران می باشد. این اقشار به خصوص روشنفکران همواره نقش متری و دمکراتیکی در جنبش خلق کرد

ایفا نموده اند. اما به هر حال در مقایسه با بورژوازی وره - شهری فئودال - عشیرتی از موقعیت به مراتب کمتری برای کسب جایگاه مهمی در رهبری جنبش خلق کرد بهره مند بوده اند.

به همراه لایه های پائینی خرده بورژوازی شهرکا رگران کارگاه های شهری، کوره پزخانه ها و موء سسات ساختمانسی و ... پتانسیل انقلابی شهرها را تشکیل می دهند. عدم وجود مناسبات در کردستان (به غیر از موارد معدود) خلق کرد را از وجود یک قشر - پرولتاریای صنعتی محروم نموده است. از همین رو در جنبش خلق کرد پیش از آنکه بتوان از طبقه پرولتاریای صنعتی نمودن استفاده زحمتکش به مفهوم عام آن را مورد توجه قرار داد. نیروی محرکه اصلی جنبش خلق کرد را زحمتکشان شهر و روستای کردستان تشکیل می دهند.

سیاست احزاب و جریان های سیاسی موجود در کردستان کم و بیش تصویر روشنی از حیات اقتصادی - اجتماعی مختلف کردستان به دست می دهد. جریان های فئودال - عشیرتی از نقطه نظر تاریخی و از زمان جمهوری مها باد تا سیم حزب دمکرات در کنار ویا در درون این حزب متشکل شده اند. این امر بدان سبب است که این جریانات متناسب با تغییر و تحولات اقتصادی - اجتماعی و از دست دادن توان خویش در این زمینه ها، رل سیاسی خود را نیز به عنوان یک نیروی مستقل از کف داده اند. در واقع حرکت و همگامی جریان فئودال - عشیرتی با حزب دمکرات، بیان ضعف این قشر و اختلاف آن با بورژوازی و خرده بورژوازی کرد است. عقیم ماندن تلاش ها و اقدامات مذبوجانه این جریان بعد از سرنگونی شاه به منظور احیاء مناسبات و معیارهای کهنه - عشیرتی - فئودالی و نیز موقعیت سیاسی گذشته، تا حدود زیادی نقطه پایانی بردوران حیات فعال سیاسی - نظامی این جریان در جنبش کرد گذارد. با این وجود هم اکنون نیز بقایای ضعیف این جریان در حزب دمکرات تشکل یافته اند، اما در هر حال وجود این بقایا دیگر تهدیدی برای رهبری بورژوازی ضعیف در حزب دمکرات به حساب نخواهد آمد.

دیدگاه این جریان را نسبت به حل مسئله ملی با تکیه بر تجارب گذشته جنبش و نیز با توجه به موقعیت طبقاتی این قشر، می توان به روشنی دریافت. مخالفت با هرگونه اصلاحات عمیق اجتماعی در ارتباط با حل مسئله ملی اساس دیدگاه این جریان را تشکیل می دهد. چنین دیدگاهی، در عرصه سیاست داخلی، خود را به صورت خدمت اساسی این جریان فتوادل - عشیرتی با تمام نیروهای درون جنبش خلق کرده خواستار اصلاحات عمیق اجتماعی هستند و همچنین تلاش این نیرو برای از بین بردن امکان حرکت نیروهای کمونیست از طریق محدود نمودن آزادیهای دمکراتیک در کردستان، متبلور می سازد. در زمینه سیاست خارجی نیز این جریان طرفدار سازش با ارتجاعی ترین طبقات در ایران و در سطح منطقه بوده است. سیاست های خائنه ملامطفی در جنبش خلق کرد عراق نمونه خوبی برای سیاست ها و عملکردهای جریان فتوادل - عشیرتی در جنبش خلق کرد ایران است. بدین جهت تشخیص راستای حرکت این جریان فتوادل - عشیرتی، کاری چندان دشوار نیست.

در حال حاضر در آینده نیز، بزرگ مالکان کرد ادامه دهندگان اصلی خط ارتجاعی جریان کهنه فتوادل - عشیرتی بوده و خواهند بود. بزرگ مالکین کرد گرچه هر روز بیش از گذشته در زمینه های اقتصادی - اجتماعی، معیارهای سرمایه داری را بکار می گیرند و در مجموع از احیاء مناسبات کهن قطع امید نموده اند، اما کمکان کوشش می کنند تا از بقایای سنن و پیوندهای عشیرتی سودجویند. این پیوندها دستاویزی است که بزرگ مالکان با کمک به آن سعی در جلوگیری از شکل دهقانان حول سیاست های انقلابی دارند تا بدین طریق از نیروی دهقانان به نفع منافع ارتجاعی خود بهره گیرند. اغلب این بزرگ مالکین به غیر از یک دوره کوتاه بعد از قیام بهمین که مناسبات تیره ای با حزب دمکرات داشتند، (در این دوره بخش هایی از مالکین بزرگ برای احیاء مناسبات کهن تلاش نمودند و از همین زاویه در ارتباط نزدیکی با خسر... بورژوازی و افسرگرای حاکم قرار گرفتند و حتی توسط حاکمیت مسلح

شدند) ، تدریجا " و با قدرت گرفتن حزب دمکرات و نیز با تضعیف گرایش های مترقی درون حزب، در این حزب گردآمده و هر چه بیشتر نقش فعالی در حزب دمکرات به عهده می گیرند.

بدون شک حزب دمکرات معروف ترین و با سابقه ترین جریان سیاسی در کردستان است. این حزب که در دوره جمهوری مها با دپایه گذاری شدید علت سابقه تاریخی طولانی و بخصوص با یمردی و فداکاری بنیانگذاران اولیه اش یعنی قاضی محمد و اطرافیان وی، زمینه های ذهنی مناسبی در جنبش خلق کرده داشته است. این حزب از زمان ابتدای فعالیتش تا کنون در مجموع بیانگر ائتلافی از بورژوازی ضعیف با خرده بورژوازی و جریان فتوادل - عشیرتی بوده است. جریان نهایی دمکراتیک و انقلابی خرده بورژوازی تا به حال هیچگاه مکان رهبری حزب را در دست نداشته اند، به همین جهت سیاست های اصلی آنرا با یدر راستای ائتلاف بورژوازی ضعیف و جریان فتوادل - عشیرتی ارزیابی نمود. لیکن با توجه به تضعیف بیش از پیش جریان فتوادل - عشیرتی، امروزه نیروی اصلی رهبری را بورژوازی ضعیف کرد تشکیل می دهد. از این رو علی رغم وجود گرایشات دمکراتیک و انقلابی خرده بورژوازی و همچنین گرایش های روبه رشد بزرگ مالکین در حزب دمکرات، راستای سیاست حزب دمکرات را عمدتاً " می توان با توجه به وضعیت بورژوازی ضعیف کرد مشخص نمود.

بورژوازی ضعیف کرد خواستار برسمیت شناخته شدن حقوق ملت کرد و رفع ستم ملی است. برای بورژوازی رفع ستم ملی به معنی شکل گرفتن ارگانهای سیاسی خودمختار با حفظ موضع مسلط این نیرو بر چنین ارگانهایی است. بورژوازی تشخیص می دهد که در صورت تحقق این امر خواهد توانست تسلط خود را بر باز کردستان تا مین نموده و استثمای زحمتکشانشان کرد را در انحصار خود درآورد. ضعف اقتصادی و تاریخی این بورژوازی، ضعف فوق العاده و سازشکاری سیاسی آن را به همراه داشته است. برخلاف اسلاف بورژوازی اش در اروپای قرن نوزدهم که در راهس جنبش های توده ای دهقانان و

خرده بورژوازی دست به تاءتسین حکومت های ملی بورژوازی زده و فتوئالیسم را در هم کوبیدند، این جریان به علت وحشت بسیاارش از پرشدد حرکات شونده ای و امکان حرکت نیروهای چپ چه در کردستان و چه در سراسر ایران و منطقه، هیچگاه خواستار تشکیل حکومت خودمختار ملی را قائل گردیدند. نظام عشیرتی - فتوئالیسم دوگذاشته و بزرگ مالکی در شرایط کشوری در هم نیامیخته است. همین جهت این نیروها در کنار رکنان رنیروهای عشیرتی - فتوئالی قرار گرفته و از بسیج توده های دهقانی دریغ نموده است. در مجموع این رهبری بورژوازی از اطلاعات عمیق اجتماعی - دمکراتیک در کردستان و نیز گسترش آزادیهای دمکراتیک که زمینه رشد میسر است، طبقاتی اقسا زحمتکش را فراهم می آورد سخت در هراس بوده است، بورژوازی ضعیف کردمن تلاش برای محدود نمودن خواستهای دمکراتیک اقسا زحمتکش کرده، کوشش نموده است تا با سیونالیسم کوتاه نظرانه، خنده را در صفوف خلق کردا شاهده و از رشد یک روحیه دمکراتیک پیگیری در صفوف خلق کرد جلوه گیری نماید. دیدن سنگ نظرانه ناپسیونالیسم بورژوازی کرد نسبت به مسئله فلسفی و طرفداری اش از "حل مسئله ملی به طریق ممکن"، اگر در زمینده مناسبات داخلی جنبش خلق کرد، به ائتلاف با جریان های فتوئالی - عشیرتی و بزرگ مالکان انجامیده است. در زمینه مناسبات و روابط خارجی نیز منجر به ائتلاف ها و سازش هایی با نیروهای مرتجع غیر کرد شده است. این جریان زیر شعار "استفاده نمودن" از هنر پرویی که آماده "گمک" است، به جای بسیج توده های خلق کرد و اتحاد دراز مدت با زحمتکشان ایران و منطقه که واقعا "خواستار حل عادلانه مسئله خلق کرد بوده و آماده اند تا یک مبارزه دراز مدت را بر سرای تحقق این خواست به پیش ببرند، جنبش خلق کرد را از ائتلافی به ائتلاف دیگر و از این سازش به آن سازش کشانده است. ادامه چنین سیاستی مفهومی به جز محروم نمودن جنبش خلق کرد از پتانسیل نیروهای انقلابی داخلی و متحدین انقلابی اش در خارج از کردستان و نهایتا "به شکست کشانیدن جنبش خلق کرد در برنخواهد داشت.

رهبری حزب دمکرات عراق در ادامه چنین سیاستی بیش از آنکه از نیروهای خارجی "استفاده کند"، جنبش خلق کرد را در خدمت اهداف و منافع نیروهای ارجحی قرار داد و دوانتها در شرایطی که هرگونه امکان حرکت مستقل جنبش خلق کرد را از میان برده بود، جنبش را به یک شکست اساسی کشاند.

سیاست های رهبری حزب دمکرات کردستان در دو سال اخیر بعد از قیام جلوه باوژی از بر خوردن سیونالیسم بورژوازی کرده مسئله ملی است. این رهبری در ابتدا تمام ایلات سازشکارانه آشکاری در برخورد به حاکمیت از خود نشان داد. اما بلافاصله بعد از جنگ دوم کردستان عملا سیاست تزدیکی با بعد عراق و بعضی متافل بورژوازی بزرگ ایران را تحقیر نمود. و بلاخره از روز با قدرت گرفتن لیبرالها، نقطه تزدیک به رهبری صدر را در پیش گرفته است. چنین برخوردهایی غیر اصولی به مسائل جنبش خلق کرد حتی اگر در کوتاه مدت هم امتیازاتی را به همراه داشته باشد، عملا "در دراز مدت در جهت عکس عمل خواهد نمود. سیاستهای رهبری حزب دمکرات تنها بد سازش و محاشات با نیروهای قدرتمند خارج از جنبش خلق کرد منتهی نگذاشته، بلکه بطور همزمان محدود تر شدن گرایشات دمکراتیک، حزب دمکرات را در برخورد به نیروهای چپ و توده های زحمتکش خلق کرد از یکسو و تقویت جریان بزرگ مالکی دوگذاشته بندیهای وابسته به بورژوازی بزرگ سرنگون شده را بران و در حزب دمکرات از سونالیسم دیگر به همراه داشته است. بر این اساس جنبش را با گرایشات سازشکارانه و سیاست های ارجحی حزب دمکرات به منظور زماندهی مبارزات خلق کرد در راستای منافع طبقه کارگر ایران یکی از وظایف خطیر نیروهای انقلابی به حساب می رود.

عامل اصلی نفوذ و رهبری حزب دمکرات در جنبش خلق کرد، مبارزه ای است که این حزب در راستای تامین حقوق ملی خلق کرده پیش برده است. بدون توجه به این راستای مبارزه حزب دمکرات، نمی توان به مبارزه ای قاطع و اصولی با گرایشات ضد دمکراتیک و سازشکارانه حزب دمکرات پرداخت. عدم توجه به این

امروز هم حمایت مشروط از مبارزه حزب دمکرات در راستای تأمین خودمختاری ملی، برخوردیک جانبه با زشکاری و سیاست‌های ارتجاعی آن از سوی هرنیروی که انجام پذیرد تنها به منزوی شدن آن نیرو در جنبش خلق گردد منجر خواهد گشت و موقعیت حزب دمکرات را برخلاف تمام "نیات حسنه" بیش از پیش تقویت خواهد نمود. سیاستی که جناح راست سازمان فدائی در کردستان در پیش گرفت، علی‌رغم تمام شعارهای ضدلیبرالی، ضدبختیاری و... دارای یک چنین خصوصیت بارزی بود و عملاً "به تقویت موقعیت حزب دمکرات و طبعا" تقویت گرایشات ضد دمکراتیک و ارتجاعی آن انجام میداد. در این مسیر خط راست تنها نبود و از همراهی و همگامی همفکران توده‌ای خود در حزب دمکرات یعنی پیروان کنگره چهارم سوئدی جستجو پیروان کنگره چهارم که در مجموع تبلور دهنده گرایشات سازشکارانه و فرمیستی در جنبش خلق کرد و نیز بیانگر ترس و تردید خرد بورژوازی کرد در مقابل شرایط سخت و پیچیده مبارزه هستند، به نوبه خود ضرباتی بر پیکر خون آلود جنبش مقاومت کردستان فرود آوردند و نیز موضع رهبری و سیاست حزب دمکرات را بیش از پیش تقویت نمودند.

امروز برخلاف گذشته حزب دمکرات تنها جریان سیاسی فعال کردستان نیست. وجود اجزای و دستجات سیاسی مترقی در کردستان برای جنبش مقاومت یک گام مهم به پیش است. در میان این دستجات کومله به مثابه یک سازمان کرد، دارای نقش تعیین کننده‌ای است. پیش از این وجود حزب دمکرات به عنوان یگانه سازمان کردی، نه فقط خلق کرد را تنها در مقابل یک آلترنا تيو ممکن مبارزاتی قرار می داد، بلکه این فکر را که وجود این سازمان واحد به مفهوم عدم تمایزات طبقاتی در چها چوب جنبش خلق کرد است، تقویت می نمود. شکل گرفتن کومله از نظر تاریخی تا حدود زیادی بیانگرها شدن دهقانان کرد از قید و بند های مناسبات عشیرتی - فئودالی است که حرکت دهقانان را عمدتاً "در چها چوب حرکات نظامی عشایری و ایلاتی کانالیزه می نمود. در واقع می توان گفت که اقشار غیر مرفه دهقانان کرد در کومله بیان خواسته های طبقاتی

خود را می یابند. بی جهت نیست که رشد پاینده های کومله در روستاها همزمان با جهت گیری حزب دمکرات به سمت زمینداران و بزرگان مالکان افزایش یافته است. احتمالاً جریان های مترقی خرد - بورژوازی شهری نیز با توجه به سیاست های حزب دمکرات به سمت کومله جهت گیری خواهند کرد. شتاب این جهت گیری تا حدود زیادی به سیر حوادث و رویدادهای سیاسی آینده بستگی دارد. در هر صورت خصلت طبقاتی کومله، در عین حال که جهت گیری عمده آن به سمت خرد بورژوازی دهقانی روستاست، در مجموع خرد بورژوازی را در مقابل است نظرات نادرست کومله در مورد مسائل جهانی و شیوه کار و سازماندهی، همچنین ارزیابی نادرست آن از مسائل انقلاب ایران و در این رابطه، دید محدود و منطقدای کومله و بی توجهی آن به مسائل مبارزه، تراسری تماماً "چیزی جز با زتاب ماهیت طبقاتی کومله نیست. با این وجود کومله از دید دمکراتیک پیگیری در رابطه با مسائل درونی خلق کرد نیز خود را راست. موضع قاطع در قبال بزرگان مالکان و مباحثات اجتماعی و دمکراتیک و نیز برخورد دمکراتیک به توده های خلق کرد و نیروهای چپ و کمونیستی، مرزها نیست که در کومله و به طور کلی خرد بورژوازی کرد را از خل "مسئله ملی"، از درک حزب دمکرات متفاوت می سازد.

در گذشته بخشی از نیروهای جنبش کمونیستی از جمله سازمان فدائی و بخصوص جناح "راست اکثریت" در قبال حزب دمکرات، سیاست نادرستی را در پیش گرفتند. این سیاست بیش از آنکه ارتباط با تحلیل طبقاتی این نیرو و موضع طبقاتی آن در

\* در عین حال کومله در برخورد به مسئله ارضی دچار رجب رویایی نیز بوده است. بطور مشخص کومله، بخش هایی از خرد مالکین را تحت عنوان فئودال مورد حمله قرار داد. و به تضادهای بی موردی دامن زده است. این انحرافی است که بسیاری از نیروهای چپ فعال در کردستان در آن سهیم بوده اند.

جنبش خلق گردید، به دلیل سیاست میان‌روانه، مقطعی حزب دمکرات در مقابل حکمیت بود. این دنباله‌روی از موضع گیری های روزمره و لحظه‌ای حزب دمکرات باعث گردید تا "جناح راست" اکثریت به عنوان نمونه قبل از جنگ ایران و عراق اقدام به انتشار اعلامیه مشترکی با حزب دمکرات نماید و حزب را انقلابی بخواند، اما بعد از جنگ و گذشت چند صبا حی آنرا ضد انقلابی و وابسته به امپریالیسم و بعث معرفی کند. این موضع گیری های متناقض و مصلحت‌گرایانه نمایانگر بی توجهی مفرط "جناح راست" نسبت به ماهیت طبقاتی حزب دمکرات بود، که طبعا از درک امکانات مختلفی نیز که این ماهیت برای درپیش گرفتن سیاست های متفاوت، یعنی یک بار در جهت حاکمیت، بار دیگر در جهت بعث و با رسوم در جهت بنی صدور و کلاً در راستای گوناگون به وجود می‌آورد، ناتوان بود.

به نظر ما، چنانچه بخواهیم از سیاست دنباله‌روی از حوادث دوری جوئیم و سیاست‌هایمان را بر پایه تحلیل طبقاتی و دورنمای آتی مبارزه استوار سازیم تا مصلحت‌های روز، با دیدن توجه به ماهیت طبقاتی کومله و برخورد ادیکال آن به مسئله، اصلاحات اجتماعی و دمکراتیک در کردستان، تاکید و توجه بیشتری به کومله و پتانسیل بالقوه آن قشرا اجتماعی که کومله نمایندگی آن را به عهده دارد، بنمائیم، در عین حال توجه به این واقعیت در مورد کومله و ماهیت دمکراتیک آن به مفهوم نادیده انگاشتن سیاست‌های نادرست و چپ‌روانه و نیز دید محلی و محدود خرده بورژوازی دهقانی کومله در زمینه مسائل جهانی و ایرانی نیست. نیروهای کمونستی باید در تمامی زمینه‌های مذکور، مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک فعالی را با این نیرو به پیش برده و حداکثر تلاش خود را برای تصحیح خط‌های این جریان، تا سر حد امکان به عمل آورند.

زحمتکشان کرد در صدقابل توجهی از جمعیت کردستان را رقم می‌زنند، اما فقدان یک قشر پرولتر صنعتی که بتواند در نوک پیکان مبارزه زحمتکشان کرد قرار گیرد، پراکندگی بخش قابل

ملاحظه‌ای از این زحمتکشان در روستاهای دور افتاده که تنها در فصولی از سال در مراکز متفاوت ایران به کار می‌پردازند، و بالاخره پراکندگی زحمتکشان شهری در موزه‌سات کوچک تولیدی و توزیع و خدمات دولتی، در مجموع بی‌انگرم وجود زمینه عینی مناسبی برای رشد و تشکیل عنصر پرولتری (سازمان و آگاهی پرولتری) در کردستان است.

تنها در شرایطی که عنصر پرولتری در کردستان بتواند با جهت گیری صحیح و درستی، مبارزه‌ای فعال را سازمان داد و زحمتکشان را متشکل سازد، می‌توان نسبت به جهت گیری اصولی و پیگیر در جنبش خلق کرد اطمینان حاصل نمود. اما عنصر پرولتری در جنبش خلق کرد بر زمینه چه شرایطی شکل خواهد گرفت؟

مبارزه همه خلق‌های ایران در چارچوب یک استراتژی واحد صورت می‌گیرد، از این رو تنها با اتحاد کارگران و زحمتکشان کلیه ملیت‌های ایران در سازمان‌های واحد است که امکان پاسخگویی به وظایف انقلاب و تحقق استراتژی انقلاب میسر است. دیدگاه‌های نرناسیونالیستی طبقه کارگر بر لزوم تشکیل کمونیست‌های کلیه ملیت‌های ایران در یک سازمان واحد سراسری تاکید دارد. امکانات سراسری کلیه کمونیست‌های ایران قادر خواهد بود تا مشکلاتی را که شرایط عینی تکامل اقتصادی در برابر فعالیت کمونیست‌های کردستان به وجود می‌آورد، تا حدود زیادی مرتفع سازد. از همین رو موقعیت مجموعه جنبش کمونیستی یک عامل مهم در چگونگی رشد کمونیست‌ها در کردستان است.

از نظر تاریخی ضعف تئوریک و تشکیلاتی جنبش کمونیستی ایران و کل منطقه همواره یک عامل منفی در رشد کمونیست‌ها در کردستان بوده است. بعد از قیام رشد سازمان فدائی به مثابه یک سازمان سراسری و حرکت آن در کردستان این امید را به وجود آورد که امکانات این سازمان سراسری و اعتبار و حیثیت آن قادر خواهد بود که نیروهای کمونیستی را در کردستان به دور خود

گردآوردوبا متشکل ساختن زحمتکشان کردوبه اتکاء امکانات سراسری برای اولین بار در تاریخ خلق کردیک قطب قوی چپ وانقلابی کمونیستی که بیا نگرآرمانهای زحمتکشان کرد در حل مسئله ملی می باشد، پدیدآید. اما تناقضات درونی سازمان فدایی که آنرا از یک سازمان واقعا "کمونیستی متغایت می ساخت و وجودگرایش های اپورتونیستی وبخصوص اپورتونیسم راست که تا حدودزیادی خود را در رهبری مسلط نموده بود و بالاخره رها ساختن جنبش خلق کرد از جانب این جریان راست، صدمات زیادی را بر حیثیت نیروهای کمونیستی در کردستان وارد آورد و تا حدودزیادی روحیه انزواطلبی را در بین خلق کرددا من زد.

مواضع و عملکردهای جناح راست سازمان در قبال جنبش مقاومت؛ به امکان حرکت کمونیستها در کردستان لطمات اساسی زده است. اما علیرغم این لطمات و با توجه به افق های رشد بپدی جنبش کارگری سراسرایران، هرگاه کمونیست ها بتوانند جمع بندی جامعی از خطاها و درس های گذشته جنبش به دست دهند و در عین حال کمونیت های کردید، گاههای تشوریک خود را در زمینه های متغایت و تشوریک جنبش خلق کردتدقیق نمایند، کماکان چشم اندازهای روشنی برای حرکت کمونیست ها در کردستان وجود داشته و شکل دادن یک جناح چپ وانقلابی در جنبش خلق کردا مکان پذیراست. این امکان بیش از هر چیز منوط به شرکت کمونیست ها در جنبش خلق کرد و نیز تدارک دقیق سیاسی - تشکیلاتی و تشوریک از جانب کمونیست های سراسرایران وبخصوص کمونیست های کرداست.

بررسی مکانیزم های طبقاتی در جنبش خلق کردو قانومندیهای درونی این جنبش یکی از پیش شرط های لازم برای ارائه مشی درست و در نتیجه کسب هژمونی در جنبش خلق کرداست، اما تدوین مشی درست پیش شرط های دیگری را نیز لازم دارد که یکی از مهمترین آنها بررسی مکانیزم های رابطه این جنبش با

جنبش انقلابی سراسرایران و منطقه و جایگاه این جنبش در انقلاب ایران است.

پیروزی با دمقاومت قهرمانانه خلق کرد

زنده باد همبستگی واتحادانترناسیونالیستی زحمتکشان تمام می

خلقهای ایران

## تجربه جنبش‌های ملی در سالهای ۲۵-۱۳۲۲

" بررسی هیچ موضوع تاریخی جدا از بررسی تاریخ خود آن موضوع نمی‌تواند صورت گیرد "

(مارکس)

برای تدوین و پیشبرد خط و برنامه‌های انقلابی در کردستان، گنبد و... مطالعه و بررسی تجارب جنبش‌های دمکراتیک کردستان و آذربایجان در سال ۱۳۲۵ امری ضروری است. مطالعه این تجارب، مکتب بر رویدادها و بررسی زمینه‌های عینی و ذهنی شکل‌گیری و گسترش این جنبش‌ها به ما باری می‌رساند که بر پایه شناختی دقیق به حمایت از این جنبش‌ها پرداخته و به امر سازماندهی و هدایت این مبارزات اهتمام ورزیم.

مطالعه این تجارب تاریخی در عین حال به درک ما از مسئله رابطه میان جنبش‌های دمکراتیک و جنبش طبقه کارگر باری رسانده و در تدقیق سیاست‌های ما در قبال جنبش‌های دمکراتیک نقش مهمی ایفا می‌نماید.

در مطالعه تجارب تاریخی و بازنگرش به گذشته، مهمتر از هر چیز تشخیص اشتباهات و انحرافات است که در گذشته صورت گرفته و موجبات شکستهای پیشین را به وجود آورده. چنین تشخیصی متضمن آن است که جنبش امروز از تکرار خطاهای گذشته مصون مانده و " راه رفته " را مجدداً نیاماید.

سقوط رژیم دیکتاتوری رضا شاه در شهریور ۱۳۲۵، منجر به بیدایش شرایط نسبتاً دمکراتیکی در سرتاسر ایران شد. توده‌های وسیع مردم که سالها در زیر چکمه‌های دیکتاتوری لگدمال شده و از کمترین حقوقی برای ابراز ناراضیاتی خویش بی‌سهره بودند، اینک می‌توانستند وسیعاً " بیدان آمده " و به مبارزه علیه سبادهای حور و ستم برخیزند. در این میان بحران اقتصادی ناشی از جنگ جهانی که هر روز بیش از روز پیش بر کرده زحمتکشان سنگینی کرده و اوضاع فلاکت بار

زندگی آنان را غیر قابل تحمل می‌ساخت، زمینه مساعدی گشت تا بر بستر آن توده‌ها حرکت تاریخی خود را به پیش برند.

طبقه حاکم رانبز یارای مقابله با خلق نبود. عزل رضاشاه از عرصه سیاست ایران که حذف عروسکی را از صحنه نمایش نداعی می‌کرد و موقعیت نامساعد امپریالیستها بدلیل درگیری در جنگ بین‌المللی به همراه بحران‌های فزاینده داخلی، مانع از آن می‌گشت تا امپریالیستها در تقویت حکومت ایران و تحکیم آن قادر به ایفای نقش موثری گردند. این امر بنویه، خود، حکومت را از اعمال کنترل همه جانبه بر جنبش توده‌ها باز می‌داشت.

دیوار سکون و سکوتی که رضاشاه به زور سرنیزه برپا ساخته بود یکباره زرو ریخت. در تمامی گستره جامعه، سازمان‌ها، احزاب و جمعیت‌ها همانند قارچ از دل خاک سردسربرون آوردند. ده‌ها روزنامه، هفته‌نامه تا شرطیف متنوعی از افکار و آرا گوناگون، برده سپاه سانسور را در بردند و در تیراژ وسیع به جامعه عرضه گردیدند.

آهن سرد توده‌ها، اکنون گداخته و فروزان، دامنه‌ها را فراگرفت. جنبش‌های دمکراتیک و کارگری بر حول شعارهای انقلابی مشکل شده و با توان و خروشی عظیم از دل میهن تف کرده جوشیدند.

اعتراضات و اعتصابات کارگری، فابریکهای ایران را به یکی از مراکز مهم جنبش شهریها تبدیل می‌ساخت. اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری از بس یکدیگر شکل می‌گرفتند. دهقانان نیز، گرچه کمی دیرتر از کارگران و زحمتکشان شهری، به صفوف پیکار خلق پیوستند. در اکثر نقاط روستایی ایران درگیری‌های خشونت‌آمیز میان دهقانان و مالکین به چشم می‌خورد. دهقانان خواستار تعدیلی جدی و دمکراتیک در مناسباتشان با مالکین بودند و در این راه مصادره زمین‌های خالصه حکومت رضاخان را به مثابه اولین گام فرا روی خود می‌یافتند. در همه جا خالصات دولتی در معرض بورش و مصادره بود و در بسیاری از نقاط مالکین از زمین‌ها رانده شده و به تهران می‌گریختند.

سقوط حکومت رضاخان، که بر روی اجساد متلاشی شده جنبش‌های دمکراتیک و آزادیخواهانه ایران بناگشته و بیش از هر چیزی به قلع و قمع آزادیخواهان و پیگرد " آزادی " برخاسته بود، ناگهان ادعای تمام ملل ستمدیده را به خاطر حیاتی مستقل و حق حل و فصل امورشان به دست خودشان را مطرح ساخت ( انگلس - انقلاب و ضد انقلاب در آلمان ) حکومت رضاخان با تحقیر و در بند کشیدن زبان، آداب و

سنن و فرهنگ خلقهای غیر فارس و تحمیل مستبدانه زبان و فرهنگ فارسی بر آنان با هدف محو هویت و موجودیت این خلقها - این هدف تحت تبلیغات و هو و جنجالهای عوامفریبانه‌ای همچون " احیاء فرهنگ و تاریخ آریائی " صورت می‌گرفت - و نیز پایمال نمودن منافع اقتصادی و سیاسی آنان ، خلقهای تحت ستم ایران را به یکی از ذخائر عظیم انرژی انقلابی تبدیل نموده بود . \* انرژی و پتانسیل دموکراتیک در این حوزه ها - آذربایجان و کردستان - به‌یمن همین ذخایر

انباشته از " محرومیت‌های ملی " از توانایی و استعداد خاصی برخوردار شده و بر میزان فعالیت و جنب و جوش آنها افزوده گشته بود . بدین ترتیب این منابع که حاصل انباشته شدن ۲۰ سال " ستم و محرومیت‌های ملی " بود ، در آستانه خروج

■ بمنظور درک ملموس‌تری از ابعاد ستم و عمق اجحاف " ملی " ای که از طرف حکومت رضاخان به خلقهای غیر فارس اعمال می‌گشت ، ما در زیر به ذکر چند سند تاریخی در این مورد می‌پردازیم .

" مستوفی استاندار حکومت رضاخان در آذربایجان می‌گوید " ملی من هیچوقت اجازه نمیدادم که روضه‌خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانی‌های خود می‌گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و جنگیز حرف می‌زنید ؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک‌آمیزی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجی‌ها که بعقیده من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است . . . . . نداشتیم و زبان فارسی را که زبان نوشتن و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام . . . . . "

( نقل از اسناد کتاب " گذشته چراغ راه آینده " - تاکید از ماست )  
" مستوفی که خود ساکن تبریز بود و ضمن سرشماری نیز محسوب گردیده بود ، سرشماری تبریز را " خورشمار " می‌نامید .

( همانجا )

" محسنی رئیس فرهنگ استان آذربایجان می‌گفت : " هرکس ترکی حرف بزند افسار الاغ بر او بزنید و او را به آخور ببندید " ( همانجا )

رضاخان استعداد انفجار و پیوستن به اردوی مبارزات دموکراتیک و عمومی ایران را در خود داشتند .

بلافاصله پس از سقوط رضاخان ، آزادپخواهان و هواداران زبان و فرهنگ آذربایجان فعالیت خود را آغاز نموده و جمعیتی تحت عنوان " جمعیت آذربایجان " را پایه‌گذاری کردند . ( این جمعیت در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ روزنامه ناشر افکار خود ، " آذربایجان " را به دوزبان ترکی و فارسی منتشر می‌کند . ) " جمعیت آذربایجان " که محور فعالیت‌های دموکراتیک خود را در شناساندن ادبیات و فرهنگ آذری قرار داده بود ، با تشکیل " کانون هنرپیشگان " و به روی صحنه آوردن نمایشنامه‌های آذربایجانی توسط این کانون ، ابعاد فعالیت خود را گسترش بخشیده اما پس از گذشت ۶ ماه از تاسیس این جمعیت ، کلبه فعالیت‌های آن در زیر فشار ارتجاع و به اتهام " تجزیه طلبی " متوقف شد .

" جنبش ملی در کردستان به رغم تاخیر نسبی‌اش در پا نهادن به عرصه مبارزه در مقایسه با جنبش آذربایجان ، از بسیاری جهات خصوصاتی نظیر خصوصیات جنبش آذربایجان داشت .

رشد و اوجگیری جنبش خلقهای تحت ستم ایران تنها جلوه‌ای از مبارزات رو به گسترش بود که در تمامی عرصه‌های مبارزه طبقاتی ، رژیم و امپریالیسم را در معرض بورش خود قرار می‌داد . جوش و خروش خلق آغاز گشته بود . حرکت در همه جا به چشم می‌خورد . شهرها ، روستاها کارخانه و مدرسه ، کوچه و بازار بستر ملت‌بند جنبش مردم بود . این جنبش که در ابتدا از هدف و برنامه‌ای مشخص بی‌بهره بود ، می‌بایست سازمان یافته و به مجرانی معین سمت داده می‌شد .

سازمان‌ها و احزاب سیاسی ، بدون هیچگونه پیشینه مبارزاتی و سیاسی به میدان مبارزه گام نهادند و به تبلیغ عقاید خویش و سازمان‌دهی توده‌های " زولیده فکر " پرداختند در همین سال حزب توده ایران بعنوان یک سازمان دموکراتیک ( و نه کمونیستی ) اعلام موجودیت کرد . این سازمان دموکراتیک که توسط عناصر کمونیست پایه ریزی شده بود از همان آغاز بر اساس " ملاحظات بین‌المللی " شعار محوری خود را مبارزه بر علیه فاشیسم قرار داده و عمده نیروی مبارزاتی و انرژی تبلیغاتی خود را در راه " جلوگیری از بازگشت به شرایط گذشته " کانالیزه نمود . برنامه دموکراتیک حزب توده ، این سازمان را از قدرت بسیج فراوانی برخوردار ساخته بود . در اکثر شهرهای ایران خیل عظیم روشنفکران ، آموزگاران و کارمندان ادارت به صفوف حزب پیوستند . اما



دامنه نفوذ حزب در این سطح محدود نگشت. کارگران مبارز و انبوهی از زحمتکشان شهری نیز حزب توده را بعنوان پیشرفته‌ترین جریان اجتماعی، انتخاب کرده و گروه گروه در حوزه‌های حزب متشکل شدند. بدین ترتیب حزب توده اندک اندک به یکی از قوی‌ترین و متشکل‌ترین احزاب سیاسی ایران تبدیل می‌شد.

ورود ارتش سرخ به ایران و حمایت آشکار آن از حزب توده نیز بر اعتبار و نفوذ حزب فزونی بخشید. حزب توده با حمایت نیروهای ارتش سرخ موفق شد تا دامنه فعالیت خود را در صفحات شمالی و شمال غربی ایران گسترش داده و بسیاری از دهقانان رنج‌کشیده ایران را در صفوف خود جای دهد. اما ورود ارتش سرخ در عین حال که از یک طرف به امیدواری و روحیه سرکش دهقانان و توده‌های محروم می‌افزود و مبارزات آنان را ابعاد وسیع‌تر می‌بخشید، از طرف دیگر با توجه به تعهدات اتحاد شوروی نسبت به "جبهه ضد هیتلری" و "حفظ امنیت" در مناطق مورد حضور شوروی، نمی‌توانست از چهارچوب "ملاحظات و تاکیدات" مبارزه ضد فاشیسم" حزب توده فراتر رود. در بسیاری از مناطق روستایی ایران که دهقانان حاضر به پرداخت بهره مالکانه نبودند، "ملاحظات مبارزه علیه فاشیسم" آنان را وادار می‌کرد که به نحوی از انحاء با مالکین کنار آمده و از دامنه‌خواست‌های خود بکاهند.

بدین ترتیب گسترش بیشتر جنبش دهقانی، همانند سایر بخشهای جنبش مردم در محدوده‌های تنگ‌باز داشت‌شده و زمینه‌های تداوم و تعمیق آن مهیار می‌گردید. حزب به رغم نفوذ وسیع در میان توده روستاهای شمالی ایران و مشخصاً "آذربایجان هیچگاه سعی در بسیج دهقانان آذربایجانی در اطراف شعارهای ملی ننمود. اساساً سیاست عمومی حزب و تاکید در پیشبرد خط مبارزه علیه فاشیسم، برای خلقهای تحت‌ستم ایران که از "محرومیت‌های ملی" رنج می‌کشیدند جدایی نداشت. بی‌توجهی حزب به خواسته‌های خلقهای تحت‌ستم، حزب را از ذخائر عظیم انرژی انقلابی خلقها محروم ساخت. \* کار بست چنین سیاستی که تنها از زاویه "ملاحظات انترناسیونالیستی!"

\* مؤسسين فرقه دمكرات در توضیح علل تشكيل فرقه چنین می‌نویسند.

"بعلاوه چون حزب توده ایران زیر شعارهای طبقاتی مبارزه می‌کرد (!)، لذا نتوانسته بود تمامی اهالی را بدو رخنه جمع نماید. حال آنکه مؤسسين فرقه بمنظور ایجاد یک نهضت ملی لزوم جلب عموم طبقات را تحت شعارهای معین ملی عمیقاً درک کرده بودند...."

را حزب توده قابل‌تئیین است، منجر به آن شد که حزب با نزدیک شدن زمان خروج ارتش سرخ از ایران که توازن نیروها را به نفع ارتجاع داخلی تغییر می‌داد، در موقعیت غیر منتظره‌ای قرار گیرد. صف آرائی طبقات و نیروهای متخاصم اجتماعی و میزان قدرت و توان هر یک در دوران پایان جنگ به روشنی مبین آن بود که ارتجاع در تدارک یورش هم‌جانبه به جنبش‌های دمکراتیک مردم است. ارتجاع در کمین بود که در اولین فرصت جنبش را سرکوب نموده و از پیشروی آن جلوگیری نماید. در چنین موقعیتی حزب توده به ناچار و فرصت طلایانه به فکر بسیج خلقهای تحت‌ستم و تجهیز آنان بر مبنای "محرومیت‌های ملی" افتاد. تا شاید از این رهگذر موفق به جمع‌آوری قوای کافی جهت رفع تهاجم ارتجاع و تغییر توازن نیروها بنفع جنبه نیروهای ترقیخواه گردد. هنوز هم جنبش‌و پای طبقه کارگر در صورت دستیابی به این ذخائر انرژی انقلابی و گسل آنها به میدان کارزار از امکان برهم زدن چشم انداز ارتجاع و تغییر توازن نیروها بنفع جنبه نیروهای مترقی و دمکراتیک برخوردار است.



شرایط پایان جنگ و پیروسی فرقه دمكرات در آذربایجان و كردستان ایران

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی در برابر اجبار خروج از ایران فرار گرفت. قوای متفقین بدنبال تقاضای دولت ایران مبنی بر تخلیه کشور از نیروهای خارجی و همچنین به سبب گرفتن درگوندسپاهای از اتحاد شوروی جهت حفظ نیروهای ارتش سرخ در ایران، در آبانماه ۱۳۲۴ از خاک کشور خارج شدند. اتحاد شوروی که از یک طرف خروج خود را ضروری می‌دید و از طرفی دیگر مایل به رهاکردن ایران نبود، اقدام به تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان کرد و بدین ترتیب فرقه دمکرات در ۱۶ شهریور ۱۳۲۴ بوجود آمد. تشکیل فرقه، بر زمینه عدم توانایی حزب توده در نفوذ میان خلقهای ترک و کرد و نیز علت سیاست‌های گذشته آنان صورت گرفت. مستقل از اهداف انگیزه‌ها و روش اتحاد شوروی در ایجاد چنین جریاناتی، تشکیل جریان سیاسی که حول خواسته‌های مشخص خلقهای تحت‌ستم بسیج و شکل آنان\* پرداخته‌و آنها

\* در این مورد جامی می‌نویسد:

"فرقه دمكرات آذربایجان در حالیکه هنوز سازمانهای

را در جهت اهداف عمومی جنبش مردم سازمان دهند، می‌توانست بمقدار زیادی خلا سیاسی ناشی از سیاست‌های انحرافی حزب توده را برنموده و جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران را بر توان سازد.

فرقه پس از اعلام موجودیت خود، خواسته‌ها و تقاضاهای متعددی را از حکومت مرکزی طلب نمود که مهم‌ترین آن عبارت بودند از:

۱- تدوین زبان مادری در سراسر آذربایجان ۲- تشکیل انجمن ایالتی در آذربایجان ۳- اضافه شدن تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس ۴- تحصیل ۷۵٪ از درآمد آذربایجان برای مصرف خود این ایالت (نقل از رفیق بیژن جزئی - تاریخ سی ساله ایران).

خلق آذربایجان از طریق طرح این خواسته‌ها و مبارزه در راه تحقق آنها، خواهان محو و نابودی کلیه محرومیت‌های ملی و همراه با آن بسط و گسترش پایه‌های دمکراسی و آزادی در سراسر ایران بود. از همان آغاز روشن بود که اعلام این خواسته‌ها و پیگیری و مبارزه برای احقاق حقوق حقه، خلق‌های تحت ستم، نمی‌توانست خارج از فضای برخورد و عقب راندن حاکمیت ارتجاعی ایران قرار گرفته و به معنی مضافاً ارتش و درهم پاشیدن نظامات سیاسی و بوروکراتیک ایران تلقی نگردد. هرگونه حرکتی در جهت تحقق این خواسته‌ها و هر نوع اقدام در راستای پایان بخشیدن به محرومیت‌های ملی، بلا تردید مستلزم یک رشته اقدامات جدی در جهت دمکراتیزه کردن نظامات سیاسی و اجتماعی آنروز ایران بود. اگر بپذیریم که:

"بدون آزادی سیاسی... وجود مبارزه طبقاتی

آشکار، آزاد و وسیع، آموزش سیاسی، تعلیم و

بسیج پرولتاریا غیر قابل تصور است. و از این رو مبارزه

حزب توده ایران در سراسر آذربایجان فعالیت می‌کردند

و بی اطلاع رهبران حزب توده ایران و حتی بدون جلب

نظر موافق آنها، پس از ملاقات سید جعفر پیشه‌وری با

میرجعفر باقرف رئیس جمهور آذربایجان شوروی در باکو،

با صلاح دید دولت شوروی و پشتیبانی و مساعدت مادی

و معنوی مأموران آن دولت در آذربایجان تشکیل گردید.

نقل از جامی، تاکید از ماست -

مصمم بران آزادی سیاسی و انقلاب دمکراتیک همواره

(هدف پرولتاریای) آگاه بوده است. - لنین، (وظایف دمکراتیک)

(پرولتاریای انقلابی) آنگاه به اهمیت حضور جنبش‌های خلق‌های تحت ستم در عرصه مبارزه طبقاتی پی برده و نقش این جنبش‌ها را در برهم زدن تعادل نیروها به نفع جنبه نیروهای مترقی و نیز تاثیرات آن را بر رشد و گسترش پایه‌های دمکراسی در ایران در خواهیم یافت.

با توضیحات فوق، اهمیت این جنبش‌ها و مکانیزم هم پیوستگی و همسویی آن با مبارزات طبقه کارگر ایران که دوران نوجوانی خود را می‌گذراند و بیش از هر چیز به مبارزه طبقاتی "آشکار، آزاد و وسیع و آموزش سیاسی و تعلیم و بسیج نیازمند بود" قابل درک خواهد بود.

تاریخ یکبار دیگر صحت نظرات لنین، معتمد کمیسر پرولتاریا را به اثبات رسانید. در عین شکل‌گیری، سکون و گسترش مبارزات خلق‌های آذربایجان و کردستان، طبقه کارگر امکان یافت که از جنب و جوش و فدائیتی آشکارتر و وسیعتر برخوردار گردیده و بر میزان آگاهی سیاسی و ظرفیت سکیلاتی خود بیفزاید.

طبقه کارگر نوجوان و نوپای ایران که سالهای سیاه دیکتاتوری رضاخانی را از کمترین تجربه مبارزاتی و سیاسی بدور نگاه داشته بود، اکنون در آثار راه‌اولی تحریکات طبقاتی خویش رایشت سر می‌گذارد. تفسیر توازن نیروها و دمکراتیزه‌شدن فضای سیاسی جامعه به سوی آنگنان برست و شرایطی اعطاء نموده بود که می‌توانست خود را در روند "مبارزه طبقاتی آشکار، آزاد و وسیع" به تربیت و آموزش سیاسی جدی مجرب نماید. در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵، اعصابات یکصد هزار نفری و عظیم کارگران نعت جنوب که تا آن زمان در جنبش کارگری ایران بی‌سابقه بود، در بر تو چنین شرایطی به وجود آمد.

خواسته‌های کارگران در این اعصابات در ترازوی سویی که حکایت از رشد و شکوفایی سیاسی این طبقه داشت جریان یافت. \* در واقع طبقه کارگر ایران با این

\* خواسته‌های کارگران عبارت بود از

۱- احصار مصباح فاطمی و تعیین یک امتاندار بیطرف ۲- خلع سلاح عتایر

۳- عدم دخالت شرکت نفت در امور سیاسی و داخلی ایران ۴- پرداخت حقوق

جمعه به کارگران ۵- جلوگیری از تضییقات نظامی... این اعصاب دولت انگلیس

اعتصاب عظیم ، ظرفیت بالای شکل ، انضباط ، انرژی و قدرت هراس انگیز نهفته در خود را بنمایش گذارد .

در این سالها (۲۴ - ۲۵) طبقه کارگر ایران به یمن شرایط ایجاد شده در ابعادی انبوه‌تر و وسیع‌تر از پیش به مبارزه روی آورده و به برپایی سندیکاها و اتحادیه‌های دمکراتیک پرداخت . ارتجاع وحشت زده از رشد و گسترش جنبش کارگری به اسواع توطئه‌ها و تحریکات نمک می‌جوید . ضرب و جرح کارگران ، تهدید و ارباب ، تطمیع و تشویق هیچ یک کار به جایی نمی‌برد . تلاش‌های مدبوحانه حزب " دمکرات " فوam جهت ایجاد سندیکاها و زرد در کارخانه‌های ایران در کشاکش این " مبارزه طبقاتی آشکار ، آزاد و وسیع " عقیم مانده و در قدم‌های نخستین خود با عکس مواحه شد . در تابستان ۱۳۲۵ نظاهرات یکصد هزار نفری کارگران که توسط " شورای متحد کارگران " در حضور لویی سایان دبیر " فدراسیون بین‌المللی کارگران " برپا می‌شود قدرت فائق " شورای متحد کارگران " را ثبت می‌کند و " شورای متحد " علیه عزم دسسه‌های سندیکاها و زرد وابسته به حزب " دمکرات " فوam به عضویت این سازمان جهانی پذیرفته می‌شود . برای اولین بار قانون ۸ ساعت کار در این سالها و در سایه بسط و گسترش جنبش‌های دمکراتیک و کارگری به دولت فوam تحمیل می‌شود .

شکوفایی و توسعه مبارزات مردم تنها به جنبش کارگری محدود نمی‌شد . دهقانان نیز با طرح خواسته‌های دمکراتیک خود ، متشکل‌تر ، مصمم‌تر و با ابعادی انبوه‌تر از گذشته ، حملات خود را متوجه مناسبات ارباب رعیتی و قرون وسطایی حاکم بر روستاهای ایران نمودند . این خواسته‌ها در بسیاری موارد و بالاخص در آذربایجان تا حد درهم عکسنت این مناسبات ، مصادره اراضی مالکین و نیز امتناع دهاقین از پرداخت بهره مالکانه اوج گرفت . این مبارزات که همروند با گسترش جنبش دمکراتیک و عمومی ایران صورت می‌گرفت از ابعادی حدی‌تر از گذشته برخوردار بود . هرچند که در طول این مدت جنبش دهقانی ایران موفق به نابودی فاطع و اضمحلال کامل مناسبات ارباب رعیتی نگشت ، لیکن به دست آوردها و سنن مبارزاتی اصلی دست یافت . فروپاشی جزئی از مناسبات ارباب و رعیتی ، ایجاد اتحادیه‌های دهقانی

را چنان وحشت زده کرد که در اواخر تیرماه بدون کسب اجازه از دولت ایران سه نارناو جنگی خود را وارد آبهای شط‌العرب کرد . این ناوها در بندر آبادان لنگر انداختند .

که بدور از نفوذ مالکین تشکیل می‌گردید و تقلیل بهره مالکانه و کسب امتیازات دمکراتیک ، دقیقاً " به انکاء تناسب جدید نیروها ، موجودیت می‌آمد . \* نتیجه آنکه با رشد و گسترش جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان ، " پایه‌های دمکراسی " در همه سطوح مبارزه طبقاتی در حال پیشروی بود و راه کارگر ایران بر متن مبارزات " آشکار ، آزاد و وسیع " به اولین نحارب تاریخ و جدی خود دست می‌یافت .



\* " در بهار سال ۱۹۲۶ در گیلان موافقت نامه‌ای به انعقاد رسید که طبق

آن ۲۵٪ از سهم مالکین کاسته شده و عوارض نیز لغو گردید "

— ایوانف ، تاریخ نوین ایران —

" در کردستان بهره مالکانه نا حدودی تعدیل شده بود . از گندم به پنبه یک

و از توتون نصف و از چغندر قند یک سوم سهم ارباب بود "

( نقل از وقیق جزئی — تاریخ سی ساله )

در آذربایجان این اصلاحات رنگی جدی‌تر داشت زمین کلیه مالکین رعاری

و املاک پهلوی و دولت مرکزی تماماً " در اختیار دهقانان قرار گرفت و در سایر موارد

نیز اصلاحات جدی به نفع دهقانان انجام شد .

## واکنش ارتجاع و امپریالیسم در مقابل رشد جنبش‌های عمومی در کراتیک

(بحران)

فعال شدن جنبش‌های دمکراتیک در آذربایجان و کردستان، منجر به فروریختن دیوارهای سکوت و ازهم پاشیدن زنجیرهای سکون در سایر مناطق ایران شد. فضای تحرک و تجمع پدیدار گشت و جنبش‌های دیگر حرکت رو به پیش خود را آغاز کرد. دیگر معلوم بود که ادامه سیاست سرکوب و اختناق عملی نیست. ارتجاع داخلی و امپریالیست‌های حامی آن مجبور به عقب‌نشینی در برابر امواج توفان‌زا و شکننده جنبش خلق شدند. اما این عقب‌نشینی آنان تنها با هدف جمع‌آوری و تشکیل نیروی لازم جهت تدارک حمله‌ای نوین صورت گرفت. اکنون ارتجاع داخلی و امپریالیست‌های حامی آن که از سیاست‌های پیشین خود نتیجه مطلوب را بدست نیاورده بودند، می‌بایست با اتخاذ شیوه‌های جدید به رویارویی با جنبش دم‌افزون خلق آمده، آنرا عقیم سازند. سیاست مسالمت‌آمیز، نقاب جدیدی بود که چهره‌های خون‌آشام آنان را آرایش میکرد.

دولت قوام که محصول اجتناب ناپذیر شکست شیوه‌های سرکوب و خشونت از یک طرف و رشد و اعتلای جنبش عمومی خلق از طرف دیگر بود، نمی‌توانست با چهره‌های جز چهره‌های دمکراتیک و آزادیخواهان به امر مبارزه علیه نیروهای مترقی و جنبش‌های دمکراتیک ادامه دهد. هدف، به سازش کشیدن جنبش و منحرف نمودن آن به مجاری قانونی و فرمیستی و تپه‌ساختن آن از محتوای انقلابی بود. ارتجاع تنها از این طریق می‌توانست در طی یک پروسه و بطور تدریجی جنبش انقلابی را فریب داده و در لحظه مناسب صربه لازم را بر پیکر آن وارد نماید.

پیش از این نشان دادیم که چگونه رشد و پیروزی جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان عاملی مهم در برهم زدن جو مبارزاتی جامعه بنفع اردوی ستم‌دیدگان بود. این جنبش‌ها سودای ستمگران را که خواهان بازگشت اوضاع به "شرایط آرام" قبل از شهریور ۱۳۲۰ بودند نقش بر آب ساخت و آنان را مجبور به عقب‌نشینی و تن در دادن به پاره‌ای از خواسته‌های جنبش مردم نمود.

آذربایجان و کردستان به نقطه امید آرا دیخواهان و پایگاه تداوم دمکراسی در ایران تبدیل شده بود. اما امپریالیست‌ها هم از این واقعیت غافل نبودند. قوام و جبهه ارتجاع نیز بدرستی تشخیص دادند که تنها از طریق مهار و خنثی ساختن این منابع انفجاری و ذخائر ارزشمند جنبش عمومی و دمکراتیک ایران، قادر به کسب پیروزی بنفع اردوی ستمگران و به شکست کشادن جنبش نودها خواهند بود. آنها به خوبی و حتی بهتر از بسیاری از رهبران اردوی ستم‌دیدگان، به اهمیت جنبش‌های آذربایجان و کردستان واقف گردیده و می‌دانستند که بالاخره بل‌پیروزی برده‌ای از خاکستر اجساد اکراد و آذربایجانی‌های عبور بر پا خواهد شد. و هم از این رو بود که ارتجاع داخلی و حامیان امپریالیست آن سانی هم و کوشش خود را مصروف در طرح ساختن این ذخائر نمودند. هسته مرکزی سیاست قوام را حذف جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان از جنبش عمومی و سراسری ایران تشکیل می‌داد. لیکن "هوشیاری" و صحت تشخیص قوام در همین حد متوقف نمی‌گشت. شاه بیت سیاست قوام و هوشیاری او در یافتن و تشخیص "جسم استبداد" جنبش کارگری ایران بود که در طی آن سالها محور عمده جنبش عمومی و دمکراتیک ایران را تشکیل می‌داد. ضد انقلاب در طول درگیری‌ها و روبرویی‌هایی که با جنبش کارگری در وقایع به "امتیازات نفت شمال" و "ملاحظات" مبارزه علیه فاشیسم" داشت بدرستی به نقطه ضعف اساسی طبقاتی خود پی برده بود. قوام محض کار پایان تشکیل کابینه در بهمن ۱۳۲۴ جهت مذاکره و حل و فصل "مشکلات" عازم نوری می‌شود و در طی داکرانی که با دولت شوروی می‌نماید به توافقات زیر می‌رسد.

- ۱- قرارداد نفت شمال تنظیم و موافقت از جانب قوام امضاء شد که تصویب آن به تشکیل و تأیید مجلس پانزدهم موکول گردید.
  - ۲- قرار شد که دولت ایران مسئله آذربایجان را از راه مسالمت‌آمیز حل کرده و از توسل به نیروی نظامی خودداری کند.
  - ۳- ارتش‌سوخ از ایران خارج نشود. صنایع قوام فول داد که منابع شوروی را در تمام زمینه‌ها رعایت کرده و با حزب توده همکاری نماید.
- (مقل از رفیق جزئی - تاریخ سی ساله ایران)
- بدین ترتیب جنبش عمومی دمکراتیک و طبقه کارگر ایران که در آن زمان تحت

رهبری بلاسازع حزب توده گام بر می داشت در چهارچوب این توافقات متوقف و محسوس گشت .



بزرگوار فرقهٔ دمکرات و حزب توده به دولت قوام

فرقه پس از یک رشته درگیری و نبردهای نظامی بالاخره توانسته بود به توصیه شورویها جامعه عمل پوشانده و حکومت خود مختار آذربایجان را تشکیل دهد . همچنین فرقه دمکرات منطور حفظ دست آوردهای انقلاب ، در فرآیند حرکت خود اقدام به ایجاد ارگانی قهریه نمود و بدین ترتیب عملاً " به نسبه حکومتی تبدیل شده بود . ( در همین دوره حزب دمکرات کردستان نیز مناطق کردستان شمالی ایران را تحت - الحکومه خود اعلام نموده بود . )

اما اکنون با سفر قوام به شوروی ، فرقه می بایست بعد از تمامی درگیریها و کشمکشهای خود با حکومت مرکزی و علیرغم تمامی جریانهای که از سر گذاریند ، بود ، در کنار توافقی نامه سکویه مذاکره با دولت قوام نشسته و مشکلات ! را مسالمت جویانه حل و فصل کند . پیشه‌وری در ازمیسهشت ماه ۱۳۲۵ برای مذاکره به تهران آمد و با دولت قوام به توافقات روبرو رسید :

۱ - در آذربایجان انجمن ایالتی رسمیت بیابد نه مجلس ملی ۲ - تدریس زبان مادری قبول شود . ۳ - آذربایجان دولتی ار خود نخواهد داشت و استاندار آذربایجان از جانب انجمن ایالتی به مرکز پیشنهاد می شود و مرکز پس دونفر یکی را انتخاب می کند . "

این توافقات که با مشورت و توصیه اتحاد شوروی به عمل آمد ، در حقیقت عقب نشینی آشکاری برای فرقه محسوب می شد و سرانجام هم " سلام الهه حاوید " به عنوان استاندار تبریز پیشنهاد شد و به تهران آمد و به توافقات زیر دست یافت .

۱ - افسران ارتش که به فرقه پیوسته اند ، معاون افسر ارتش ایران در فرقه شناخته میشوند و فرمانده ارتش فرقه از مرکز و معاون او از انجمن ایالتی تعیین می گردد . افسرانی که در ماجرای حمله به پادگان گشت ، تحت فرماندهی سرهنگ

نظامی و سرکرد آن کدوهای در شهریور سال ۲۴ شورت با اسلحه روزه در روی دراز کرده بودند ، به تبریز بازگشتند . به هر حال علاوه بر این عده ، تعدادی افسران ارتش و ژاندارمری از مرکز و دیگر شهرها به آذربایجان رفتند و در اختیار فرقه بودند . غزوی مقدم به عنوان فرمانده و پناه‌بان به عنوان معاون او انتخاب شدند .

۲ - فدائیان فرقه سام نگیان جانسن ژاندارم می شدند ( فدائیان از اعضای فرقه و طرفداران آن ، در روزها و قضایات تشکیل شد ، بودند و نیروی بود که فرقه به کمک آن حکومت را بدست گرفت . بنیاد این نیروها در پایان کار فرقه تا هشتاد هزار نفر ذکر شده است . ) ارتش فرقه از داوطلبان خدمت وظیفه تشکیل میشد .

۳ - توافقی شد که زنجان به دولت مرکزی تحویل شود . ولی در عوض ناحیه جنوبی آذربایجان " تیکان تپه " به فرقه داده شد . انتخاب مجلس پانزدهم نیز فرار شد انجام شود .

( به نقل از بیزن جزئی تاریخ می ساله ایران )

آری ، درست در مقطعی که ارتجاع داخلی بیش از هر زمان دیگر تمایز خود را از دست داده ، بر دشمن ، ناتوان و فاقد قدرت بود ، رعایت " ملاحظات استراتژی ناسیونالیستی " انقلاب را از تداوم بارداشت . حبش از سیر استراتژی خارج گشت و در حالیکه تا پیش از آن بیرومندانه بحثو پیشرفت می نمود و دشمن را سنگر به سنگر به عقب می راند ، به ناگهان دسته به یک عقب نشینی زد و بدین ترتیب خصم را به بازپس گرفتن مواضع از دست رفته ترغیب نمود .

پیشه‌وری که تا قبل از روی کار آمدن قوام دربارهٔ وی چنین گفته بود :

" این پیرمرد جاه طلب ( قوام ) در خفه کردن آزادی تاریخ طولانی و سنگینی دارد . . . در مداب کردن عناصر آزادیخواه و اغفال مردمان پاک سانه لوح ، اعحویه غریبی است "

( به نقل از اسناد گذشته چراغ راه آینده )

اینک پس از توافقات فوق اینگونه درباره قوام قضاوت میکرد :

" آقای قوام السلطنه شخصاً حسن نیت دارد . . . اکنون نهصت ما شکل تازه‌ای بخود میگیرد . قوام السلطنه می خواهد تهران را از راه ارتجاعی به راه ما بیاندازد و از این پس آذربایجان با تمام ایران راه آزادی را در پیش می گیرد . "

پیشه‌وری حتی پارازایس نیز فراتر می گذارد . او برای " تحقق آزادی " خواستار

ائتلاف یا حزب دمکرات قوام و ورود به کابینه او می‌شود:

" بین فرقه‌ها و احزاب توده‌ها و دمکرات ایران دوستی و همکاری جدی ایجاد می‌شود. این همکاری‌ها تاثیر بزرگی در جنبش دمکراتیک مردم ایران خواهد داشت. مسائل در اطراف این مسئله بخوبی به مطالعه و تفکر پرداخته‌ایم."

( همانجا، تاکید از ماست )

#### تابینه ائتلافی قوام و جنبش کارگری ایران

جنبش کارگری ایران که در طی این دوران وزنه‌های سنگین در جنبش عمومی و دمکراتیک مردم ایران محسوب می‌شد و توانسته بود با اتکا به جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان مقامی تعیین کننده در حیات سیاسی جامعه بیاید، تا به این نمی‌توانست در زیر پرچم حزب توده خارج از " ملاحظات انترناسیونالیستی " مندرج در توافقنامه " قوام و اتحاد شوروی گام بردارد. حزب توده از بدو تا پس همواره مضمون سیاست و مشی خود را صرفاً بر پایه حرکت از تضادهای جهانی و پایه عبارت دقیق‌تر بر پایه تضادهای فیما بین اتحاد شوروی و امپریالیسم آمریکا و توازن و تعادل نیروها و قوای بین " این در قطب تنظیم نموده و آنرا زیر پوشش فریبنده " ملاحظات انترناسیونالیستی " به جامعه عرضه می‌داشت. با دآوری این موضوع که حزب توده، هیچگاه در طول حیات سیاسی خویش درکی علمی از مفهوم و هدف انترناسیونالیسم پرولتری نداشته، برای دوره مورد بحث ضروری نیست. چه حزب توده به مثابه یک جریان دمکراتیک اساساً نمی‌تواند در مظان این اتهام قراگیرد! برخورد به حزب توده در این دوره می‌بایست بر اساس ماهیت دمکراتیک و اهداف ضدفاشیستی و پیگیری در دنبال‌روی از سیاست‌های اتحاد شوروی صورت گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، حزب توده در آن سالها نه بر اساس روند مبارزه طبقاتی جاری در جامعه و تضادهای داخلی بلکه در همان چهارچوب و فاداری سه توصیه‌ها و مصالح اتحاد شوروی به تعیین مشی خود در رابطه با کابینه قوام وارد می‌شد. دشمن پرداخت حزب توده که نا آن هنگام اعلام نموده بود که شرکت در کابینه‌های دولتی را جایز ندانسته " مگر زمانیکه واقعا " یک دولت ملی و دمکراتی برقرار گردد. " (نقل از ماده ۷ قطعنامه اولین کنفرانس) پس از روی کار آمدن قوام و عقد قرارداد با اتحاد شوروی که مستلزم رعایت " منافع شوروی " در ایران نیز می‌شد، دیگر نمی‌توانست

دولت قوام را " دولتی ملی و دمکراتی " اعلام کند.

لذا حزب توده در کنار حزب ایران که جنبه متحد آزادیخواه را تشکیل می‌دادند، در ۲۵/۵/۱۰ به دولت واقعا " ملی و " هوادار آزادی " قوام راه یافته و به همراه سایر روزرزا " آزادیخواه " و واقعا " دمکرات " نظیر اقبال، سپهبد امیر احمدی به فعالیت و مبارزه در جهت بسط و گسترش " پایه‌های دمکراسی " و حل مسائمت آمیز مسئله آذربایجان مشغول شد.

حزب توده در اعلامیه‌ای که به مناسبت ورودش در کابینه قوام از آن داد، دلایل خود را سنی بر اخذ چنین سیاستی اینگونه توضیح می‌دهد:

" . . . . چون این کابینه بر خلاف دولتهای پیشین برای افکار عمومی اهمیت و ارزش قائل بود و در باره رفع نبره‌کی سیاست خارجی و حل مسائمت آمیز مسئله آذربایجان همان طریقی را برگزید که نمایلات عمومی ملت ایران بدان توجه داشت . . . ما از این رو در کابینه شرکت کردیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادیخواه در دستگاه حاکمه تصفیه واقعی را عمل مائیم و دستگاه دولتی را بمردم نزدیکتر بسازیم . . . . " - بنقل از " ساد جاسی -

جنبش خوش بینی در اطراف حل مسائمت آمیز مسئله آذربایجان و جنبش شور و شوقی ساده‌اندیشانه در مورد " همکاری " با سایر " عناصر ملی " جهت " تصفیه " دستگاه حاکمه و نزدیک‌تر ساختن آن بمردم تا حد خود فرسی و عوام فریبی‌های بی پایان به پیش می‌رود.

انگلس در نامه‌ای خطاب به رهبران حزب سوسیالیست رومانیان ایتالیا اصول تشکیل کابینه‌های ائتلافی و اهداف روزواری را از جنبش ائتلافی این چنین بیان می‌دارد:

" ممکن است پس از پیروزی که با هم به دست آوردیم، چندین دولت در حکومت تازه به ما پیشنهاد کند. اما بی شک چنان پیشنهاد می‌کنند که ما در اقلیت باشیم بزرگترین خطر در همین است. پس از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ دمکرات - سوسیالیست‌های فرانس . . . باید برفتند این پست‌ها دچار خطا شدند. آنها که اقلیتی در حکومت بودند داوطلبانه، مسئول همه بلیدی‌ها و حیاستهای گردیدند که اکثریت پدید آمده از جمهوریخواهان ناب، علیه کارگران مرتکب شده بودند. در عین حال حضور این آقایان در حکومت، فعالیت انقلابی طبقه کارگر را که مدعی نقش ماندگی

( انگلس، تاکید از ماست )

اگر در تشکیل کابینه‌های ائتلافی "بزرگترین خطر" در اقلیت قرار گرفتن است و همچنین اگر حضور ماراد در چنین حکومت‌هایی باعث "فلج ساختن" فعالیت انقلابی طبقه کارگری گردد. پس این آقایان بر اساس کدام اصول و معیار مارکسیستی در کابینه‌های که در آن اقلیت محض بودند شرکت کنند.

نورالدین کیابوری دبیر اول حزب توده ایران در جزوه "نکاتی از تاریخ حزب توده" پس از توضیح شرایط پایان جنگ، این ائتلاف سنگین را چنین توجیه می‌کند: "در همین شرایط بود که این امکان پیدا شد که حزب توده ایران بعنوان یک نیروی سیاسی بسیار پراهمیت و نیرومند وارد ترکیب دولت شود. دولتی که حل مشکلات مجموعه سیاست ایران را جزء برنامه عمل خودش گذاشته بود..." هدف از این ائتلاف عبارت بود از تقویت موضع دمکراتیک حکومت خلق در آذربایجان و کردستان و کوشش برای تعمیم اصلاحات دمکراتیک انجام شده در آذربایجان و کردستان به سراسر ایران "وی در ادامه" تحت خود به علل شکست جنبش‌های آذربایجان و کردستان استناد کرده و چنین می‌گوید: "چون تناسب نیروها در آن تاریخ چه در سطح جهان و چه در سطح داخلی هنوز به طور چشم‌گیری سعم نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بود... دشمن موفق شد به جیش صرعه‌کاری وارد آورده که این ضربه بایک قتل‌عام بسیار فجع در آذربایجان و کردستان انجام گرفت..." "شکست جنبش آذربایجان در وضعیت بین‌المللی خاصی صورت گرفت... درست در این هنگام امپریالیسم آمریکا به بمب اتمی دست یافت و جهان با یک تغییر کمی تناسب نیروهای قابل توجهی به سود امپریالیسم روبرو گردید." (-کیابوری نکاتی از تاریخ حزب توده تاکید از ماست.)

این آقایان هیچگاه از خود سؤال نمی‌کنند در مقطعی که تناسب نیروها چه در سطح جهانی و چه در سطح داخلی بطور چشم‌گیری سعم نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بود و امپریالیسم آمریکا نیز به تازگی به بمب اتمی دست یافته (علیرغم تصور آقایان، امپریالیسم آمریکا قبل از تشکیل حکومت‌های آذربایجان و کردستان و ورود دسته جمعی آقایان به کابینه ائتلافی قوام به بمب اتمی دست یافته بود) و با بکارگیری آن در ژاپن "عظمت" این عدم تناسب را نشان داده بود، دیگر

دست کردن از حزب توده به عنوان یک "نیروی سیاسی بسیار نااهل" می‌نویسند "به چه معنی است؟ و چرا درست‌تر چنین شرایطی حزب می‌سازد تا به دام بزرگترین خطر که "در اقلیت قرار گرفتن" در یک کابینه ائتلافی است گرفتار شود. و درست در همین لحظه حساس به آستانوسمی درگاه امپریالیسم و جنبه‌سازشی در مقابل او بتناید.

با اقلیت این است که حزب توده همانطور که خود در "مراحتنا" بیان کرده است در صدد "تصفیه واقعی دستگاه حاکمه" و "نزدیک‌تر ساختن دستگاه دولتی ما مردم" بود. این حزب رفورمیست خود فریبی و عوام‌فریبی را تا بدان حد پیش برد که مدعی شد با داشتن ۳ وزیر در یک کابینه ارتجاعی قادر به تصفیه دولت خواهد بود. چنین ادعایی در حقیقت تسلط رکاملی از اپورتونیسیم ریشه‌دار این حزب در سرخوردنه مسئله دولت بود.

آری آسپام توحش از خطر امپریالیسم (که گزیا آن زمان هم جدی، حتمی و فوری بود) و "شمیر اتمی" و به قصد بهانه بدادن به امپریالیسم می‌خواستند جنبش را به سازش کشانده از سرریز پناسیل انقلابی توده‌ها جلوگیری نموده و هما طور که خود نیز اظهار نموده‌اند: "دولت را به مردم نزدیک‌تر سازند."

طبیعی بود که حزب پس از اجرای رسالت تاریخی خود که همانا برقراری "نظم و آرامش" و کانالیزه نمودن جنبش مردم به مجاری قانونی و حل "مسئله آرمیز سفته خلقها" بود، از دستگاه دولتی بیرون رانده شود. و جنبش نیز شد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری حزب از همکاری با ارتجاع و شرکت در کابینه ائتلافی قوام نیز در خور توجه است. حزب پس از خروج از کابینه قوام، در بیان منشاء فذرت کابینه قوام چنین نوشت: "... نوده‌های ملت نسبت به هر دولتی که سکوت کند، به او فرصت می‌دهند که خود را تقویت نماید و به هر که مساعدت نمایند او را در راه تقویت خود سرعت به پیش می‌برند. پس قدرت شخصی آقای قوام و محبوبیت نخست وزیر زمان ۱۷ آذر نبود که او را بر سر کار نگاه داشت و او را تقویت کرد، بلکه در حقیقت قدرت ما و سکوت ماست که بام قدرت کابینه تجلی کرد و از آقای قوام نگهداری نمود." (-نقل از اسناد "گذشته چراغ...". تاکید از ماست.)

آری هرگاه "نوده‌های ملت" نسبت به رژیم موجود سکوت کنند، به او فرصت خواهند داد که خود را "تقویت" کند.

تمام هشدار انگس به حزب سوسیالیست ایتالیا نیز در توضیح چگونگی احتراز از چنین "فرصت" ها نیست که دشمن طبقاتی در صورت بهره جویی از آن قادر به تثبیت "سکوت" توده‌های ملت و "فلج ساختن فعالیت انقلابی" پرولتاریاست. ولیکن حزب توده که همواره منافع و فعالیت انقلابی پرولتاریا را نه در ابعاد تنگ "ملی" واز دیدگاهی "ناسیونالیستی بلکه در ابعادی به وسعت "جهان مورد نظر قرار می‌دهد، نه تنها سکوت "توده‌های ملت" و "فلج سازی فعالیت انقلابی" پرولتاریا و زحمتکشان و خلقهای ایران را ترغیب و تشویق نمود بلکه آنها را بعلت "حفظ صلح جهانی" و تاسیس منافع و فعالیت انقلابی پرولتاریا در سطح جهان امری ضروری بشمار می‌آورد. از چنین دیدگاهی بود که حزب توده جنبش جاری در آذربایجان را مورد ارزیابی قرار داده و با این نحوه نگرش عملاً "راه را برای سرکوب این جنبش بدست ارتجاع وقت باز نهاد:

"... خاتمه مسئله جنگ چنانچه در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران آمده است به نحوی که انجام شده بهتر از عکس آن بوده. زیرا - هیچ ایرانی وطن پرستی میل ندارد که ایران صحنه یک جنگ داخلی و برادرکشی و یا احیاناً "وسیلو سهانه" ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان گردد. (اظهارات دکتر کشاورز در ۲۵/۱۰/۱۱ همانجا - تأکید از ماست)

جنبه ارتجاع که توانسته بود با بکارگیری تاکتیک کابینه، ائتلافی و سرگرم کردن حزب توده، از یک طرف به "سکوت" "توده‌های ملت" و "فلج ساختن فعالیت انقلابی" پرولتاریا دست یابد و از طرف دیگر به سازماندهی اردوی پراکنده خود پرداخته و در "تقویت" خود توفیق حاصل نماید! دیگر در اواخر شهریور ۱۳۲۵ نمی‌توانست به حکم قوانین مبارزه، طبقاتی به استمرار وضع موجود تن دهد. لذا با یک مانور ماهرانه که مستی بر شناسایی حرکات و شورشیهای راهزنانه و ضد دمکراتیک "عشایر جنوب" تحت عنوان پرطمطراق "نهضت جنوب" بود، حزب توده را در مسیر خروج از کابینه قرارداد و بدین ترتیب عمر کابینه ائتلافی پس از ۵۷ روز پایان پذیرفت. حزب توده دست از پا درازتر و کماکان، خوشبین و خوش خیال از کابینه خارج شد ولی همچنان به تلاشهای موثر و پیگیر خود برای حل "مسئله آمل" مسئله آذربایجان و جلوگیری از "جنگ برادرکشی" و "سهانه داندن" برای "ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان" ادامه داد.

### شکست جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان و کردستان و آثار آن بر جنبش عمومی دموکراتیک و کارگری ایران

ما در بخش‌های گذشته نشان دادیم که چگونه سیج و انعجار ذخایر عظیم ناشی از محرومیت‌های "ملی" در نواحی آذربایجان و کردستان، تخلیه هر چند ناقص آن در جنبش عمومی و دمکراتیک ایران، جنبه مرتجعین را در ابعادی به وسعت ایران به زیر ضرب گرفت و بوضعیتی مخاطره آمیز گرفتار ساخت. ارتجاع نیز برای خروج از این وضعیت و پراکندگی آزار دهنده‌ای که در اردویش چشم میخورد بناچار برای به "سکوت" کشاندن "توده‌های ملت" و "فلج ساختن فعالیت انقلابی" پرولتاریا از یک طرف و تدارک، بازسازی و "تقویت" جنبه آشفته و بهم ریخته خود از طرف دیگر خواهان "حل مسأله آمل" "مسئله آذربایجان و تشکیل" کابینه ائتلافی گردید.

همچنین باد آوری این نکته لازم است که در و فایع شهریور ماه ۱۳۲۵ که توسط عشایر جنوب و به اسم حزب "دمکرات" قوام صورت پذیرفت و در طی آن تمام احزاب، محافل دمکراتیک و اتحادیه‌ها و کلوبهای کارگری مورد یورش و جیاول قرار گرفت، همه از طرف "دولت قوام" (بدون اطلاع اعضای "توده‌ای" کابینه، ائتلافی) بعنوان "نهضت جنوب" به رسمیت شناخته شد. حزب توده از "کابینه ائتلافی" خارج گشت و مبارزه طبقاتی در میان بهت و حیرت آقایان توده‌ای به خارج از چارچوبها و ملاحظات کابینه، ائتلافی "راه یافت". اکنون دیگر شرایط عینسی بگونه‌ای تکامل می‌یافت که رشد دیالکتیکی مبارزه مسأله آمل و "ائتلافی" به مبارزه‌ای کاملاً "غیر مسأله آمل" و خارج از محظورات کابینه ائتلافی تبدیل می‌شد. ائتلافی که محصول خواست‌های مشترک "و" کوشش‌های فوری سیاسی مشترک (که همانا اقدامی جهت تخفیف تضادهای اجتماعی، کانالیزه کردن مبارزه طبقاتی به مجاری قاسویی، جلوگیری از "جنگ برادرکشی" و "حفظ صلح جهانی") بود، اینک دیگر در زیر فشار پیروسیهای قاسومند مبارزه اجتماعی محکوم به از هم گسختگی بود. انکشاف فرایندهای بعدی مبارزه طبقاتی دیگر نمی‌توانست به اشکال و شیوه‌های گذشته ادامه یابد پیروسیهای مسأله آمل رشد تضادها کم کم رنگ می‌بخت و از اعماق خود ضرورتهای جدیدی را مطرح می‌ساخت. حاکمیت خود خواهان پاسبان



بروسه‌های مسالمت آمیز و آغاز نبرد قطعی بود.

اما در همین لحظات حساس نیز خوش خیالان حزب توده و فرقه دمکرات خود را متقاعد ساختند که هنوز احتمال یافتن شیوه‌های مسالمت آمیز برای حل مسئله آذربایجان و جلوگیری از "جنگ برادرکشی" وجود دارد. آنها با خود فریبی و عوامفریبی بر روی آنتاگونیزم طبقاتی که در طی مدت "ائتلاف آقاییان و" سکوت نوده‌های ملت"، ابعادش تا سر حد مناسبات غیر مسالمت آمیز و خونین رسیده بود پسرده سائرمی‌کشیدند و با نغمه نیرو به تکرار ملال آور و حزن انگیز فریادهای اسدی بورژوازی مبنی بر "برهیز از جنگ و برادرکشی" و عاقبت سازش و همسنگی طبقاتی می‌پرداختند، فارغ البالی آقاییان تا بدانجا پیش رفت که وفنی همه چیز دلالت بر آمادگی دولت قوام برای وارد آوردن صربه نهائی سر بیکر جنبش آذربایجان می‌نمود. آنها همچنان به تکرار خزعلات سابق مشغول بودند. در حالیکه قوام با آزاد ساختن سید صاء، سر لشکر ارفع...! حالت و آرایش کامل جنگی به خود گرفته و در شیوره‌های جنگ می‌دمید. فرقه دمکرات تخلیه فوری خمسه و تحویل آن را به دولت مرکزی تصویب نمود. اما حافظه تاریخی و غرایز طبقاتی توده‌ها هرگز به آنها اجازه این خود فریبی را نمیداد. مردم به هیچ وجه آماده خلع سلاح و تحویل زنجان به دست دولت مرکزی نبودند.

زنجان بلافاصله در مقابل این تصویب نامه عکس العمل نشان داد و طی تلگرافی به قوام اعلام داشت که "خمسه جزو آذربایجان است و چنانچه نیروهای نظامی تهران وارد شهر شوند آنها مسلحانه مبارزه خواهند کرد" ولیکن "انجمن ولایتی آذربایجان" که اجراء دقیق موافقت نامه را خواستار بود، مرتباً "قراء" قصبات خمسه را تخلیه می‌نمود. ولی هر ده و پایگاهی که تخلیه می‌گشت بلافاصله مورد هجوم و قتل و غارت افراد مسلح دوالعقاربها قرار گرفته و از طرف نیروهای نظامی تهران اشغال می‌شد حکومت مرکزی تسهاری‌های خود را بنام "فجایع و جنایات فرقه دمکرات" در مطبوعات وابسته بخود انتشار میداد و جراید دست راستی را تشویق می‌نمود که فتوای جهاد علیه آذربایجان بدهند (آنها می‌نوشتند "دولت باید به آذربایجان حمله کند و به شورای امنیت شکایت برد) علیهذا تخلیه خمسه و خلع سلاح فدائیان همچنان ادامه داشت.

(نقل از اسناد کتاب "گذشته چراغ راه آینده")

آقاییان که به "خلع سلاح" و "گریز از" جنگ برادرکشی" و حل "مسالمت

آمیز" مسئله آذربایجان بهر قیمتی راضی بودند، نه تنها کوچکترین عکس العملی در مقابل این جنایات دولت مرکزی نشان ندادند بلکه مصراانه خواهان پایان دادن هر چه سریعتر به مسئله آذربایجان و البته بطور "مسالمت آمیز" بودند. در مقابل این همه ضعف، جن و هراس رهبران حزب و فرقه منبع عظیم سخاوت، ابطار و ایمان مردمی وجود داشت که عواقب مسئله را به مراتب بهتر از رهبران نشان حس کرده بودند.

"روز سیام آبانماه که قرار بود آخرین دسته فدائیان (ارگان مسلح فرقه) حاضر در زنجان، اسلحه خود را تحویل دهند... اسناد از طرف فدائیان مخالفتی بعمل نیامد، اما بعد از ظهر همانروز فدائیان در حالیکه فریاد می‌زدند "ما را فروختند"... محل سکونت هیئت نظامی تهران راه آتش گرفتند و اعلام نمودند که ما زنجان را تحویل نخواهیم داد و در پاسخ مسئولین نظامی و سیاسی فرقه گفتند "برادران! سلاحهای ما را نگیرید، اینان (فرستادگان حکومت مرکزی) شرف و ناموس ندارند، جنایتکارند، به قول خود وادار نیستند. مبادا به آنها اعتماد کنید. ما را دست بسته تسلیم این آدمکشان نکند. بگذارید از شهر زیبایمان دفاع کنیم، ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه نفرستند. ما حاضریم مردانه از آزادی‌هایمان دفاع کنیم و در این راه بپیریم و یا بکاره آزاد شویم" (همانجا. تاکید از ماست)

ولیکن برای آقاییان که عادت کرده بودند تا منافع زحمتکشان را در ابعادی بسین المللی، و کشتارگاه توده‌ها را در مقیاسی جهانی، تسخیر کنند، طبیعتاً چنین "کشتارگاهها" که در ابعادی بسعت خصمه بوجود آمده بود "کوچکتر" از آن بود که چشم بلند همت آنها بیاید.

"... و هنگامیکه بعنوان دستور حزبی و بنام فرقه دمکرات آذربایجان از آنها خواسته شد که از جنگ و ستیز دست بردارند، فدائیان بدانند فرزندان پدر مرده، شیون کتاس سلاحهای خود را تحویل داده و بدنال سربوشت عم انگیزشان رفتند. (همانجا) -

بدین ترتیب روز اول آذر ماه زنجان تماماً در اختیار دولت مرکزی قرار گرفت و آقاییان وفاداری و تعهد خود را در قبال حل "مسالمت آمیز" مسئله آذربایجان در عمل بخوبی نشان دادند.

بافتح "مسالمت آمیز" زنجان، ارتجاع دسته کشتاری وسیع و باورنکردنی

زد و تحویل دست بسته شهر را بصورت شکستی سهمگین بر فرقه و پیروزی نظامی بزرگی برای ارتش و دولت مرکزی در آورد. ارتجاع برای گرفتن زهر چشم و دادن درس عبرت به "یاغبان" و "شورتیان" و !!! و جهت تضعیف روحیه مقاومت توده‌ها هیاهوی بسیاری در اطراف این پیروزی براه انداخت اما هنوز انبان ارتجاع ملو از نیرنگ و فریب است. در اوایل آذر ماه حبه ارتجاع آخرین برگ خود را رو می‌کند. ارتجاع تحت پوشش فریکارانه انتخابات. گسیل نیروهای ارتش را برای رعایت قانون و تضمین کامل انتخاباتی قانون در مناطق آذربایجان و کردستان خواستار می‌شود.

با این اقدام، دیگر فرقه دمکرات خطر را حس کرده و از خواب زمستانی بیدار می‌شود و در پاسخ به قوام چنین می‌گوید.

"اعزام نیرو به آذربایجان در حکم اعلان جنگ به نهضت آذربایجان است. مردم آذربایجان از حق مشروع خود که به سهای خون هزاران تن جوان ایرانی بخصوص آذربایجانی بدست آورده است، صرف نظر نخواهد کرد. (تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان، نقل از اسناد "گذشته چراغ راه...")

قوام در جواب این تلگراف می‌نویسد.

"با حسن نیت تصمیم دولت را استقبال نمائید. هیچگونه بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد \* ..."

سیاست وحشیانه حکومت در زنجان و برخورد های مشابه در سایر نقاط ایران که همگی قهری وحشیانه و غیر انسانی را نمایش گذارده بود، توده ها را بیش از پیش به اجتناب ناپذیر بودن برخورد و ستیزی قهر آمیز متقاعد می‌ساخت.

\* قوام تلگراف مشابهی به قاضی محمد می‌فرستد و از او چنین پاسخی دریافت می‌کند.

"انتخابات تحت نظارت انجمن ایالتی و بدون اعزام قوا انجام خواهد گرفت."

در جواب این تلگراف و دیگر اظهارات و تضییعات قوام، پیشه وری در مقالهای تحت عنوان "چرا و برای چه می‌آیند" چنین می‌نویسد.

"آقای قوام اشتباه می‌کند، او قدرت نهضت ما را درک نکرده است. مردم

مردم آذربایجان "در میتینگ عظیمی که از طرف فرقه و اتحادیه کارگران آذربایجان در میدان عالی قاپو تبریز تشکیل شد شرکت کردند، همه شرکت کنندگان ۰۰۰ برای کسب اجازه از فرقه دمکرات جهت بدست گرفتن اسلحه بسوی محل کمیته مرکزی فرقه براه افتادند ..."

ولیکن اگر در "پائین" چنین شور و شوق و جنب و جوشی چشم می‌خورد و تقریباً همه آمادگی خود را برای برگرفتن سلاح و دفاع از دستاوردهای جنبش، اعلان داشتند، در "بالا" فعل و انفعالات دیگری در جریان بود.

در روز ۲۵/۹/۱۹ یعنی "درست در همان روزی که قوام دستور حمله به آذربایجان را صادر کرد. مسئولین سیاسی شوروی رسماً به پیشه وری دستور دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد کردند که فقط عده، انگشت شماری از سران فرقه بخاک شوروی پناه بدهند. (همانجا) -"

"پیشه وری با ترک مقاومت و تسلیم در برابر نیروهای دولتی شدت مخالف بود ... دکتر سلام اله جاوید و حاج علی شبتری با ترک مقاومت و تسلیم موافق بودند ..."

"از آن ساعت به بعد دیگر دستورهای آمادگی جنگی و پیشروی بسوی تهران از کمیته نظامی و فرقه دمکرات شنیده نمی‌شد ... تبریز بوسیله راديو و تلگراف لحظه به لحظه فرمان عقب نشینی صادر می‌کرد."

"روز بیستم آذر ماه میتینگی در برابر کمیته مرکزی فرقه دمکرات تشکیل کردند. و بی‌ریا و دکتر جاوید ... قطعنامه زیر را به تصویب رساندند. "سا انکا" به حسن نیت آقای قوام السلطنه و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد ۱ - بمنظور جلوگیری از برادر کسی هنگام ورود قوای تأمین دولتی به شهر تبریز از هر گونه تظاهرات مخالف آمیز خود داری شده و با کمال متانت از آنها استقبال نماید ۲ - ... ۳ - تمام سازمانهای فرقه و اتحادیه ها کفایتی - السابق بکارهای روزانه خود مشغول هستند." (همانجا)



ما سوگند یاد کرده‌اند که به هر قیمتی که است آزادیهای بدست آمده را حفظ کنند. ما به سوگند خود وفادار مانده ... چنین است حرف آخر ما. مرگ هست و بازگشت نیست."



در روزهای بیستم و بیست و یکم آذر ماه، مکی اف کنسول شوروی در آذربایجان، در مقابل درخواست عده‌ای از آزادیخواهان و سران فرقه که حاضر نبودند دست‌بسته خود را تحویل دشمن دهند، صراحتاً "چنین گفت، نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می‌آیند و باشما کاری ندارم. شما کافی السابق بکار خود مشغول باشید. آنها قول داده‌اند که یا در آذربایجان

انتخاباتی مسالمت آمیزی خواهند داشت . . . در آذربایجان نباید هیچگونه برتری و  
نظامی پیش بیاید . . ." - (همانجا)

تنها "خوش خیالان" و "خود فریبان" میتوانند خود را متقاعد سازند که مبارزه از طریق مسالمت آمیز به نتیجه خواهد رسید. آری تنها "خود فریبان" متکی به "حسن نیت قوام" می‌توانستند به حل "مسالمت آمیز" مسئله آذربایجان متقاعد گردند.

سرانجام این درام خونین "عقب نشینی فرقه، فرار ۲۰ هزار نفر شوروی و قتل عام ۲۵ هزار تن از طرفداران فرقه" بود (تاریخ سی ساله - جزئی) . جنبش آذربایجان شکست خورد. شکستی بی‌افتخار برای رهبران و بس تراژیک و خون آلود برای خلق آذربایجان، پایگاه تداوم جنبش با آن همه نیرو و امکانات به دست رهبران تسلیم طلب دست بسته تسلیم دشمن شد. تسلیمی که به قیمت نابودی عزم و اراده و آمادگی انقلابی توده‌ها از جانب رهبران انجام شود، شایسته چه نامی جز خیانت است.

اما جمع بندی حزب توده از این شکست چیز دیگری است. حزب توده با منطق "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد" در مقاله‌ای تحت عنوان "اندرز تاریخی"، اندرز خود را از این شکست تاریخی چنین بیان می‌کند.

"ولی سرانجام کمیته مرکزی فرقه دمکرات مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و بخاطر صلح در داخل ایران که برای صلح جهانی مفید است و به منظور جلوگیری از جنگ برادر کشی از قصد مقاومت صرف نظر کرده . . . و با توجه به فواید کلی‌تری که از این اقدام ناشی می‌شود باید به هر جهت از آن هواداری کرد . . . البته ما نباید طرفدار آن باشیم ولو به قیمت خونریزی در جهنم به پیروزی موقتی نائل آئیم . . . بهتر آن است که ما در پناه صلح جهانی و پیشرفت و آزادی در سراسر عالم پیش رویم." (گذشته چراغ زاه آینده - تأکید از ماست)

### آثار و نتایج شکست و سازش رهبری در جنبش دمکراتیک آذربایجان

جنبش دمکراتیک آذربایجان که در سینه سارن و تسلیم 'رهبری' به خاک و خون کشیده شد، تا سالهای دراز نتوانست از بر سر بار این شکست کمر راست کند. با این شکست فصاحت باره آذربایجان تا سالهای سال سردارای ۵۶ - ۱۳۲۵ دیگر حضوری جدی و فعال در صحنه مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیسمی مردم ایران نیافت. اشتباه است هرگاه سگسی این شکست را تنها در تعداد کشته شدگان اردوی ستمدیدگان آذربایجانی محدود کنیم. بالا بر آر آن حساب است اگر عدم تناسب نیروها در سطح بین الفلشی و قدرتمندی امپریالیسم را عامل اصلی شکست فلسفاد سائیم، علل سنگینی شکست و مکتوب ۳۰ ساله و برکنار آذربایجان راناید. در وجوه و ابعاد دیگر یعنی سارن رهبران و رها بودن توده‌ها از جانب آسان جستجو کرد. ما با استادان و استاد تاریخی نظیر انکار ناپذیری سلس دادیم که تا لحظه شکست نهائی یعنی زمانیکه دشمن طغیانی بر احسان متلاشی و داعیان تنده جنبش مستقر نشد، حال رهبران که در تمام این مدت در فکر "صلح جهانی" و جلوگیری از "جنگ برادر کشی" بودند آرام نگرفت. این سر از شکست تسلیم طلبانه و عفلکرد فصاحت بار خود، اعلام دانستند که.

"خاتمه مسئله آذربایجان به نحوی که انجام شد سببوار عکس آن بود. شکستی به قیمت خیانت رهبری / ۳۰ سال مکتوب، ۲۰ هزار کشته و ۲۰ هزار فراری در نظر آقایان چیزی است که از عکس آن سبب بود.

"درست است که اگر مجلس و مردم مساوی بحرح می‌دادند، احتمالاً شکست دم سببوار بود. . . امکاناً" مبارزان منشد و صدها نفر هم کشته می‌شدند. بدون آنکه بتوانند از موقعیت نیروی مسلط طلب حلوتگیری عمل آورند. ولی این دلیلی نبود که بی‌چون و چیرا اسلحه خود را به زمین بگذارند. این حقیقتی است که یک شکست بعد از مبارزهای سخت، به اندازه یک سرورزی آسان بدست آمده دارای اهمیت انقلابی است. شکست‌های

پاریس و وین در زوئن و اکتبر ۱۸۴۸ محققاً "در انقلابی کردن افکار مردم ایندو شهر نقش بسیار مهمتری را از پیروزیهای فوریه و مارس ایفا نمودند. احتمالاً" مجلس و مردم برلن در سرنوشت این دو شهر مذکور شریک می شدند. ولی شکست افتخار آمیز می خوردند و از بی آرزوی انتقام در اندیشه بازماندگان باقی می گذاردند. آرزویی که در دوران انقلابی عالیترین عامل الهام بخش فعالیت پر شور و نیرومند می باشد. بدیهی است که در مبارزه دل بدریا زدن خطر شکست بدنتال دارد. ولی آیا دلیلی می تواند باشد که خود بشکست خود اذعان نموده و بدون کشیدن شمشیر تن به اسارت دهد؟ در انقلاب کسی که فرماندهی موضع حساسی را بدست دارد اگر بجای اینکه دشمن را مجبور کند دست بحمله برد، موضع خود را تسلیم کند بدون تردید مستحق این است که با او بعنوان خائن رفتار بشود" (انقلاب و ضدانقلاب انگلس - تأکید از ماست)

انگلس میگوید "شکست افتخار آمیز از بی خود آرزوی انتقام را در اندیشه باز بینندهگان باقی میگذارد - آرزویی که در دوران انقلابی عالیترین الهام بخش فعالیت پر شور و نیرومند می باشد" و رهبران حزب توده می گویند. "برخی از رهبران فرقه دمکرات پس از حادثه زبجان قصد مقاومت داشتند ولیکن سرانجام کمیته مرکزی فرقه دمکرات "مسالمت" را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و به منظور جلوگیری از جنگ و "برادر کشی" از قصد مقاومت صرف نظر نمود."

کمونیستها در اتحاد هرگونه تاکتیک و سیاستی در درجه نخست و قبل از هر چیز باید به فکر ایجاد زمینه های مساعد رشد و ارتقاء آگاهی طبقاتی و کارآیی مبارزاتی زحمتکشان بوده و هر چه بیشتر در تقویت هویت و صف مستقل پرولتاریا کوشا باشند. شکست فاجعه آمیز آذربایجان که با وجود مقاومت و ایستادگی قهرمانانه توده ها دقیقاً "بعلت تسلیم طلبی و سازشکاری رهبران به وجود آمد، تأثیرات بس مخربی در روحیه مبارزاتی توده ها از خود جای گذارد و نتوانست

روحیه استوار و بیوفی را در بازماندگان رنده نگاه دارد و آنرا به آرزویی که در دوران انقلابی عالیترین و الهام بخش فعالیت پر شور و نیرومند "توده هاست تبدیل کند. این شکست منحصر به افعال، رکود و سکونی سنگین شد.

بحث بر سر امکان پیروزی یا شکست نیست. حقیقتی است که اگر فرقه دست به مقاومت میزد و حتی "جنگ برادر کشی" ابعادی وسعتر بخود می گرفت. امکان شکست وجود داشت. ولی این شکست حداقل در بی خود. ارتقاء سطح آگاهی توده ها، تعمیق سنن مبارزاتی آنان را همراه می آورد. حقیقتی است که در بسیاری مقاطع تاریخی، یک "شکست افتخار آمیز" برای آموزش توده ها و ترتیب آنان برای مبارزه بعدی لازم است.

نتایج و عوارض شکست آذربایجان به رکود طولانی جنبش آذربایجان محدود نبرد. همزمان با سرکوب جنبش در نواحی کردستان و آذربایجان، سرکوب جنبش عمومی و دمکراتیک ایران گسترش یافت. جنبه ارتجاع ضربه اصلی را بر ستون فقرات جنبش دمکراتیک و سرتاسری ایران یعنی جنبش طبقه کارگر وارد آورد. ارتجاع پس از شکست آذربایجان و کردستان موفق به محو شرایط دمکراتیک در تمامی ایران شد. و بدین ترتیب تعلیم و بسجج تشکیلاتی جنبش نوجوان و نوپای کارگری ایران که در طی ۲۰ سال دیکتاتوری رضا خانی از کمترین آزادیهای سیاسی و امکان مبارزه "آشکار، آزاد و وسیع" محروم بود. و در شرایط بعد از شهریور ۱۳۲۰ موفق به برداشتن اولین گامهای جدی خود شده بود، با شکست جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان، برهم خوردن تعادل نیروها منفع اردوی ارتجاع و امیرالیم و از میان رفتن فضای باز سیاسی و دمکراتیک با مواج جدی روبرو گشت.

پس از سرکوب جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان، کارخانجات بوسله ارتش و نیروهای انتظامی به اشغال درآمد کلوپها و اتحادیه های "سیاسی" کارگری مورد هجوم چماق کسان حزب دمکرات قوام قرار گرفت. روزنامه های ترقی خواه و کارگری توقیف شدند. کارگران مبارز و وفادار به آرمانهای طبقاتی خود، گروه گروه از کارخانجات تصفیه شدند و دیگران نیز ناچار به ورود در سدیگاههای زرد وابسته به حزب "دمکرات" گردیدند. در عین حال جنبش دهقانی ایران نیز که پس از تکانهای شدید در شهرها به حرکت در آمده بودند، با افت جنبش به خاموشی گرائیدند.

شکست جنبش های ملی در آذربایجان و کردستان صریحاً جدی بر جنبش

کارگری و جنبش عمومی دمکراتیک - ضد امپریالیستی مردم انقلابی مهین ما وارد آورد. بدون شک اثرات زبانبار و نتایج این شکست فاجعه آمیز یکی از زمینه‌های مهم شکست قطعی جنبش ضد امپریالیستی مردم درخربان کودتای ۲۸ مرداد بود.

### مصالحه و سازش از دیدگاه لنین

"مصالحه را از نظر اصولی نفی کردن و هیچگونه مصالحه‌ای را بطور کلی جایز نشمردن آنچنان عمل کودکانه‌ای است که حتی مشکل است آنرا حدی تلقی نمود. سیاست مداری که می‌خواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید واقع شود باید بتواند موارد مشخص این قبیل مصالحه‌ای را که جایز نیستند و اپورتونیزم و خیانت را منعکس می‌کند سازند تغییر دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام تیرگی اقتضای بی‌امان و جنگ آشتی‌ناپذیر خود را علیه این مصالحه‌های مشخص متوجه سازد. ...

مصالحه داریم تا مصالحه. باید توانست اوضاع و شرایط مشخص را در مورد هر مصالحه با هر یک از انواع مصالحه‌ها مورد تحلیل قرار داد.

"لنین، بیماری کودکی "چپ‌روی" در کمونیسم"

مسئله مصالحه و سازش از مقولات مربوطه به علم مبارزه انقلابی است که مانند هر مقوله دیگر از قوانین خاص خود برخوردار بوده و مستلزم متد برخورد خاص نیز می‌باشد. همانطور که دوزان پیشرفت انقلاب از قوانین و مکانیزم خاصی برخوردار است، دوران عقبه نشینی نیز قانون مندیهای خاص خود را دارد. روش برخورد به مقولات مصالحه و سازش در این چارچوب قابل تبیین است. این روش و قوانین خاص را لنین آموزگار بزرگ پرولتاریا بطور بسیار روشنی در اثر درخشان خود "چپ روی بیماری کودکانه در کمونیسم" به ما می‌آموزد. این جزوه که در سال ۱۹۲۰ و قریب سه سال بعد از پیروزی انقلاب اکثر به رشته تحریر در آمد، ضرورت مبارزه با دیدگاه چپ را در جنبش بین‌المللی پرولتاریائی مطرح

می نماید. در عین حال لنین آنی از نقد و برخورد دیدگاه راست روانه‌ای که بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و پایان جنگ امپریالیستی بر جنبش جهانی کارگری مسلط گشته بود، غافل نمی ماند. لنین در پاسخ به چپ روه‌ای جنبش پرولتاریائی که هر گونه مصالحه و سازش را در تحت هر شرایطی مردود و محکوم می نمودند، نمونه های متعدد سازش و مصالحه حزب بلشویک را در تاریخ فعالیت حزب خاطر نشان می سازد. اما در عین حال لیه تیز حملات لنین سازشکارانی را که وقیحانه اعلام می نمودند " وقتی که فلان مصالحه برای بلشویکها مافزون باشد پس چرا برای ما هر گونه مصالحه‌ای مافزون نباشد " سز مصون نمی گذاشت. بقول او.

" هر پرولتری در نتیجه آن شرایط سازش توده‌ای و آن حدت فوق - العاده تناقضات طبقاتی که در آن بسر می برد، مشاهده می کند که بین مصالحه‌ای که شرایط ابرکتیو آنرا ایجاب می کند ( زیرا صندوق اعتصاب فقیر است از خارج کمکی نمی شود و اعتصاب کنندگان بطور تحمل ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده‌اند ) و به هیچ وجه از ایمان

انقلابی و آمادگی کارگرانیکه بدان تن در می دهند برای سازش آتی نمی کاهد

از یک طرف و مصالحه‌ای که توسط خائنین بعمل می آید که گناه استفاده جوتی خود ( اعتصاب شکنان هم مصالحه می کنند ) جبن خود، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران، سستی خود را در برابر ارباب و گاه اقناع و گاه صدقه و گاه خوش آمد گویی سرمایه - داران بگردن علل ابرکتیو می اندازند. بین این دو مصالحه فرق وجود دارد "

( تاکید از ماست - چپ روی )

و لنین بما می آموزد که هر مورد مشخص مصالحه باید بطور مشخص مورد مذاقه قرار گرفته و تحلیل شود. شرایط معینی که هر مصالحه‌ای را الزام آور می سازد، انگیزه و اهدافی که این مصالحه را ضروری می نماید و برنامه عمل بعدی باید بطور مشخص مورد ارزیابی قرار گیرد. او همچنین شکل و نوع ارائه و اجرای طرح سازش های مشخص را بما می آموزد و روش برخورد مارکسیستی را در این مورد به ما می نمایاند. از موارد متعددی که حزب بلشویک به سازش و مصالحه مبادرت ورزید و لنین

در کتاب " چپ روی " به تجزیه و تحلیل آن می پردازد. مسئله صلح برست - لیتوفسک است.

در این مختصر مابه بررسی مسئله صلح می پردازیم تا با شیوه برخورد لنینی آشنا شده و از آن درس آموزی نمائیم.



### قرارداد صلح برست - لیتوفسک

" در دوران انقلاب اکتبر لنین به حزب بلشویک می آموخت که در موقعیکه شرایط لازم موجود است، چگونه باید بی باکانه و با عزم راسخ هجوم کرد. در مورد صلح برست لنین به حزب تعلم می داد در حالیکه نیروی دشمن آشکارا بر نیروی ما برتری دارد چگونه باید با نظم و ترتیب عقب نشینی اختیار کرد تا اینکه با انرژی بی - پایان بر ضد دشمن تدارک تعرضی بویین دید. ( تاکید از ماست ) - تاریخ حزب بلشویک اتحاد شوروی - دوره مختصر

پیروزی انقلاب اکتبر تنها توازن نیروهای متخاصم جنگ امپریالیستی اول را تغییر داد و جبهه متحد انگلستان و فرانسه را از موئلفی قوی محروم ساخت، بلکه همچنین با برقراری اولین حکومت کارگری در اروپا، طلبه پیروزی کارگران کشورهای آریپایی دمیدن گرفت. امپریالیستها و خصوصا " امپریالیسم آلمان نیش از سایر امپریالیستها از پیروزی اکتبر به وحشت افتادند. این دول امپریالیستی استقرار و استحکام حکومت پرولتاریا را به معنی تهدید مستقیمی بر نيات سیاسی و حفظ موقعیت خویش یافتند.

حکومت نو نهال شوراها را هر سو مورد تهاجم و تخاصم امپریالیستها قرار گرفت. حزب بلشویک به محض سرنگون ساختن حکومت کرسکی و تسخیر قدرت سیاسی تمایل حدی خود را مبنی بر خاتمه فوری جنگ و برقراری صلح با کلبه

کشورهای متخاصم اعلام نمود. حکومت شوروی به تمام دول درگیر در جنگ صلحی عادلانه و دموکراتیک را پیشنهاد کرد و از آنان خواست تا هر چه زودتر مذاکرات صلح را آغاز نمایند. اما انگلستان و فرانسه پیشنهاد صلح دولت شوروی را نپذیرفتند و در نتیجه حکومت شوروی بمنظور تحقق اراده شوراهای پروسه مذاکرات صلح را در روز ۵ فوریه با دولت آلمان آغاز کرد. ولی دولت آلمان شرایط سختی را برای انعقاد قرارداد صلح پیشنهاد می نمود. امیرالیسم آلمان در ازای پیشنهاد صلح، جنگ حکومت شوروی، الحاق لهستان شوروی، لیتونی و استونی را به خاک خود مطرح می ساخت. آلمان خواستار استقرار حکومت دست نشانده خود در اوکراین بود و همچنین می خواست که جمهوری شوروی عرمت جنگ و هزینه نگهداری اسرای روسی را به عهده گیرد. در یک کلام، آلمان خواستار تحمیل قرار دادی اسارت بار بر جمهوری تازه پای شوراهای بود. سرانجام مذاکرات صلح با وقفه ای کوتاه که همراه با تهاجم نظامی آلمان به مناطق بیشتری از خاک کشور شوروی بود در ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ در منطقه برست - لیتوفسک بین جمهوری شوروی و دولت آلمان انعقاد یافت و حزب کمونیست شوروی به رهبری لنین شرایط فرماندهی آلمان را پذیرفت.

معاهده صلح به آلمان قبل و در طول مذاکرات، بحران وسیعی را در حزب پدید آورد و به گفته لنین این بحران "یکی از عظیم ترین بحرانهای است که انقلاب روس میگذراند" (لنین جلد ۲۲، صفحه ۳۲۱) بخشی از اعضا و کادرهای حزب بلشویک به مخالفت جدی با لنین پرداختند و او را که بر روی اهمیت صلح مصرانه تأکید می ورزید شدیداً "مورد حمله قرار داده و متهم به سازشکاری می کردند. آنها پذیرش این معاهده صلح را ننگ بار می دانستند. آنها می گفتند که باید جنگ را بر علیه آلمان ادامه داد، که ترک محاصره معادل با خیانت به جنبش جهانی پرولتاریائی است، که وظیفه انترناسیونالیستی جمهوری جوان شوروی و تعهد آن به انقلاب اروپائی حکم می کند که شوروی جنگ با آلمان را ادامه داده و با این عمل خود پروسه پیروزی انقلابات سوسیالیستی در اروپا را تسریع کند.

این کمونیستهای چپ حتی حاضر بودند که نجات "انقلابات سوسیالیستی در اروپا" به قیمت از دست رفتن شوروی تمام شود. دبیر خانه حزب در مسکو که در دست و تخت رهبری کمونیستهای چپ بود قطعنامه ای بر علیه صلح تصویب و انتشار نمود که در آن چنین می آمد، "ما برای منافع انقلاب بین المللی ممکن

و مناسب می دانیم. پیروی از این اصول یک حاکمیت ضروری است. (تاریخ مختصر صفحه ۳۵۳)

"کمونیستهای چپ" در مبارزه خود علی "راست روی های" لنین تا سه آنجا پسر رفتند که حزب را (در صورت عدم تجدید نظر در نقطه نظرات حزب) تهدید به استعاب نمودند. آنها - بر قطعنامه مذکور تصریح کردند که "مشکل است لنین از اشتراک حزب در آینده بر یک مانع شد."

چپ روهای حزب بلشویک - بعدی در تحریکات ذهنی خود غرق گشته بودند. به حدی از واقعیات جامعه خود فاصله گرفته بودند، به درجه ای دچار خیال بافی و اوهام شده بودند که حتی حاضر به شکست و از دست دادن حکومت شوراهای و انهدام اولین حکومت کارگری جهان بودند.

ایا برخورد لنین به مسئله چه بود؟ چرا لنین حاضر به قبول و پذیرش این قرار داد تحمل ناپذیر شد؟ آیا لنین به پیروزی انقلابات پرولتاریائی در اروپا نمی اندیشید و یا برای آن اهمیتی قائل نبود؟ آیا او از اصل حرکت از کل و به جزء، در رابطه با انقلابات پرولتاریائی در اروپا تخصصی نموده بود؟ چه شرایط و چه اصولی او را به پذیرش معاهده صلح رهنمون ساخته بود؟

شرایط کشور شوراهای و موقعیت جنبش های پرولتاریائی

اروپا در آستانه امضاء قرارداد صلح برست

با آنکه دستگاه کهنه دولتی بورژوازی و ارتش آن درهم شکسته شده، سرمایه داران مصادره شده و بانکها، معادن، کارخانجات و غیره ملی گردیده بود، هنوز موقعیت حکومت شوراهای استحکام نیافته بود. ضد انقلابیون در داخل باندهای مسلح تشکیل داده و به قیام بر علیه حکومت دست بازیده بودند. آنها به خرابکاری در اقتصاد می پرداختند. قحطی زندگی مردم را تهدید می نمود. کشور شوراهای در محاصره نظامی امپریالیستها قرار داشت. درجه جنگ سربازان خسته، فرسوده و بی آذوقه بودند. لنین در ۱۱ فوریه ۱۹۱۸ موقعیت ارتش را چنین توصیف نمود.

" شک نیست که ارتش ما در لحظه فعلی و در هفته های نزدیک ( و احتمالا " هم در ماههای نزدیک ) مطلقا " قادر نیست با احراز موقعیت تعرض آلمانها را دفع نماید . اولاً " به علت نهایت خستگی و فرسودگی اکثریت سربازان که با خرابی بی سابقه وضع خواربار و بی ترتیبی امر تعویض سربازان خسته و غیره همراه است ، ثانیاً " به علت از کار افتادگی کامل اسبها که توپخانه ما را به نابودی حتمی محکوم می نماید ، ثالثاً " به علت عدم امکان مطلق دفاع از کرانه های ریگا تا ره ول که بدشمن مطمئن ترین شانس را میدهد تا بخش باقی مانده لیتوانی و سپس استونی را تسخیر کند و بخش بزرگی از سپاهیان ما را از عقب دور بزند و بالاخره پتروگراد را تصرف نماید " -  
- تزه های مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح جداگانه -

و الحاق آمیز . منتخب آثار یک جلدی صفحه ۵۸۴

از آن گذشته سربازان جدا " و فورا " خواستار انعقاد قرارداد صلح و تحقق شعار مهم دو انقلاب بزرگ روسیه بودند . آنها صلح می خواستند و از جنگ بیزار بودند لنین در " تزه های مربوط به مسئله انعقاد صلح جداگانه " به این نکته توجه نموده چنین می نویسد :

" در شرایط دمکراسی نمودن کامل ارتش ، جنگیدن بر خلاف اراده اکثریت سربازان در حکم ماحرا جویی خواهد بود و برای ایجاد یک ارتش سوسیالیستی کارگری - دهقانی واقعا " استوار و از لحاظ مرامی محکم حداقل ماهها وقت لازم است . " ( تاکید از ماست )

- تزها . . . منتخب آثار یک جلدی صفحه ۵۸۵

وانگهی ، این در شرایطی بود که هنوز ارتش سرخ تشکیل نیافته و آمادگی نظامی پرولتاریا در پائین ترین حد تصور بود . از این گذشته دهقانان ، این اکثریت عظیم جامعه هر چه سریعتر می خواستند قرارداد صلح منعقد شده و پایان مخاصه اعلام گردد . لنین در تزه های خود موقعیت دهقانان را چنین توصیف می نماید .

" دهقانان تهیدست روسیه قادرند از انقلاب سوسیالیستی که تحت رهبری طبقه کارگر است پشتیبانی نمایند ولی قادر نیستند بی درنگ و در لحظه حاضر به جنگ انقلابی جدی بپردازند بی اعتنایی به این تناسب عینی نیروهای طبقاتی در مورد مسئله مزبور خطای مهلکی خواهد بود " - لنین ، تزها . . . منتخب آثار صفحه ۵۸۵ -

بنابر این برخلاف " کمونیستهای چپ " ، خرده بورژواهایی که بدون عقیده معمولی یک روشنفکر خرده بورژوازی بی طبقه با جهان بینی اشرافی " ( لنین ، چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی ) ، بدون حداقل آگاهی از ذهنیت و شرایط زندگی توده های مردم زحمتکش و استثمارشده مسئله جنگ با آلمان را مطرح می ساختند ، لنین با حرکت از واقعیات مشخص جامعه و از شرایط زندگی و روحیه توده ها ، مسئله صلح را مطرح میساخت صلح لنین نه زائیده ذهن و خیال وی که تلور خواست توده ها و موقعیت مشخص جامعه در لحظه ای مشخص بود . لنین خواست صلح توده ها را از آنان دریافت میکرد و با توضیح شرایط و دلایل صلح ، به ذهن و حرکت آنان جهت میداد . ما به این مسئله ، بیشتر خواهیم پرداخت . اما طرح مسئله صلح از جانب لنین صرفاً " محدود به شرایط داخلی روسیه نمی گشت . لنین در تدوین سیاست صلح و مصالحه با امپریالیست آلمان به طور خاص و به موقعیت جنبش کارگری اروپا به طور عام توجه کامل مبذول میداشت .

لنین به روشنی میدید که جنبش پرولتاریای آلمان و اروپا در موقعیت تعرض همه جانبه قرار ندارد و نبرد قطعی پرولتاریا و بورژوازی آلمان بزودی میسر نیست . لنین در برخورد به " کمونیستهای چپ " ، به برخورد کمونیستهای آلمان استناد می جست . وی می نویسد .

" هر آینه سوسیال دمکراتهای چپ آلمان بما پیشنهاد میکردند صلح جداگانه را برای مدت معینی به تعویق اندازیم و برآمد انقلابی را در آلمان در این مدت تضمین میکردند ، آنگاه ممکن بود مسئله برای ما صورت دیگری پیدا کند . ولی چپهای آلمان نه فقط ، چنین چیزی را نمی گویند بلکه بعکس رسماً اظهار میدارند .



" تا جائیکه می‌توانید ایستادگی کنید ولی مسئله را به مقتضی اوضاع و احوال انقلاب سوسیالیستی روس حل کنید، زیرا در مورد انقلاب آلمان هیچ چیز مثبتی نمی‌توان وعده داد."

— تزا ... منتخب آثار، صفحه ۵۸۴ —

با جمع بندی از اوضاع و شرایط مشخص آلمان و درجه تکامل یافتگی جنبش پرولتری آلمان و با توجه به حد رشد مبارزه طبقاتی در سایر کشورهای اروپایی و نیز رشد ناموزون مبارزه طبقاتی در اروپا بود که لنین موضوع جنگ انقلابی با آلمان را در آن لحظه مآجرا جوئی می‌خواند و به دفاع از صلح با آلمان می‌پرداخت.

"هرآینه انقلاب آلمان در جریان ۳ - ۴ ماه آینده درگیر و پیروز گردد، آنگاه ممکن است تاکتیک جنگ انقلابی به ناپودی انقلاب سوسیالیستی ما منجر بشود. ولی هر آینه انقلاب آلمان در ماههای نزدیک فرا نرسد، آنگاه جریان حوادث در صورت ادامه جنگ ناگزیر این خواهد شد که شکستهای کاملاً شدید، روسیه را به انعقاد جداگانه به مراتب بی صرفه‌تری مجبور خواهد ساخت و این صلح هم نه از طرف حکومت سوسیالیستی بلکه از طرف بکنوع حاکمیت دیگری منعقد خواهد شد (مثلاً" از طرف بلوک رادای بورژوازی با چرنفی‌ها یا چیزی شبیه به آن) زیرا ارتش دهقانی که در اثر جنگ دچار فرسودگی تحمل ناپذیری شده است پس از نخستین شکست‌ها شاید هم نه پس از چند ماه بلکه پس از چند هفته، حکومت کارگری سوسیالیستی را سرنگون خواهد کرد"

— تزا ... منتخب آثار صفحه ۵۸۵

بنابراین تر سازش لنین با بورژوازی امپریالیستی آلمان و قبول شرایط سخت این صلح بر اساس تحلیلی مشخص از اوضاع و موقعیت توده‌ها، بر اساس تحلیل از شرایط جنبش پرولتاریا در آلمان و اروپا و بر اساس توازن نیروها در سطح جامعه روسیه و در سطح اروپا، یا عبارتی مجموعه شرایط داخلی و خارجی استوار بود.

در مقابل، آنچه که " کمونیستهای چپ" فاقد آن بودند همین تحلیل مشخص از شرایط مشخص بود لنین در برخورد به این " کمونیستهای چپ" که حرکتشان بر مبنای نفی صلح و ادامه جنگ قرار داشت می‌نویسد.

" این حرکت ماهیت طبقاتی نداشته و تنها حرکت

" زبده" های روشنفکر و برگزیدگانی است که مخالفت با

صلح را درون شعارهای انقلابی خرده بورژوازی می‌پیچند.

چرا که برآستی این توده های کارگران و دهقانان استثمار

شده بودند که صلح را بتمویب رسانیدند"

— چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی — صفحه ۳ —

خودداری درازمدت از جنگ یا خودداری از جنگ در لحظه فعلی

و اما لنین از این سازش چه می‌فهمید؟ و با چه انگیزه، هدف و برنامه‌ای به چنین صلحی تن داد؟ شیوه برخورد لنین به مسئله جنگ با آلمان از بسیاری جهات برای ما آموزنده است. از این جهت باید بتوانیم اسلوب برخورد لنین به مسئله جنگ و صلح با آلمان را درک کرده و در عمل بکار بندیم.

لنین بما می‌آموزد که ابتدا می‌بایست موضع ما در قبال هر جنگ صریح و واضح اعلام شود. وی جنگ با آلمان را جنگی عادلانه و حق طلبانه میدانند و این جنگ را " جنگ به وسیله پرولتاریا بعد از پیروزی بر بورژوازی در کشور خودی و با هدف استحکام و توسعه سوسیالیزم" می‌داند و آنرا " جنگی قانونی و مقدس" می‌خواند.

— چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی صفحه ۱۱ —  
لنین علیرغم اینکه بیش از هر کس دیگری بر لزوم پایان جنگ و انعقاد قرار داد صلح اصرار می‌ورزید، کوچکترین تردیدی نسبت به ماهیت حق طلبانه این جنگ به خود راه نمی‌دهد. او با وجود اینکه ادامه جنگ را برای حفظ جمهوری نوپای سوسیالیستی خطرناک و مرگبار می‌دانست، لحظه‌ای نیز ماهیت عادلانه آنرا از توده‌ها پنهان نمی‌ساخت و به عوام فریبی کاسیکارانه نمی‌پرداخت. لنین خطاب به " کمونیستهای چپ" که سعی میکردند خط فاصل بین طرح مسئله صلح

از جانب لنین و دفاع از ماهیت جنگ را مخدوش کند می گفت .

" ما از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تاکنون " مدافع " جنگ بوده ایم . من این مطلب را بارها تکرار کرده ام و شما جز آنکار آنرا ندارید . این مشخصا " در خدمت استحکام بخشیدن به روابطمان با سوسیالیزم بین المللی است که ما وظیفه داریم که از سوسیالیزم سرزمین پدری خود دفاع کنیم . " ( تاکید از ماست )

- چپ روی کودکانه و ذهنت خورده بورژوازی صفحه ۱۱ -

لنین با این حال و در عین اینکه ماهیت حق طلبانه جنگ را توضیح میدهد و بر اساس تحلیل از مجموعه شرایط ادامه جنگ را قماری بزرگ ارزیابی نموده و تشدید آنرا به زیان جنبش بین المللی پرولتاریائی و جمهوری نوپای سوسیالیستی میداند . در اینجا لنین مانند ناسیونالیستها و سوسیال شوئیست های تنگ نظر ، صرفا " از جزء حرکت نکرده بلکه توجه خویش را به کلمه نیز معطوف میدارد . او کل جنبش بین المللی کارگری را مد نظر دارد و در عین حال که نقطه عزیمتش موقعیت کل جنبش پرولتاریائی است ، درکی پویا از رابطه کل و جزء ارائه میدهد . لنین حرکت جزء را به ماحصل احتمالی کل موقوف نکرده و از قضا از آنجا که در آن هنگام کل را قادر به دستیابی آتی به چنین ماحصلی نمی داند معتقد است که اگر احتمال پیروزی سیاسی پرولتاریا در یک کشور وجود دارد باید بسی درنگ و شجاعانه به آن دست یازیده و در جهت استحکام آن کوشید و در شرایطی که احتمال پیروزی پرولتاریا در سایر کشورها ضعیف و یا حداقل در دستور آبی قرار ندارد ، " وظیفه بین المللی ماست که از سوسیالیزم سرزمین پدری خود دفاع کنیم . " تثبیت و استحکام شورائی پرولتاریا در عین اینکه خود قدمی در جهت گسترش انقلابات جهانی طبقه کارگر است در عین حال خود پایگاهی برای انگیزش هر چه بیشتر جنبش پرولتاریای جهان است لنین هرگز از پرولتاریای آلمان نمی خواهد نادست از مبارزه کشیده و فشار را بر روی بورژوازی خود تخفیف ندهد . شاید بورژوازی آلمان فشار جنگ را بر روی شانه های نحیف پرولتاریای روس حس کرده باشد . بلکه کاملا " برعکس ، او پرولتاریای آلمان را تشجیع و تشویق به ادامه هر چه قاطع تر مبارزه می نماید . و در این راه باری رساندن به پرولتاریای آلمان را وظیفه حکومت شوراهای دانسته ، اشکال این مساعدت را منوط به شرایط و امکانات و موقعیت جهانی می نماید . لنین نظریه " کمونیسمهای چپ " را که به طور گامی

شکل کمک رسانی به جنبش طبقه کارگر آلمان را در تداوم جنگ و تعرض به آلمان تبیین میکردند قاطعانه محکوم میکرد . او در پاسخ به چپ روهای روسی می نویسد .

" یک چنین تئوری برابر است با این نظریه که قیام مسلحانه شکلی از مبارزه است که همیشه و در هر شرایطی حتمی است . در واقع مصالح انقلاب بین المللی ایجاب می نماید که حکومت شوروی که بورژوازی کشور را سرنگون ساخته است به این انقلاب کمک کند ولی شکل کمک را متناسب با نیروهای خود انتخاب نماید . "

- لنین ، عجیب و مدهش ، منتخب آثار صفحه ۵۸۸ -

در اینجا لنین نه تنها به دگماتیستها و چپ روهای حزب که تنها شکل مساعدت پرولتاریای آلمان را در ادامه جنگ میدانند می تازد ، و درک نادرست آنان را از مطلق نمودن شکلی از اشکال مبارزه به نقد می کشد ، بلکه خط کش روشن و صریحی نیز با درک راست روانه از شرایط آن زمان ارائه می دهد . لنین در این ستور جای کوچکترین شک و شبهه ای نیست نه وظیفه انترناسیونالیستی پرولتاریای روسیه باقی نمی گذارد .

لنین همچنین در برخورد به چپ روها که ادامه جنگ و تعرض به خاک آلمان را قدمی لازم جهت گسترش انقلاب پر آلمان دانسته و به عوامل عینی رشد مبارزه طبقاتی در یک کشور توجهی نمی کردند می نویسد .

" شاید نویسندگان برآنند که مصالح انقلاب بین المللی تازاندن این انقلاب را ایجاب می نماید و چنین تازاندنی فقط از طریق جنگ ممکن است نه صلح که می تواند در توده ها تاثیر نظیر " شروع مباحث " امپریالیسم بخشد ؟ یک چنین تئوری کار راه گسست کامل با مارکسیسم می کشاند ، زیرا مارکسیسم تازاندن انقلابها را که به نسبت نضج حدت تضادهای طبقاتی مواد انقلاب تکامل می یابند همیشه نفی کرده است "

( عجیب و مدهش منتخب آثار صفحه ۵۸۸ )

در این گفتار گرانمایا ، لنین بطور روشنی توجه به رشد عوامل عینی در

پروسه انکشاف انقلاب در یک کشور را یاد آور شده و تصریح می‌کنند که چنین گرایشات چپ روانه‌ای با بی‌توجهی به عوامل عینی عملاً "بی‌راهه‌ها و ناکجا آبادها را فرا روی جنش کارگری قرار می‌دهند .

اما برخورد لنین به مسئله صلح برست حاوی یک نکته آموزنده دیگر نیز می‌باشد . مسئله عقب نشینی پرولتاریا از چه زاویه و با چه انگیزه‌ای مطرح میشود . پاسخگویی به این سؤال به حد اعلا صریح و روشن است .

"... درباره لزوم پذیرفتن موری و آنی صلح ماورا، شاق در عین تدارک حدی و همزمان یک حنگ انقلابی ( و نیز بخاطر همین تدارک حدی ) کسانی که کلی‌گویی درباره جنگ انقلابی اکتفا می‌ورزیدند در مورد براهین من تماما " سکوت اختیار کرده‌اند "

- عجیب و مدهش صفحه ۵۸۷ ، منتخب آثار -

آری صلح برای لنین چیزی جز تدارک برای حنگی حدید نبود . محالی که در حین آن پرولتاریای شوروی نفس تازه کرده . حاکمیت شوروی را مستحکم می - سازد و به سازماندهی ارتش سرخ می‌پردازد . محالی که برای استقرار حاکمیت شوراها و تنظیم امور اقتصادی کشور حیاتی بود . نفسی که به پرولتاریا امکان میداد تا طرفداری دهقانان را از انقلاب حفظ و تضمین کند . که از زد و خوردها و جدالهای موجود در اردوگاه امپریالیسم سپهر مند شود ، که نیروی دشمن در امر حنگ امپریالیستی تضعیف و موقعیت انقلابی در کشورهای امپریالیستی رشد یابد و در شرایط ضعف ارتش و دولت کشورهای امپریالیستی نبرد قطعی بر علیه بورژوازی این کشورها آغاز شود . آری برای لنین هر نوع صلح با شرایط سخت فقط مبنی است حکم ایستگاهی را داشته باشد که در آن نیروی پرولتاریا تجدید قوا کرده و خود را برای تعرض و نبردی دیگر آماده سازد . او از صلح امروز نبرد فردا را می‌فهمید ، او هیچگاه عقب نشینی تاکتیکی را توجیهی برای عقب نشینی استراتژیک نمی - دانست . لنین در مقاله " درس جدی و مسئولیت حدی " ما را با نمونه‌های متعدد تاریخی عقب نشینی‌های تاکتیکی یاد آور می‌سازد . او می‌نویسد ،

" بروس و آلمان بارها قراردادهای صلح را که ده بار شاق تو و موهن تو ( از قرارداد ما ) بود با استیلاگر امضا نمودند تا آنجا که پلیس اجنبی را هم قبول کردند و تا

آنجا که تعهد سپردند : سپاهیان خود را برای کمک به لشکر کشی‌های استیلا گرانه ناپلئون اول در اختیار وی بگذارد . ناپلئون اول در قراردادهای خود با بروس ده بار شدیدتر از آنچه اکنون هندسبورگ و وپلهلم ما را تحت فشار قرار داده‌اند بر آلمان ستم روا میداشت و آنرا قطعه قطعه می‌ساخت و مع الوصف در بروس کسانی یافت می‌شدند که تلافیده بلکه قراردادهای صلح ماورا<sup>۱</sup> ننگینی را امضاء می‌نمودند . زیرا ارتش نداشتند ، آنها شرایطی را امضاء میکردند که ده بار ظالمانه‌تر و موهن‌تر بود ولی بعدا " با تمام این احوال دست به قیام و جنگ می‌زدند . چنین وضعی نه یکبار بلکه بارها رخ داده است . تاریخ چندین قرارداد صلح

و چندین جنگ از این قبیل بخود دیده است . چندین مورد تنفس ، چندین اعلام جنگ جدید از طرف استیلا گر و چندین مورد اتحاد ملت ستعش را با ملت ستعگری بخود دیده است که رقیب استیلاگر و خود نیز استیلا گر بوده است ...

ما قرارداد صلح تیلزیت را منعقد نمودیم . ما هم به پیروزی و رهائی خود نائل خواهیم آمد و همانگونه که آلمانها پس از صلح سال ۱۸۵۷ تیلزیت در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ از قید ناپلئون رها شدند . بنین صلح تیلزیت ما و رهائی ما شاید کمتر هم باشد زیرا تاریخ سریعتر گام بر میدارد "

( همه جا تأکید از لنین است )

- درسی جدی و مسئولیتی جدی ، منتخب آثار صفحه ۵۹۴ -

سازش تاکتیکی برای تنفس و برای تجدید قوا و سازماندهی و آمادگی و تدارک تعرض بعدی مانند خط سرخی تمامی فعالیتهای لنین را در مورد مصالحه و عارش بهم مربوط می‌سازد .

پیشروی انقلابی تنها پیشآهنگی خود را در امر سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا در دوران پیشرفت و ظهور انقلاب نشان نمی‌دهد بلکه پیشاهنگ پرولتاریا همچنین باید بتواند که در دوران عقب نشینی پرولتاریا این مبارزات را بطور مشکل و با نظم سازمان داده و توده‌ها را به واقعیت عقب‌نشینی و دلائل آن آگاه سازد. همانطوریکه در دوران پیشرفت انقلاب پیشاهنگ انقلابی باید با صراحت و شجاعت توده‌ها را در جریان مسائل فرار داده و آگاه سازد و پرولتاریا در این پروسه تربیت می‌یابد و همین‌طور هم در دوران عقب نشینی پیشاهنگ می‌بایست که با شجاعت و صراحت پرولتاریا را آموزش و سازمان داده و تربیت کند. پیشاهنگ پرولتاریا توده‌ها را سلفی‌کارگر را نمی‌فریبید و عوام‌فریبی را روا نمی‌دارد. او در زمان عقب نشینی باید با صراحت ضرورت این امر را با پرولتاریا مطرح سازد.

" هر سیاستمداری باید به این سؤال جوابی روشن و سر راست دهد. جواب حزب ما را همه می‌دانند. در زمان فعلی ما باید عقب نشینی نموده و از جنگ پرهیزیم. " چپ‌های " ما بدون هراس از مخالفت تیر به تاریکی رها می‌کنند. " یک سیاست‌طبقاتی بین المللی محکم "!! این فریب دادن مردم است. اگر شما میخواهید جنگ کنید رک و راست بگوئید. اگر نمی‌خواهید الان عقب نشینی کنید آنگاه هم رک و راست بگوئید. در غیر این صورت طبق قواعد عینی خودتان شما وسیله تحریک امپریالیسم هستید و " ذهنیت " محردشما ذهنیت خرده بورژوازی مجنون است که می‌خرامد و لاف می‌زند در حالیکه بخوبی احساس می‌کند که پرولتاریا در عقب نشینی محق بوده و سعی می‌کند در مسیری منظم عقب نشینی نماید. "

— چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی صفحه ۸ —

زمانیکه شرایط جنبش عقب نشینی را ضروری می‌سازد، زمانیکه رشد ناموزون مبارزه طبقاتی پرولتاریا در مناطق مختلف یک کشور و یا در چند کشور مصالحه موقتی را لازم می‌سازد و زمانیکه بعلت ضربات وارده به جنبش و بآهر دلیل مشابهی، صلح موقت، پائین آمدن از خواسته‌های اولیه را ضروری می‌سازد و پرولتاریا و توده‌های مردم باید در مورد دلایل این امر آگاه شوند. آنها باید بدانند که مثلا " بعلت سطح تکامل نیافته رشد مبارزات طبقاتی در کل کشور، در منطقه خاص آنها (جزء) صلح الزام آور است. آنها باید بدانند که این صلح و عقب نشینی از خواسته‌ها برای رشد مبارزه طبقاتی در سایر نقاط برای تداوم و گسترش سرتاسری جنبش حیاتی است، آنها در پروسه این مبارزه به منافع واقعی خود، موانع مادی، به اهمیت همبستگی و اتحاد، به ضرورت عقب نشینی بموقع و پیشروی بموقع آگاه شوند و در این پروسه تربیت می‌یابند و آگاه می‌شوند.

" هر آینه پرولتاریای خالص را تپ‌های فوق العاده رنگارنگی از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان کوچک از دهقان کوچک گرفته تا دهقان میانه حال و غیره احاطه نکرده بود و اگر خود پرولتاریا در داخل خود به قشرهای بیشتر تکامل یافته و کمتر تکامل یافته و به قشرهای همه محل و همه حرفه و همه مذهب و غیره تقسیم بندی نمی‌شد، آنوقت سرمایه — داری هم دیگر سرمایه داری نمی‌شد. از تمام این مطلب لزوم توسل به مانور و سازشکاری و مصالحه با گروه‌های گوناگون پرولترها و احزاب گوناگون کارگران خرده پا و آنهم لزوم بی‌چون و چرای این عمل برای پیشاهنگ پرولتاریا، برای بخش آگاه آن، یعنی برای حزب کمونیست با ضرورت مطلق نتیجه می‌شود. تمام مطلب بر سر آنست که بتوان این تاکتیک را بمنظور و ارتقا (نه تنزل) سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابی‌گری و استعداد

وی برای مبارزه و پیروزی بکار بست.

(تاکید اولی از لنین و تاکید دومی از ماست)

طبیعی است که با چنین نگرشی یک حزب انقلابی پرولتاریایی نمی‌تواند از مصالحه و سازش به چیزی جز ارتقا توان تاکتیک و سطح عمومی آگاهی پرولتاریا بیاندیشد. لنین در زمانیکه قرارداد صلح با آلمان به امضاء رسیده همواره به پرولتاریا یادآوری میکرد که هر آن ممکن است با روی کار آمدن جناح جنگ طلب بورژوازی آلمان، جنگ مجدداً آغاز شود. لنین مدام پرولتاریا را هوشیار می‌ساخت که برای مقابله با خطر هجوم آلمان آماده باشند. او تأکید می‌نمود که قرارداد صلح برست قراردادی تحمیلی و سنگین است. که این به هیچ وجه نمی‌تواند شرایط مطلوب ما باشد. لنین هیچگاه به عوامفریبی و تحمیل توده‌ها نپرداخت. لنین پرولتاریا را بدلائل، شرایط، اهمیت و احتساب ناپذیر بودن عقب نشینی آگاه می‌ساخت و در همین حال آنها را برای تدارک زمینه هجوم بعدی آماده می‌ساخت

"کسی که جنگ با امپریالیسم آلمان را جنگ تدافعی و عادلانه میخواند، رای در عمل از طرف امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی پشتیبانی می‌شود و قرارداددهای سری با آنان را از مردم پنهان میدارد به سوسیالیزم خیانت می‌کند. ولی کسی که چیزی از مردم پنهان نمی‌کند و هیچگونه قرارداد سری را با امپریالیستها نمی‌بندد و فقط در لحظهٔ معینی که برای ادامه جنگ نیرو ندارد، شرایط صلحی را امضاء می‌نماید که به صرفه ملت ضعیف نبوده بلکه به صرفه یک گروه امپریالیست‌هاست، مرتکب کوچکترین خیانتی به سوسیالیزم نمی‌گردد"

حزبها... منتخب آثار یک جلدی، صفحه ۸۵۲-